



به دکترین (مکتب) بزرگ اجتماعی
به دنیای امروز حکومت میکنند

زندگی

بزرگترین برخورد عقائد و آراء عصر ما
مبارزه قلمی برتر اندر اسل و سیدنی هوک

البرت کامو و مسئله الجزائر نامه‌ای از يك آموزگار الجزیره به البرت کامو هدف و روش ما:

منحنی تغییرات تکامل علم و عقل بشری در قرن نوزده و بیست نسبت به قرون گذشته با سرعت تصاعدی سرسام آوری بالا می‌رود. ارتور کستلر در مقابل این منحنی صعودی عقل انسانی يك منحنی نزولی را که آنهم درست در این دو قرن بطور سرسام آور تمیز میکند و سبایا و اخلاق انسان این دو قرن را نشان میدهد، قرار میدهد. جانشین شدن علم بجای مذهب و اخلاق هر چند سطح زندگی را بالا برده و انسان را بر طبیعت غالب ساخته است اما به عکس غلبه انسان را بر خودش و بر شهوات و امیال و هیجاناتش تأمین نکرده. بحران عصر ما ناشی از اینست که از قرار معلوم علم که جای مذهب و اخلاق را گرفته قادر بانجام تمام وظائف نمیشد. ارتور کستلر يك مذهب نوین را، اگر سفاشی هر شده باشد لازم و ضروری میدانند حکومت علم و عقل بر روح انسان عمومیت ندارد. این حکومت فقط در قشری از جوامع بشری است که اداره کنندگان جامعه و یچارچوب آنرا تشکیل میدهند، روشنفکران و در کشور ما آن قسمت از نسل جوان که خوشبختی یا بدبختی تحصیل در مدارس و دانشگاه نصیبشان شده ایمان و عقیده را تقریباً نسبت بهمم چیز از دست داده‌اند. سبجایی اخلاقی توده مردم همانست که بود، در ایران بلکه کم و بیش در همه جا ایمان و عقیده، توده بزرگ مردم یا بر جا مانده است. مثل اینکه علم باین زودیها نمیتواند قلمرو میلیونها را تسخیر کند. سعی و کوشش برای ایجاد سیر قهرائی در محیط روشنفکران و دانشگاه همان اندازه بی‌معنی و غیر موثر است که مثلاً سعی و کوشش رهبران انقلاب اکبر برای ازین بردن فکر مذهبی و اخلاقی در توده مردم. مبارزه جدی در دوره اول انقلاب بر ضد مذهب نتایج درخشان باز نیاورد و ضرورت رمان جنگ و دوران پس از جنگ باقی‌مانده، انقلابیون مسکو را که ضمناً پس از استقرار قدرت طبیعتاً محافظه کار شدند، این واقعیت ساخت که از افکار مذهبی که در توده مردم ریشه‌های عمیق دارد، برای استحکام رژیم استفاده کنند. از آن تاریخ به بعد دردنیائی که زیرمیزی شروی است، منسوب فقط تا حدودی بدست که در خدمت رقباست اما آنجائیکه کشش و آخوند خود را در خدمت کمونیسم قرار میدهند مطلوب و مقرر است. بوطیه آن قشر از جامعه است که علم و دانش در آن قشرها ورق بزنید

راز پیروزی شوروی
موفقیت امریه مطالعه‌ای
در باره سال ۱۹۰۰
عنازل بزرگ زمان

آخرین صیبه رنده ماندن یا
چیزی بالاتر از مطالعه‌ای
برای شناختن سوز اسرائیل

سرمشق دیروز
امروز - علم - سرپیچ زاده
عمر سرخه

نمایشگاه بین المللی در ایسم -
پرده دار پرده در - نامه‌ای
به البرت کامو

تصاویر
عکس سرپیچ زاده -
آثار سوراليسم

کم و بیش نفوذ کرده و در هر حال پایه و اساس ایمان و عقیده و اخلاق آنها متزلزل گردیده. این قشر های جامعه درست آن قسعت از جامعه است که رسالت و مبری و اداره جامعه با آنها محول است. هر چند این انحطاط اخلاقی بی مانند در تاریخ بشر در تمام جهان عمومیت دارد. معذالک در کشور ما بمناسبت حوادث پراز جنگ اخیر این بی ایمانی و بی عقیدگی و یاس و نومیدی و تفرجه به زندگی مادی سطحی و بلا حرم آنچه بین جوانان امروزیه ا کسیتانسیالیسم معروف شده و عزارت از این است که شهوت رانی و توجه به مسائل جنسی تا حدود اصول مقدس بالا برود، رواج یافته. روشنفکران و نسل جوان ما را لحاظ ایمان و اخلاق متاسفانه در خلای زندگی میکنند. نه تنها روشنفکران و نسل جوان ما، بلکه روشنفکران و نسل جوان کشورهای آسیا و افریقا اغلب با اصول کهنه و قرون وسطائی پشت پازده اند آنچه سابقا مقدس و قابل احترام بود از بین رفته و با بضدش تبدیل شده، آنچه در گذشته اصول مقدس جامعه شناسی بود و هر آنچه نظام مقدس اجتماعی تلقی میشد منقور و مردود گردیده. بدون اغراق میتوان گفت که فشرهای روشنفکر و قسمتی از نسل جوان که با روزنامه و مدرسه و رادیو و سینما و مسافرت بخارج سرو کار دارند از لحاظ ایمان و اخلاق در خلای زندگی می-کنند. بگفته نبرو کمونیسم از این خلای فکری از این خلای ایدئولوژیک سوء استفاده کرده و د کترین و مذهب خود را جانشین آن میکنند. زیرا کمونیست ها پس از پشت پا زدن بمذهب آسمانی، یک مذهب زمینی اختراع کرده اند که توأم با تعصب است و غیر موثر تر از مذاهب آسمانی است. تورات و کلیسای کمونیسم با مقتضیات زمان و با ضروریات فکر انسان عصر مالاقل در مراحل اولیه خراب کردن آنچه مربوط بگذشته منقور است کاملاً تطبیق میکند سعی و کوشش دنیای غرب و بخصوص امریکاییها که مذهب را دژی در مقابل نفوذ کمونیسم قرار دهند بنظر خیلی سطحی میرسد. زیرا قلمرو نفوذ کمونیست ها از لحاظ ایدئولوژیک محیط روشنفکران است و سعی و کوشش برای جانشین ساختن مذهب کهنه بمعنی اوهام و خرافات این اصطلاح بجای عقل و دانش مانند اینست که فعلاً بخواهیم اصول اقتصاد شبانی را جانشین اقتصاد مدرن امریکای امروز بکنیم. و اگر منظور حمایت توده مردم مذهبی از نفوذ کمونیسم است اینهم تحصیل حاصل است زیرا کمونیستها در توده مردم نه تنها با سلاح لامذهبی رو برو نمیشوند بلکه حتی از احساسات مذهبی آنان نیز در جنب احتیاجات و محرومیت های مادی آنها استفاده میکنند. آنهائیکه با اصول کمونیسم آشنا هستند، آنهائیکه بموازیت تمدن انسانی از قبیل آزادی های فردی و سایر ارزشهای بشری علاقه دارند بخصوص در آسیا و افریقا در مقابل این رسالت تاریخی قرار گرفته اند که خلای فکری و ایدئولوژیک مذکور را چگونه باید بر کرد تا بقول نبرو کمونیسم از آن سوء استفاده نکنند. هدف هواداران نبرد زندگی از اینک مساعی گذشترا با این تشریح از نو شروع میکنند بر کردن این خلای فکری است. نه تنها برای اینک کمونیست ها آنرا بر نکنند بیشتر از این لحاظ که سر توشه ملل آسیا و افریقا و از جمله کشور ما بستگی با این دارد.

راه و رسم ما برای رسیدن باین هدف همانست که در مراحل گذشته معرفی شده است و اکنون باز دیگر در شرایط دشواری این کوشش را تجدید می کنیم. معذالک باز دیگر راه و رسم خود را بطور مختصر منطق با اوضاع حاضر و مرحله کنونی ذیلاً خلاصه می کنیم: ما مانند ارتور گستر عقیده نداریم که یک مذهب سفارشی می توان بوجود آورد ما معتقدیم که جریان تاریخ بشر همواره مشکلاتی بوجود می آورد، همواره انسان را در مقابل سؤالات و مسائلی قرار میدهد، اما راه حل این مشکلات و مسائل نیز بطور موازی با همان حوادث پیدا می شود. برای پیدا کردن بمان و عقیده و مکتبی که باید خلای فکری را بر کند باید به آزمایشهای تاریخی دو

بزرگ زندگی

سه دکتربزرگ (مکتب) بزرگ
اجتماعی بر دنیای امروز حکومت میکند.

رازپیر و زری شوروی و سر عدم موفقیت آمریکادر کشورهای آسیا و آفریقا

زادگاه اصلی سه دکتربزرگ اجتماعی در قرون ۱۹ و ۲۰ - تسلط کامل دودکترین بزرگ بر آمریکا و شوروی - ایدئولوژی جوان و انقلابی قرن بیست در مقابل ایدئولوژی قرن نوزده - دو رسالت بزرگ سوسیال دموکراسی - سه دکتربزرگ در آسیا و آفریقا - تکامل نهضت‌های ملی به سوسیالیسم - همزیستی رقابت آمیز در آسیا و آفریقا - چرا آمریکا با صرف دلارداشتن حسن نیت و عمل لعن و نفرین و بالعکس شوروی با سوء نیت و جاهت درو می‌کنند - ژرژکنان سیاستمدار صاحب نظر اظهار عقیده میکند: «باید بتوانیم از ملل خاورمیانه و منابع آنان صرف نظر کنیم» «در مقابل آنهایی که از ما حق‌السکوت می‌خواهند .. مقاومت کنیم» ... ملاحظات و انتقادات به نظریات ژرژکنان - اشتباهات بزرگ سیاست آمریکا در آسیا و آفریقا - علت بدبینی ملل آسیا به غرب عینی است نه آنطور که آقای کنان عقیده دارد ذهنی - پایگاههای اجتماعی که شوروی از طرفی و آمریکا از طرف دیگر برای خود انتخاب کرده‌اند - لزوم و ضرورت تغییر جامعه‌های کهنه به جامعه مدرن - پیشنهاد شوروی و فورمول آمریکا؟ - «طرز زندگی آمریکائی» - کنسرواتیسیم و کمونیسم در آسیا و آفریقا - آنها نقشه دارند اینها منتظر وقوع حوادث اند تا بيموقع چاره‌جویی کنند - کدام‌دکترین یا مکتب اجتماعی متناسب با اوضاع آسیا و آفریقا است - لوائح انقلابی دولت و سرنوشت آینده کشور - «تحول» موعود يك عمل قانونگزاری و اداری است یا يك مسئله تاریخی اجتماعی اقتصادی؟



کیپ‌کاناوارال، سپوتینک، پیشاهنگ، انرژی هسته‌ای، صلح و جنگ، لایکا، انسان فضاییما
سرعت‌های سرسام آور، درجه حرارت چند میلیونی، مغز الکترونی، همه اینها

اصطلاحات حاکی از مفاهیمی هستند که عصر ما را معرفی میکنند همان عصر تازه که حتی با نیمه اول قرون ما قابل مقایسه نیست و این خود از این واقعیت حکایت میکند که تحولات بزرگ و سریع دوران حاضر را نباید با قرن یکصدساله اندازه گرفت بلکه لازم است که واحد کوچکتری که با تحولات سریع متناسب باشد انتخاب کرد.

تکامل علوم و از جمله سرعت‌های بی‌سابقه‌ای که عملاً بدست آمده‌اند و هم‌اکنون مورد استفاده‌اند کره زمین را برای بشر تنگ کرده است و هم اکنون در عصر تسخیر کرات سماوی وارد گردیده‌ایم. با این تحولات نوین تقسیم کره زمین به هفتاد و دو ملت یا کمتر و بیشتر باطرز تفکرهای رنگارنگ و مشتت دیگر امکان یزیر نخواهد بود. هم‌اکنون سه‌دکترین یا مکتب بزرگ اجتماعی برای تسلط بلامنازع بر کره زمین با هم در رقابت‌اند. امروز مانند یکصد و پانجاه سال پیش حتی کشورهای کوچک و دور افتاده جهان در مقابل خود راه‌های بی‌نهایت و نامتعددی برای اداره کشور خود ندارند. هر کدام آنها ناچارند یکی از این سه‌دکترین یزرگ اجتماعی را با مختصر جرح و تعدیلی که لازمه مقتضیات محلی است انتخاب کنند. امروز مانند گذشته سلیقه‌های شخصی سیاستمداران هر قدر صاحب نبوغ هم باشند و روشهای من‌درآوردی و یا کهنه و پوسیده نمیتواند ماخذ و ملاک اداره کردن جامعه نوین باشد. هر سیاستمدار و یا گروه سیاستمداران کشوری باید سلیقه‌های شخصی و مقتضیات ملی و محلی خود را با یکی از این سه‌دکترین بزرگ اجتماعی توافق و سازش دهند و گرنه پس از آزمایشهای تلخ با عدم موفقیت روبرو خواهند شد و با اصطلاح کلاهیسان پس معرکه خواهد بود.

زادگاه اصلی سه‌دکترین : اروپا و امریکا و شوروی

کسرواتیسم و کمونیسم و سوسیالیسم در اروپا و اوراسی (اروپا - آسیا) و آمریکا مشخص تر از هر نقطه دیگر جهان امروز، حکومت میکنند و تمام مکتب اجتماعی دیگر را یکی تحت الشعاع قرارداد و یا بموزه‌های تاریخ فرستاده‌اند. این سه‌دکترین بزرگ اجتماعی در قسمت مذکور از جهان امروز یک همزیستی نیمه مسالمت آمیز و یا یک رقابت با حرارت برای تسلط بر تمام جهان دارند. اینکه آیا این رقابت مسالمت آمیز و یا نیمه مسالمت آمیز کنونی مدت زیادی دوام خواهد داشت یا نه و اینکه بالاخره یکی از آنها با وسایل مسالمت آمیز بر دیگران پیروز خواهد آمد و یا در آستانه پیروزی بر دیگری، این رقابت مسالمت آمیز تبدیل به جنگ خواهد شد، مربوط برآمورسم و روشهایی است که هر یک از این سه‌دکترین و بنظر ما بخصوص مکتب اجتماعی سوسیال دموکراسی پیش خواهد گرفت. برای توضیح این مقال و رسالت مخصوص سوسیال دموکراسی مختصری بیشتر حرف میزنیم

تسلط کامل دودکترین بر امریکا و شوروی

محتوی کسرواتیسم و یا مکتب محافظه کاران در اروپا و امریکا سرمایه داری خصوصی ناشی از انقلاب صنعتی قرن نوزده است که وظیفه و رسالت خود را در قرن گذشته بعنوان ابداع کننده صنعت نوین و ترقی بوضع درخشانی انجام داد اما از حل مسائل و امراض اجتماعی نه تنها عاجز ماند بلکه یک سلسله مسائل و دردهای نوین و بی سابقه اجتماعی نیز بوجود آورد که همه آنها در انتظار راه حل و معالجه هستند. مکتب کسرواتیسم با محتوی سرمایه داری خصوصی در امریکا سالم تر از اروپا رشد و تکامل یافته است و به همین مناسبت امریکا را باید دژ مستحکم این دکترین بزرگ اجتماعی دانست.

معذک در امریکا دو دکترین بزرگ دیگر یعنی کمونیسم و سوسیالیسم کم و بیش حق حیات دارند و در جنب مکتب اجتماعی حاکمه در قشرهایی از جامعه نفوذ دارند. بخصوص انتخابات اخیر و پیروزی درخشان دموکراتها بمناسبت پشتیبانی جدی و اینبار متشکل سندیکاهای کارگری نشان میدهد که کم کم اتحادیه‌های کارگری خود را از قید قیمومت دموکراتها رها ساخته و بعنوان مکتب اجتماعی سوسیالیسم وزنه سنگین تری در زندگی جامعه امریکا خواهد گردید. همانطور که سرمایه‌داری خصوصی محافظه‌کار بر جامعه امریکا لااقل فعلا و بطور تقریبی تسلط مطلق دارد مکتب اجتماعی کمونیسم نیز بر جامعه شوروی و کشورهای تابعه تحقیقا تسلط دارد و در جنب این دکترین اجتماعی هیچ مکتب و یا جناح و سلیقه خاصی تحمل نمیشود و باخشن‌ترین روشها و وسایل خفه و محو میشود

محتوی این مکتب، سرمایه‌داری متمرکز دولتی است که علاوه بر حزب کمونیست شوروی احزاب کمونیست تمام جهان را با مجهزترین و مجرب‌ترین استراتژی و تاکتیک در خدمت این سرمایه‌داری بزرگ دولتی قرار داده است. چون در این مورد در گذشته بحث مفصل شده (رجوع عقاب رساله سوسیالیسم یا سرمایه‌داری دولتی؟) از تشریح آن خودداری میکنم.

اگر این دو ایدئولوژی یعنی ایدئولوژی بورژوازی را که امروز شکل سرمایه‌داری محافظه‌کار را بخود گرفته است با ایدئولوژی انقلابی و مدرن کمونیسم مسکونی مقایسه کنیم بآیدیان نکات توجه داشت که ایدئولوژی سرمایه‌داری بورژوازی در اوائل قرن نوزدهم انقلابی و مرفی بود و در ضمن این قرن بزرگترین انقلاب صنعتی را توأم با ترقیات محیر العقول علوم و صنایع بوجود آورد.

در قرن بیست این مکتب انقلابی قرن گذشته متدرجا محافظه‌کار گردیده و باستانی آمریکا در تمام کشورهای اروپائی و غیره پوسیده و قوس‌تزوئی خود را طاف میکند. اگر در اروپا هنوز هم محافظه‌کاران در حکومت باقی مانده‌اند برای اینست که آنها از قسمت‌هایی از برنامه خود دست کشیده و در اغلب موارد بعضاً از برنامه‌های رفاه اجتماعی سوسیالیستی پیروی کرده و شکست نهائی خود را موقتاً بتاخیر می‌اندازند. لیکن رژیم انقلابی و جوان شوروی از طرفی باتکیه بیک ایدئولوژی مدرن و از طرف دیگر باتکیه بیک سازمان متشکل و متمرکز خود را موثرترین فرمول و یا وسیله برای تبدیل جوامع کهنه و پوسیده به جامعه مدرن نشان داده است. این رژیم انقلابی و جوان از کشور نیمه عقب مانده روسیه و از جامعه‌هایی که فاقد القبا بودند یک جامعه متمرکزی بوجود آورده است که از لحاظ صنعتی باروپا رسیده و در صدد رقابت با آمریکاست، هر چند که این موفقیت‌های بی‌نظیر در تاریخ بشر بقیمت گرانی تمام شده یعنی بقیمت بردگی و یا سلب آزادی صدها میلیون نفوس و قربانیانی که از میلیونها تجاوز میکند بدست آمده معذک این قربانیان بی‌شمار و قیمت بی‌اندازه زیادی که تادیه شده از موثر بودن این رژیم در رقابت با دکترین احزاب محافظه‌کار غرب که امریکا در راس آن قرار دارد چیز مهم و قابل توجهی نمی‌کاهد.

دو رسالت بزرگ سوسیال دموکراسی:

در مقابل این صف آرائی خطرناک که هر آن ممکن است منجر بیک مصیبت و بلیه جهان‌سوز بی‌نظیر گردد سوسیال دموکراسی اروپا و یا احزاب سوسیالیست وجود دارند. این دکترین بزرگ اجتماعی بدون ادعاهای جهانی وزنه خیلی بزرگی در اروپا بوده و متأسفانه کشورهای آسیا و آفریقا صاحبان این دکترین را جز از دریچه تبلیغات کمونیست‌ها که بمناسبت

نقاط ضعف بعضی از آن احزاب در فرانسه و غیره میتواند هدف خوبی برای تبلیغات کمونیستی باشد شناخته اند. سوسیالیست های اروپا با اسامی و اشکال و قدرت و یا ضعف متفاوت که داشته باشند همه در مقابل دو وظیفه بزرگ و یا دو رسالت تاریخی قرار دارند. آنها باید از طرفی این صف آرائی خطرناک موسوم به بلوکهای شرق و غرب را تعدیل کنند و از تضاد آنها جلوگیری کرده و بالاخره آنها را غیرممکن سازند و از طرف دیگر باید عملاً نمونه های جامعه نوین سوسیالیستی را در مقابل سرمایه داری خصوصی محافظه کار و سرمایه داری دولتی انقلابی و جوان شوروی نوعی سازمان دهند که مردم اروپا بمناسبت پشت پا زدن با اصول سرمایه داری خصوصی بتوانند در مقابل نمونه و سرمشقی که مسکو بآنها عرضه میدارد مقاومت کرده و احتیاج و ضرورتی باینکه متوسل بکمونیسم گردند نداشته باشند.

بنابر این دورسالت سوسیال دموکراسی اولاً حفظ صلح است و همین مسئله اساسی محیطی را بوجود میآورد تا با عرضه داشتن نمونه سوسیالیستی بتوان موارث تمدن غربی را حفظ و آزادیهای فردی را با عدالت اجتماعی توأم ساخت. دوحزب بزرگ سوسیالیست انگلستان و آلمان غربی با هم محوری را تشکیل میدهند که آینده درخشانی نه تنها برای کشورهای خود بلکه برای تمام اروپا نوید میدهند احزاب سوسیالیست کشورهای اسکاندیناوی و فنلاند و بلژیک و غیره یامدتهاست در راس حکومت هستند و آزمایشهای درخشان و با ارزشی از عناصر جامعه سوسیالیستی بوجود آورده اند و یا مانند دوحزب نیرومند انگلستان و آلمان تأثیر بسزائی در روش احزاب محافظه کار دارند بنوعی که این احزاب سوسیالیست حتی پیش از رسیدن بقدرت تأثیر غیر مستقیم در جامعه خود و رفاه اجتماعی و تنظیم تولید و توزیع دارند. متأسفانه شکافی را که حزب کمونیست در فرانسه و ایتالیا بوجود آورده باعث شده است که تفرقه تشتت و بعضاً انحراف ایدئولوژیکی در سوسیالیسم فرانسه و ایتالیا مرض مزمنی گردد اما به مناسبت اینکه کمونیسم در این دو کشور در حال قوس نزولی است امید است عده ای از کمونیست های با ایمان و عقیده که از مسکوروگردان میشوند قوای تازه نفسی بجهت سوسیالیسم اضافه کنند مثلاً یک میلیون و نیم از رای دهندگان کمونیست که بدو گل رای داده اند و همچنین عده ای که انشعاب کرده اند علت ندارد که با سوسیالیستها جبهه واحدی تشکیل دهند.

دو خاصیت سوسیال دموکراسی در اروپا :

منظور ما در این سطور تشریح سوسیالیسم و یا دو مکتب بزرگ اجتماعی دیگر در اروپا نیست بلکه هدف ما در این سطور توجه به خطوط کلی مکاتب اجتماعی است که بردنای حاضر حکومت میکند و بخصوص منظور ما اینست که تأثیر این مکاتب اروپائی را در کشورهای آسیا و افریقا مورد مطالعه قرار دهیم. در اینجا درباره سوسیال دموکراسی اروپا فقط بدون نکته نیز اشاره می کنیم: سوسیالیسم اروپائی بطور کلی ادامه دهنده آن جناح از مارکسیسم و یا آن رشته از سوسیالیسم غیر مارکسیستی است که به تکامل ضروری مسائل اقتصادی اجتماعی قائل هستند نه به تحول انقلابی و آئی. سوسیالیست های اروپا هرگز مانند کمونیستها در صدد این نبوده اند که بهر قیمت شده در یک شب روی می را واژگون و از بقایای آن سوسیالیسم را بوجود آورند. تحولات تاریخی اروپا نیز حق را بآنها داده است یعنی عملاً آن قسمت از پیش بینی های مارکس که انقلاب کمونیستی و یا سوسیالیستی را در کشورهایی که از لحاظ ضعف پیش رفته اند اجتناب ناپذیر می دانست: صحیح از آب در نیامده است. سوسیال دموکراسی با نفوذ تدریجی در مکانیسم رژیم موجود سعی میکند با توسل به اصول پارلمانی و مسالمت آمیز رژیم حاضر را از داخل آن تغییر

داده و تحول اقتصادی نهائی را بوجود آورد. سوسیالدموکراسی بعکس دودکترین اجتماعی بزرگ دیگر که از آنها بحث بمیان آمد یک سیاست جهانی ندارد و این مایه کمال تاسف است و تمام توجه احزاب سوسیال دموکرات بامور اجتماعی داخلی است. سرمایه داری خصوصی اروپا بمناسبت پیدا کردن بازار مصرف امپریالیسم قرن نوزده را بوجود آورد و رژیم کنونی امریکا نیز یک سیاست جهانی متمایز از امپریالیسم کلاسیک دارد که در موقع خود بحث مفصل تری درباره آن می کنیم. از طرف دیگر کمونیسم نیز یک سیاست جهانی وسیعی دارد که نه تنها از راه معمولی دیپلماسی بلکه بیشتر از راه احزاب کمونیست هر کشور آن سیاست کشور گشائی را تعقیب می کند در حالیکه سوسیالدموکراسی بمناسبت فقدان هدفهای جهان گشائی اصلا سیاست جهانی ندارد. بهمین مناسبت خیلی از پیروزیهای آنان که جنبه اجتماعی وایدئولوژیک دارد در کشورهای آسیا و آفریقا شناخته نشده و فقط تبلیغات مخالف از طرف کمونیست ها سعی کرده است آنها را لجن مال کند. باید انتظار داشت که جناح انقلابی سوسیالدموکراسی اروپا باین نقص بزرگ غلبه کند. سوسیالیست های امروز اروپا بعکس دیروز لاقول در قسمت اتحاد اروپا تا حدودی باین نقص غلبه کرده اند و باید انتظار داشت که دکترین سوسیالدموکراسی دکنترین واقعی اتحادیه کشورهای اروپای آینده باشد که عناصر مشکله آن هم اکنون بوجود آمده است.

در مجمع بین المللی اروپا و پارلمان اروپائی در ستراسبورگ اقلا یک ثلث نمایندگان فقط از سوسیالیست ها تشکیل میشوند و بقیه از تمام احزاب دیگر. تاثیر کنسرواتیسیم ویا سرمایه داری خصوصی در کشورهای آسیائی و آفریقائی از قرون گذشته بشکل امپریالیسم غربی بوده است که با صدور کالا و سرمایه بکشورهای عقب مانده هم بازار مصرف و هم مواد خام و هم نیروی کار ارزان و مناسب بدست آورده و برای حفظ وابدی کردن این امتیازات نفوذ سیاسی بوجود آورده و حکومت های دست نشاندۀ خلق میکردند.

دوران این نوع از امپریالیسم در اوضاع واحوال کنونی دنیا سیری شده است و حکومت های دست نشاندۀ یکی پس از دیگری از بین رفته اند و میروند. امروز باجرات میتوان گفت که موانع عینی و واقعی غلبه بر جنبه سیاسی امپریالیسم پوسیده غربی از بین رفته است و اگر بعضی از زمامداران کشورهای کوچک نتوانند بآن نفوذ خارجی غلبه کنند یا برای اینست که جرات و جسارت آنها ندارند و یا برای حفظ امتیازات نامشروعی که در گذشته بدست آورده اند آنها تکیه گاه خود قرار داده اند والا برای غلبه بر جنبه سیاسی امپریالیسم در شرایط امروز از لحاظ زمامداران و مسئولین محلی مبارزه جدی لازم نیست و یک تصمیم قطعی استقلال کشور مربوط را محرز میکند. در هر حال تظاهر کنسرواتیسیم در آسیا و آفریقا امروز باین شکل باقی مانده است که هیئت های حاکمه قدیمی حتی آنها تکیه که استقلال خود را از امپریالیسم سیری شده بدست آورده اند سعی میکنند رژیم فئودال محکوم بزوال را تادمکن است حفظ و نگاهداری کنند. این سعی و کوشش بهترین وسیله را بدست کمونیست ها میدهد که خود را قهرمان ترقی و تعالی و استقرار عدالت اجتماعی نشان دهند. تظاهر دکنترین کمونیسم در کشورهای آسیائی و آفریقائی بعکس دو دکنترین دیگر فرق چندان با کشورهای اروپائی ندارد زیرا کمونیست ها همه جا از یک استراتژی و تاکتیک مخصوص پیروی میکنند که همه ازمسکو ناشی میشود فقط این فرق وجود دارد که کمونیست ها در آسیا و آفریقا یا رقیب قابل ملاحظه ای ندارند

و یا رقباتی دارند که مبارزه و رقابت و جلب و جذب آنها برای کمونیست ها خیلی آسان است . هیئت های حاکمه محکوم بزوال نه تنها مانع و رادع جدی در مقابل آنان نیستند بلکه وجود آنگونه هیئت های حاکمه علت وجودی به کمونیست ها میدهد . بهمین مناسبت کمونیست ها عموماً هیئت های حاکمه پوسیده را به حکومت های موقتی و لیبرال ترجیح میدهند زیرا مبارزه با اینها سخت تر است تا با آنان . از طرف دیگر رقابت کمونیست ها با احزاب و یا جمعیت ها و یا نهضت های ملی نیز آسان است زیرا اینگونه جریانهای تازه کار بدون داشتن يك ایدئولوژی مجهز و منظم و بدون تجربیات سیاسی یا طعمه کمونیست ها می شوند و یا در صورت مخالفت مبارزه با آنان برای کمونیست ها خیلی آسان است .

تکامل نهضت های ملی به سوسیالیسم :

جای تعجب نیست که دکتربین سوسیال دموکراسی مانند دو دکتربین دیگر در آسیا و آفریقا چنانچه باید معرفی نشده و پایگاه محکمی بدست نیاورده است زیرا چنانکه اشاره شد دو دکتربین ، کسرواتیسم و یا سرمایه داری خصوصی و کمونیسم یا سرمایه داری دولتی شوروی هر دو متناوباً در هیئت های حاکمه فتودال ، و در احزاب کمونیسم ملهم از مسکو بمناسبت داشتن سیاست جهانی پایگاه هایی بدست آورده اند ، اما سوسیال دموکراسی بمناسبت فقدان سیاست جهانی واحد دارای اینگونه پایگاه در آسیا و آفریقا نیست اما در عرض نهضت های ملی کشورهای آسیا و آفریقا و عصیان عظیم آنها بر علیه امپریالیسم محکوم بزوال این جای خالی را پر کرده و علاوه بر آن دو دکتربین يك نیرو و یا اردوگاه سومی را بوجود آورده است که غیر از آن دو اردوگاه مذکور است . توجه به تاریخ نهضت های ملی کشورهای این دوقاره نشان میدهد که نهضت های ملی و یا آطور که بعضاً آنها را ناسیونالیسم می نامند عبارت از يك دکتربین اقتصادی اجتماعی نمی باشند . هر نهضت ملی و یا ناسیونالیسم که به هدف استقلال و وحدت ملی خود برسد اگر در صدد تجاوز و توسعه نباشد دیگر بحث از نهضت ملی و یا ناسیونالیسم بیمورد

يك پیشگو :

- اگر تیشه ای در فضا معلق بود....
 - اما آیا این ممکن است ؟ ایوان فیودروویچ حرف او را با این کلمات از روی حواس پرتی قطع کرد . او با تمام قوای خود بر علیه هذیان مقاومت می کرد که دچار دیوانگی نشود .
 - باز دید کننده با تعجب پرسید : می گوئید يك تیشه در فضا معلق باشد ؟
 - آری این تیشه در فضا چه میشود ، چه بر سرش می آمد ؟ ایوان این جمله را با اصرار خشم آلودی دوباره تکرار کرد و پرسید :
 - يك تیشه در فضا ؟ چه فکری ! اگر آن خیلی دور از زمین باشد ، من خیال میکنم که شروع بدوران می کند بدون اینکه بداند چرا ، مانند يك قمر بدون اینکه بداند چرا ، ستاره شناسان زمان طلوع و غروب آنرا حساب میکنند ، و کاترولک نیز آنرا در سالنامه خود درج می کند ، این است آنچه واقع میشود »
 از کتاب برادران کارامازو تألیف داستایوسکی

خواهد بود. بعنوان مثال ميتوان نهضت‌های ملی آلمان و ايطاليا و بطور کلی ملت‌های بزرگ اروپا را در قرون گذشته در نظر گرفت. اين اصطلاح بمناسبت تمايل آنها به تشكيل ملت‌های واحد بزرگ بوجود آمد و پس از رسيدن به هدف خود امروز صحبت از نهضت ملی در انگلستان و در ايطاليا و غيره بکلی بی‌معنی بنظر ميرسد. در آن کشور ها ناسيوناليسم کدر ابتدا مترقی و مطلوب بود و تنها هدفش استقلال و وحدت بود متدرجاً تغيير شکل داد و بمناسبت توسعه بی‌ظير صنايع قرن نوزده تبديل به توسعه‌طلبی گرديد و بهمين مناسبت کلیه احزاب و جمعيت‌هائی که سياست توسعه‌طلبی استعماری داشتند اصطلاح ملی را بدنباله خود می‌چسباندند.

معدلك ناسيوناليسم بالاخره به هدف خود رسیده بود و می‌بايست بجای آن يك دكترين اجتماعی - اقتصادی به‌نشيند که مكاتب مختلف ليبراليسم و سوسياليسم و کمونيسم و غيره بوجود آمد و همانطور که امروز مشاهده ميکنيم کلیه آن مکاتب به سه دكترين بزرگ اجتماعی تبديل شده است. در کشورهای آسيا و آفريقا نيز پس از آنکه نهضت‌های ملی به هدف استقلال خود ميرسند بايد هر چه زودتر دكترين اقتصادی و اجتماعی خود را انتخاب کند، چنانکه هند بنظر ما بهترين نمونه نهضت ملی و مرحله بعدی آنست که يك برنامه سوسيالستی متناسب با اوضاع و احوال خود انتخاب کرده و در حال اجرای نقشه ۵ ساله دوم خود میباشد.

البته در مواردی که ممکن باشد سوسياليسم موازی با نهضت ملی بوجود آيد بهتر است که برای دوران استقلال قبلاً برنامه رفاه اجتماعی تهيه شده باشد.

همانطوریکه تجربه نشان داده است بدست آوردن استقلال آسانتر از حفظ و نگاهداری آنست يعنی پس از رسيدن به استقلال و قدرت بايد يك نقشه و برنامه‌ای داشت که در عصر ما بدون ر توسل و توسک به يك دكترين اقتصادی اجتماعی غير ممکن است و بهمين مناسبت اغلب نهضت‌ها و سياستمداران آنان پس از رسيدن ب قدرت و به هدف استقلال بمناسبت نداشتن يك دكترين متناسب و برنامه و نقشه عمران و آبادی و ساختمان و رفورم و دچار مشکلات می‌شوند و گاهی سعی ميکنند با امپرياليسم موهومی که از کشور آنها رخت بر بسته و یا قدرتی در آنجا ندارد بازهم بطور مصنوعی مبارزه کنند و سر توده‌هائی را که در انتظار رفاه اجتماعی هستند گرم کنند. در اين ميانه کمونيست‌ها نيز برای ادامه دادن دائمی مبارزه با رقيب بزرگ شوروی سعی می‌کنند نهضت‌ها را از هدف کارهای ساختمانی و رفورم و عمران بطرف مبارزه با امريکا پيش برانند.

آسيا و آفريقا ميدان همزیستی رقابت آميز دوبرلوک

آنچه کار را به نهضت‌های ملی و تمايلات سوسيالستی کشور های اين دو قاره بی‌اندازه مشکل کرده است تصادم دو دكترين کنسروايسم غربی و توسعه طلبی کمونيسم شوروی است اگر از استثنائاتی مانند فرانسه و الجزايره صرف‌نظر کنیم بطور کلی متحد طبیعی کشورهای آسيا و آفريقا که مستقل شده‌اند همان سوسيال دموکراسی اروپاست. و در صورت مقایسه بين کنسروايسم غرب و کمونيسم شوروی بازهم خطر اولی کمتر است. زیرا امپرياليسم و یا سياست توسعه‌طلبی کنسروايسم غرب در قوس تزولی و ازبين رفتن است در حالیکه توسعه‌طلبی کمونيسم انقلابی و جوان شوروی بوسیله موثرترین اسلحه ايدئولوژيك و سازمانی (احزاب کمونيست محلی) در حال رشد و تکامل است و در حال حاضر بمناسبت سست گردیدن زمینه در اروپا شوروی‌ها توجه خود را به کشورهای آسيا و آفريقا منحرف ساخته‌اند که با روش مجرب و مشهور خودشان ابتدا با احزاب انقلابی و ملی همکاری کرده و زمینه را برای از بين بردن تدريجی آنها و بدست گرفتن قدرت بوسیله احزاب کمونيست آماده سازند. بنظر ما دنياي غرب و حتی مرتجع‌ترین

عناصران برای کشورهای آزاده شده آسیا و آفریقا قابل تحمل تر هستند تا کمونیسم شوروی زیرا صرف نظر از اینکه احزاب سوسیالیست اروپا بطور کلی وبا استثنای نادر متحدین طبیعی آسیا و آفریقای آزاد می باشند حتی کنسرواتیسم غرب نیز برای کمک های فنی و مالی کم خطر تر از شوروی می باشد ، باکمال تأسف نه تنها توده های ملل آسیا و آفریقا بمناسبتی که کاملاً قابل فهم است واز آن صحبت خواهیم کرد از غرب متنفر و بشوروی متمایل هستند حتی بعضی از رهبران و سیاستمداران آسیائی و آفریقائی نیز دچار این اشتباه خطرناک بوده و شوروی را متحد خوبی میدانند و یا تصور میکنند که میتوانند از وجود کمونیست ها و شوروی استفاده کرده و در مرحله نهائی بآنها پشت پا بزنند غافل از اینکه کمونیسم شوروی در مسئله سوء استفاده از عناصر غیر کمونیست و پشت پا زدن نهائی بآنان خیلی مجرب تر و آزموده تر و نیرومند تر است .

«بیطرفی مثبت» یا استقلال از دو بلوک :

آنهاییکه به استراتژی و تاکتیک کمونیست ها خوب آشنا هستند و واقعیات اروپای شرقی را دقیق مطالعه کرده و استنتاج های منطقی از آن کرده اند خوب می دانند که «بیطرفی» در نظر کمونیست ها کفر و ذنب لایقتر است معذک اگر آنها در کشورهاییکه هنوز زمینه خوب ندارند از بیطرفی حسن استقبال می کند برای اینست که با استفاده از این پایگاه زیر پای خود را محکم کرده و در موقع مناسب بیطرف ها را محو و نابود سازند . کشورهای مستقل از دو بلوک و یا عناصر دیگری که در کشورهای اروپا هستند و خود را جزئی از این و یا آن بلوک نمیدانند بطور کلی «بیطرف» نامیده می شدند و بمناسبت انتقاداتی که از طرف عناصر آگاه سوسیالیست های اروپائی به مفهوم «بیطرفی» و غیر ممکن بودن آن بعمل آمد طرفداران این اصطلاح و یا اتیکت سیاسی يك کلمه «مثبت» بآن اضافه کردند که نواقص و معایب و ایراداتی را که به «بیطرفی» وارجد بود و خود آنها آن ایرادات را وارد می دیدند برطرف سازند . اما متأسفانه این اصطلاح نیز مفهوم را اصلاح نکرد . عملاً بعضی از مدعیان «بیطرفی مثبت» نسبت بشوروی مثبت و نسبت به دنیای غرب منفی شدند و بعضی نیز بیطرف را بمنزله يك بندباز ماهری تلقی کردند که در روی طناب باریک پیش برود و بطرف چپ و راست منحرف نشود .

در حالیکه برای کشورها و عناصر مستقل از دو بلوک گاهی لازم و ضروری میشود که بطرفی سوق و یا بطور مستمر مایل و یا بآن متحد باشند بدون اینکه مستقل بودن خود را از دست بدهند . بنظر ما اصلاح «استقلال از دو بلوک» برای صاحبان دکتترین و یا مکتبی که نه جزء کنسرواتیسم غربی و نه جزئی از کمونیسم شوروی هستند خیلی متناسب تر است . پیش از اینکه درباره «بیطرفی» که حتی بالقب زیبایی «مثبت» ملقب شده باشد بحث مفصلی بکنیم لازم می دانیم قبلاً در این باره بحث شود که سر موقعیت شورویها در آسیا و آفریقا چیست و راز شکست مستمر غرب و بخصوص آمریکا در این کشور ها کدام است ؟ در حالیکه منافع این کشور ها بخصوص کشورهایی از نوع ایران که مرز مشترک با شوروی دارند بنظر ما با غرب بیشتر قابل انطباق است تا با آنچه شرق نامیده می شود و منظور از آن بلوک شوروی است :

آمریکا و شوروی و کشورهای آسیائی و آفریقائی

پس از جنگ اخیر آمریکا در آزادی هند و اندونزی و دیگر کشورهای آسیا و آفریقا تأثیر مستقیم و مشخص تری از شوروی داشته است و همچنین در تعدیل سیاست دول اروپائی نسبت به مستعمرات که از قرون پیش ارث برده اند تأثیر بسزائی داشته ، و کمک های فنی و مالی

واقضادی که امریکا بکشورهای کم رشد کرده است چندین بار بیشتر از کمک مشابه شوروی بوده است معذالک امریکا غیر از لن وفرن نتیجه ای نبرده درصورتیکه شوروی درمقابل مبالغ جزئی نتیجه تبلیغاتی عظیم و محبوبیت زیاد بدست آورده است .

نه تنها مسائلی که مستقیماً مربوط باین کشورهاست حتی مثلاً درمسائل علمی و اختراعات نیز موفقیت های شوروی درکشورهای آسیا وافریقا با اهمیت و شور شوق زیاد تلقی می شود در صورتیکه پیروزیهای مهمتر امریکا مسکوت می ماند . امریکانیها با صرف وسائل مادی و معنوی غیر از لن وفرن چیزی درو نمیکند درصورتیکه دولت شوروی باحرف پیشرفت های شایان و نفوذ فراوان بدست می آورد علت این پیروزی از طرفی شکست از طرف دیگر چیست؟ و بجه وسیله می توان باین وضع خاتمه داد ؟

پیش ازاینکه ما نظر خودرا بیان کنیم نظریات و فرضیه یکی از برجسته ترین سیاستمداران امریکا را مورد توجه قرار می دهیم :

نظریات ژرژکنان : «در شرق کانال سوئز» :

آقای ژرژکنان یکی از مشاورین برجسته وزارت خارجه امریکا و سفیرکبیر سابق امریکا درمسکو مولف ترهائی درسیاست خارجی امریکاست که دکترین ترومن یکی از موارد تطبیق آن ترها با عمل بوده است . رشته سخنرانیهای که این سیاستمدار در بی بی سی یعنی رادیو تلویزیون انگلستان بعمل آورد بی شک از معروفترین و موثرترین نوشته ها ویا گفته هائی بوده است که درعصر حاضر انعکاس وسیعی در دنیا داشته و مورد بحث و مذاقه و موافقت و مخالفت و یا اظهار نظر قرار گرفته است . همچنین نظریات این سیاستمدار در باره اساسنامه وحدت آلمان در تمام محافل بین المللی مورد انتقاد و بحث قرار گرفت و بالاخره نظریه ایشان در باره « دنیای غیر اروپائی » در محافل مربوطه انعکاس و اهمیت فوق العاده پیدا کرد . این موضوع اخیر در تمام مطبوعات دنیا منعکس گردید و ما عنوان « در شرق کانال سوئز » و مطالبی را که در اینجا از قول ایشان نقل می کنیم از سرمقاله شماره ۸۴ مجله فرانسوی معروف « پرو » اقتباس می کنیم اصولی را که آقای کنان در این موضوع بیان می کند صرف نظر از روشن کردن موضوع مانحن فیه که مورد علاقه و درعین حال انتقاد جدی ما است ، برای سیاستمداران آسیائی و آفریقائی قابل توجه کامل است .

یکی از اصولی که آقای کنان بآن عقیده دارد اینست « برای اینکه با بعضی از ملل خاورمیانه بتوانیم زندگی کنیم باید یاد بگیریم که بتوانیم از آنها صرف نظر کنیم » همچنین ایشان عقیده دارند « در مقابل دولی که از ما حق السکوت خواسته و تهدید می کنند که در غیر آن صورت خودرا در دامن کمونیست ها خواهند انداخت مقاومت کنیم » و بالاخره ایشان معتقدند که یک اتحاد وسیع امریکا و انگلستان در تمام مسائل جهانی و بیرون از دو اصل بالا باعث خواهد شد که « ارزش دنیای غرب از نو برقرار » شود و غرب بتواند « قدرت معامله » سیاسی را از نو بدست آورد . اینک قسمتهائی از نظریات سیاستمدار معروف ژرژکنان را عیناً در اینجا می آوریم تا بالاخره نظریه و انتقاد خودرا نیز بیان کنیم :

« از زمانیکه من جرات اینرا داشتم که امکان حل مسائل اروپائی را مطرح کنم عده ای « لایتنقطع بمن ایراد کرده اند که » اما روسها اصولاً حل مسائل اروپائی را نمیخواهند
« اما در این خصوص خوب است توجه شود که « موقعیت » روسها در این مسئله و مورد تنها و مستقیماً
« به تبعیت از موقعیت مسائل اروپائی تعیین نخواهد شد ، بلکه این مسائل اروپائی که در انتظار »

«حل شدن هستند از لحاظ روسها در روشنائی حوادثی که در مجموعه ناحیه وسیعی که سرحدات «جنوبی چین تا کانال سوئز و افریقای شمالی در خود میگیرد و از آسیای جنوبی و خاورمیان» عبور میکند، تعیین خواهد شد. در تمام این نواحی در سالیان اخیر موقعیت بنفع روسها و بضرر «مارش و تکامل یافته است. چرا که ملین در اروپا با ماطرف شود در حالیکه اومتوجه است که میتواند بما از عقب حمله کند و نقاط ضعف ما را در نقاط دیگر جهان مورد استفاده قرار دهد؟» ژرژ گران در مورد مذکور تجزیه و تحلیلی از نقاط مختلف جهان بعمل آورده و نشان میدهد که در اروپا و ژاپون و غیره و سایر نقاط دنیا وضع شوری و غرب تعیین شده و مشکلات موجود باید از راه مذاکره و اقدامات بین الانتین حل شود در حالیکه در آسیا و افریقا شوریها امکان نفوذ بیشتر دارند و افکار عمومی آن نقاط جهان را میتواند بیشتر بنفع خودشان و بضرر ما تحت تأثیر قرار دهند در حالیکه در نقاط دیگر این امکان یا از بین رفته و یا وجود نداشته است. نویسنده مقاله مذکور عتی نمی بیند که شوریها از این موقعیت ممتاز استفاده نکنند و همچنین عقیده دارد که در این مورد امریکا و غرب نباید کاری بکار مسکو مستقیماً داشته باشند بلکه باید بمناسبات خودشان و ملل مذکور و ذینفع توجه کنند.

این سیاستمدار برجسته غربی گویا علت العمل وضع ما مساعد غرب و امریکارا مربوط بیک کمپلکس یعنی حس زبونی ضد غربی میدانند که مردم آسیا و افریقا دارای آن کمپلکس میباشند از جمله اینطور مینویسد :

«منشاء آنها (یعنی بدینی به غرب و خوشبینی نسبت بشوروی) متعدد است و ممکن است که مربوط به موارث احساساتی مربوط به استثمار باشد و یا مربوط به دشمنی هائی باشد که از مسائل «تژادی سرچشمه میگیرد و یا مربوط به حسادت باشد که به تفوق های مادی و ثروت های «بعضی از دول غربی و بخصوص امریکا دارند. و همچنین ممکن است مربوط با احساسات جاه طلبانه و غیر موفق سیاستمدارانی باشد که برای اولین بار بقدرت می رسند و یا ممکن است مربوط به بقول کورکورانه شعارها و اتیکت های مارکیستی باشد و یا بالاخره مربوط به سوابق ذهنی «غلطی باشد که نسبت به جامعه روسیه و جامعه ما نزد آنان وجود دارد. علاوه بر اینها «این تمایل با اعتقاد در بعض طبقات وجود دارد که گویا غرب، نقص و یا ارزشش هرچند باشد

نسل بعد از نسل در فضا :

«مسئله مهم روز درباره مسافرت بین کرات آسمانی موضوع تجدید دائمی نسل انسانی را در راه مسافرت فضائی طرح میکند. بعبارت دیگر، مردان و زنانی که در کشتی هوائی سوار هستند در هنگام مسافرت باید فرزندان بوجود «آورند. اینها وقتی بزرگ شدند و مستعد ولایق برای راندن و راه بردن ماشینها «گردیدند، محتمل است که والدین خود را خواهند خورد. بعد که آنها «خود بزرگتر شده و فرزندان شان را تربیت خواهند کرد اینها نیز به نوبت «خود آنان را خواهند خورد. این سیستم و یا روش که از لحاظ اصول تئوریک واضح و آشکار است، در عمل مشکل تر از آن خواهد بود که در بدو نظر «تصور می شود.»

(از مایشائی درباره اصول مسافرت فضائی تألیف فرانکلن برونلی)

« قوس تزولی و افول خود را طی میکند در حالیکه شوروی در قوس صعودی است . همین مسئله مردم را سخت تحت تاثیر قرار میدهد زیرا قسمت بزرگی از بشریت بیشتر از اینکه با اصول احترام بگذارند برای قدرت احترام قائل اند تعجب آور نیست که مجموعه این عوامل « یک کمپلکس و یاحس زبونی ضد غربی » وسیعی را تولید کرده است و موجب عدم استعداد آنها بدرک این واقعیت گردیده است که بتوانند از روی واقع بینی امتیازات و فوائد اتحاد با غرب را درک کنند که اتحاد با مسکو آن امتیازات را در بر ندارد. این محیط خاص روانشناسی است که باید بیشتر مورد توجه باشد تا راه ورسمی که مسکو از این محیط روانشناسی استفاده میکند گمان میکنم که این دشمنی با غرب اصولاً حالت ذهنی و روانی است و ماهر کاری می‌کردیم این حالت ذهنی و روانی وجود میداشت . »

این سیاستمدار امریکائی پس از این مطالعات راه چاره را در این میداند که دول و ملل آسیائی و افریقائی را بحال خود واگذارند که گویا در نتیجه نزدیکی بشوروی آنها خود مضرات این نزدیکی و منافع اتحاد با غرب پی ببرند .

« من می‌گویم « آنها را بحال خود واگذارید » زیرا من تصور میکنم که بخصوص ما امریکائیها کار را بغرنج‌تر کرده‌ایم در حالیکه ما دور ویر این ملل می‌چرخیم این حس را بوجود آورده‌ایم که اگر آنها خیلی به روسها نزدیک بشوند ما هستیم که بیشتر ضرر می‌بریم تا خود آنها . ما توانسته‌ایم ! بآنها اینرا تلقین کنیم که آنها در صورت نزدیک شدن به لبه پرتگاه چیز زیادی از دست نداده و نمی‌بازند زیرا ما در هر حال آماده‌ایم که در آخرین لحظه بکمک آنها برخاسته و آنان را نجات دهیم . حتی مادر بعضی از کشورها این محیط را ایجاد کرده‌ایم که دولتها تصور می‌کنند می‌توانند روی ما با بنظر یقین فشار بیاورند که بوسیله نزدیک شدن غیر محطاطانه به مسکو ما را تهدید کند بنظر من جواب این کشور و سیاستمداران اینست : « البته بمیل خودتان است شاید منافع ما نیز در خطر باشد اما در درجه اول منافع خود شماست که در خطر است » من اغلب از خود سؤال می‌کنم که آیا فقط آنها نیستند که مصممند با و یابدون کمک ما مقاومت کرده و بمشکلات مذکور غلبه کنند و پیروز شوند تنها و تنها مستحق وسزوار کمک ما نیستند ؟ »

مؤلف این تر سیاسی بالاخره عقیده دارد که بدون تضمین کافی از جنبه مفید بودن کمک امریکا از دادن این کمک خودداری کرد و « بآنها نیست که از ما کمک می‌خواهند باید بگوئیم : اول بگوئید چه ضمانتی می‌دهید که این کمک ما بشما از طرف سکنه کشورتان بعنوان ضعیفی تعبیر نشود و یا بعنوان سعی و کوشش از طرف ما برای تسلط بر شما تفسیر نگردد در اغلب موارد کمک ما به بعضی کشورها پس از مدتی حتی تصور میشود که در صورت قطع شدن گویا تجاوز بحق آنان تلقی می‌گردد .

قدرت معامله سیاسی را بغرب بازگردانیم :

ژرژ کنان عقیده دارد بوسائل زیر می‌توان کاری کرد که دنیای غرب در معامله سیاسی با کشورهای آسیا و افریقا نیز و مندتر گردد . بعقد این سیاستمدار اگر امریکا آنکشورها را « بحال خود بگذارد » و « خون سردی خود را حفظ کند » به تمام کشورهای آسیا و افریقا بزودی ثابت خواهد شد که شورویها قادر بکمک آنان نیستند و نمی‌توانند از لحاظ کمک جانشین امریکا گردند :

« آرامش و خون سردی خود را حفظ کنیم ، بآنها نیست که ما را تهدید به نفوذ کمونیسم

می کنند از کمک جدأ خودداری کنیم..... و مطمئن باشیم که خود مردم بالاخره تشخیص خواهند داد که منافع حقیقی آنان در کدام طرف است» ژرژ کنان خاورمیانه را از تمام نواحی خطرناکتر دانسته و چاره در در این میدان که با احتیاط آنها را بحال خود بگذارد و ضمناً علاوه بر مشکلات عمومی یک مشکل خاص را در آنجا مهم می شمارد: «اینکه اعراب وجود دولت اسرائیل را نمی خواهند برسمیت بشناسند» برای تمام این اوضاع و احوال من فقط یک راه چاره می بینم که در عین حال یک جنگ عمومی را نیز دربر ندارد: راه چاره این است که ماسعی کنیم و از روی تصمیم تابعیت خود را باین کشورها از لحاظ منابع مواد اولیه و تاسیسات مربوطه کم کنیم. مثلاً ممکن است در جستجوی وسائلی باشیم که بتوانیم از منابع مواد اولیه این ناحیه صرف نظر کنیم، ممکنست ذخائر مهمی از آن مواد اولیه تهیه کرد و یا اینکه مصرف داخلی خود را تا حدودی محدود سازیم. بمناسبت بحران کانال سوئز این راه حلها تاحدودی مطالعه قرار گرفت و تاحدی بمورد اجرانیز گذارده شدنمیدان که امروز چرا باید آن راه حلها را فراموش کنیم. منظور این نیست که دول غربی از نفت خاورمیانه استفاده نکنند و یا از کانال سوئز صرف نظر کنند بلکه منظور اینست»

نظر ژرژ کنان اینست که با اتخاذ تصمیمها و اقداماتی احتیاج باین منابع از بین برود تا اینکه غرب در مذاکرات و محاورات سیاسی «قدرت معامله» را از نو بدست آورد و بشورهای خاورمیانه بفهماند که صرف نظر کردن از آنها غرب را در موقعیت مشکلی قرار نخواهد داد: «من هرگز نتوانستم درک کنم چرا ما با آن همه عجله تعمیر کانال سوئز و لوله های نفت سوریه را بخرج خودمان عهده دار شدیم در حالیکه در آن زمان خیلی آسان تر از آنچه بتوان تصور کرد ما عادت میکردیم که از آنها صرف نظر کنیم. من مطمئن هستم اگر ما موفق شویم که راه حل های متناسبی پیدا کنیم و خیلی محتاج و تابع منابع نفتی و تاسیسات نفتی خاورمیانه نباشیم در آن صورت دیری نخواهد پایید که علائم و آثار آگاهی دولت های خاورمیانه و عکس العمل های واقعی بیانه آنها را نسبت بمنافع واقعی شان بوضع خواهیم دید.»

ملاحظات انتقادات درباره ژرژ کنان:

هر چند که نظریات آقای کنان نظریه وزارت خارجه امریکا نیست که مورد عمل است معذک شکی نیست که لاقول قسمتی از آن نظریات بین سیاستمداران امریکا مشترك می باشد. بدون شك نقاط مثبت و با ارزش و قابل ملاحظه ای در این نظریات وجود دارد که مخصوصاً برای سیاستمداران و مردم کشورهای آسیا و افریقا آموزنده و موجب عبرت است. حقیقتاً بعضی از سیاستهای کودکانه سیاستمداران ما که مانند بچه از امریکا قهر کرده و خود را بدلب پرتگاه می رسانند بامید اینکه در لحظه آخر امریکا آنها را نجات خواهد داد موجب بعضی از اشکالات و شکست ها برای نهضت های ملی گردیده است. اما صرف نظر از اینگونه نظریات کاملاً صحیح آقای کنان نیز مانند اغلب سیاستمداران امریکا و مانند نظریه رسمی وزارت خارجه امریکا که مورد عمل است نادر تشخیص مرض و نه در داروئی که تجویز فرموده اند به حقیقت نزدیک نشده اند و اگر احیاناً در ضمن تجزیه و تحلیل های خود ذکرى از علت واقعی مرض نیز کرده باشند روی آن تکیه نکرده بلکه بطور سطحی و گذرنده در ضمن عوامل دیگر اشاره مختصر بآن کرده اند. یک مطالعه دقیق و مقایسه اوضاع کشورهای مختلف آسیا و افریقا نشان خواهد داد که نه «مواریث احساساتی مربوط به استعمار» و نه «مسائل نژادی» و نه «حسادت نسبت به ثروت کشورهای غربی و بخصوص امریکا» و نه «احساسات جاه طلبانه و غیر موفق سیاستمداران»

ونه «شعارها و اتیکت‌های مارکیستی» و نه «سوابق ذهنی غلط‌نست به‌جامعه شوروی و آمریکا» موجب اصلی و علت‌العلل شکست سیاست غرب و آمریکا در آسیا و آفریقا نمی‌باشند و همچنین مجموعه این عوامل کمپلکس و یا زبونی ضد غربی در این بین بوجود نیاورده است. البته بعضی از این عوامل تأثیری در جهت مذکور داشته است اما عامل تعیین‌کننده نبوده است و با کمال تأسف علت حقیقی و واقعی انزفطر ژرژکنان و هموطنانشان دورمانده است.

این که ملل آسیا و آفریقا نسبت به غرب و از جمله نسبت به آمریکا بدبین هستند ابدامربوط به جنبه «احساساتی» موارث مربوط به کولونیالیسم نمی‌باشد بلکه آنچه هست مربوط به جنبه «واقعی و عینی» موارث مربوط به کولونیالیسم و امپریالیسم است. درموردی که کولونیالیسم و امپریالیسم از جنبه‌های واقعی و عینی خود کلا و یا جزا صرف‌نظر کردند احساسات مردم فراموشکار آسیائی و آفریقائی فوراً عوض شد و معلوم گردید که کینه و نفرت عمیق در آنها وجود ندارد بعنوان مثال هند را ذکر می‌کنیم که آزادی هندوستان با کمک آمریکا و اقدام انگلستان عملی گردید و مردم هند خیلی زود آن کینه و نفرت را نسبت به بزرگترین کشور امپریالیستی جهان از یاد بردند. گرچه ممکن است در افراد و طبقاتی این کینه و نفرت وجود داشته باشد اما رهبران و اکثریت مردم هند دوستی انگلستان را تاچه رسد به آمریکا به دشمنی نفرت و ترجیح دادند. اما کینه و نفرت و یادشمنی که مثلاً دریم و کشور سعودی و مصر با انگلستان و یا دول غربی وجود دارد بیشتر مربوط به موارث موجود و واقعی آثاری است که هنوز از قرون گذشته باقی مانده و اگر «احساسات» در آن کشورها تحریک می‌شود بیشتر مربوط به اختلافات موجود است نه مربوط به احساسات ارثی و گذشته. البته ممکن و یا یقین است که اختلافات و تجاوزه‌های موجود مخصوصاً با تحریکات و تبلیغات کمونیست‌ها احساسات موروث قرون گذشته را نیز بیدار کند اما تا اصلی وجود نداشته باشد سعی و کوشش کمونیست‌ها نمی‌تواند احساسات ضد غربی را تحریک کند.

همچنین اگر در الجزیره احساسات ضدفرانسوی و ضد غربی وجود دارد تنها مربوط به احساسات موارث گذشته نیست بلکه مربوط به اختلافات بالفعل موجود است درحالی که در تونس چون اختلافات بالفعل تاخدی برطرف شده می‌بینیم احساسات ضدغربی اگر هم وجود دارد کم است و حکومت رسماً خود را دوست غرب و فرانسویان معرفی می‌کند. مادر هیچ نقطه آسیا و آفریقا تعصبات تژادی مخالف با ملل غربی سراغ نداریم و اگر تعصب تژادی درباره یهودیها تحریک شده آن هم علل موجود و بالفعل دارد که متأسفانه نه غرب و نه امریکاسعی و کوشش کافی برای حل آن نکرده‌اند خیلی جای تأسف است که غرب و آمریکا هنوز هم نقشه‌ای برای اسکان آوارگان عرب ندارند و باین وسیله بهانه بدست متعصبین و کمونیست‌ها می‌دهند که دائماً این آتش را روشن نگاهدارند. صحیح است که در موارث «شعارها و اتیکت‌های مارکیستی کورکورانه» قبول میشود و یا مثلاً «احساسات جاه‌طلبانه و غیر موفق سیاستمداران» منشاء آثاری می‌شود اما مسئله مربوط باینست که توجه و دقت کنیم چه عوامل و اوضاع و احوالی موجب می‌شود که آن شعارها و اتیکت‌ها کورکورانه قبول شود و یا بعضی از سنجایای سیاستمداران و نقاط ضعف آنها منشاء اثر گردد. می‌توان سؤال کرد که چرا آن شعارها و اتیکت‌های مارکسیستی مثلاً در هندوستان آنقدر رواج نداشت که در کشور نوری سعید ماظمینان داریم که تصور آقای کنان مربوط به اینکه «این دشمنی با غرب اصولاً حالت ذهنی و روانی دارد و ماهرکاری می‌کردیم این حالت ذهنی و روانی وجود می‌داشت» کاملاً غلط و اشتباه است. این دشمنی‌ها در اغلب موارد علل عینی و واقعی دارد نه ذهنی و روانی و در صورتیکه

آن علل واقعی و عینی از بین بروی با تبعیت از آن حالات دشمنی ذهنی و روانی نیز بر طرف می گردند .

هنوز نسل حاضر در ایران فراموش نکرده است که ایرانیها نسبت با آمریکا و امریکائی چه حسن نظر و اعتمادی داشتند . هرگز در آن زمان کسی آمریکا را امریالیست نمی نامید بلکه آن کشور را يك کشور آزادپخواه و دموکرات آنطوریکه هست تلقی می کردند . با وجود این که آمریکا در آنروزها نیز متمدن بود و آثار خیر آنها در ایران و مخصوصا تهران مشهود بود ابتدا حسادت در کار نبود و کمپلکس و یا حس زبونی ضد غربی لاقابل در باره آمریکا تظاهر نمی کرد و یا وجود نداشت چطور شد که وضع عوض شد و مردم تمام امریالیسم غرب و آمریکا را باصلاح با يك چوب می رانند ؟ فقط يك مورد را در اینجا ذکر می کنیم . در بحبوحه نهضت ملی ایران که هنوز تمام ملت از شاه تاگدا در يك صف برای احقاق حق ملت ایران مبارزه می کردند آقای چرچیل یادداشت های غلاظو شداد برای ملت ایران می فرستاد و متأسفانه امضای رئیس جمهور آمریکا نیز در جنب امضای آقای چرچیل دیده میشد .

اختلافات آنوقت ایران با انگلستان تنها «ذهنی و روانی» نبود بلکه عینی و واقعی بود که هر فرد ایرانی آثار آنرا در جسم و جان خود حس کرده بود وقتی که امضای رئیس جمهور آمریکا درپای آنها دیده میشد . این خود آمریکا بوده است که احساسات ذهنی و روانی ناشی از اختلافات واقعی و عینی را که نسبت به شرکت سابق وجود داشت بخود جلب می کرد . وقتی امثال این مورد زیاد تکرار شد آن احساسات سرشار از محبت که نسبت به آمریکا وجود داشت تبدیل بوضع نامطلوب گتونی گردید . البته روشنفکران آگاه نسبت به تعهدات جهانی آمریکا در مقابل متفقین خود آگاهند اما در حال مردم عادی باین مسائل توجه ندارند و احساسات دشمنی آنان ناشی از اختلافات عینی است که آنها با متحدین آمریکا دارند و کمونیست ها نیز از همین مسئله حد اکثر استفاده و یا سوء استفاده را می کنند . پیشنهاد آقای زرژکنان برای جبران احساسات ضد غربی بنظر ما درست درعکس جهت تاثیر خواهد داشت . هرچند که سعی و کوشش دولتهای غربی در این زمینه که تبعیت از کانال سوئز نداشته باشند حتماً برای غرب مفید است اما «واگذار کردن ملل آسیا و افریقا بحال خود» بیک معنی واگذار کردن آنها بکمونیسم است و پس از آنکه کاراز کار گذشت نه خود این ملل و نه غرب میتواند در اینباره اقدامی کند . برای جلوگیری از این احساسات غیر منطقی که بیشتر بضرر خود ملل آسیا و افریقا مست دیای غرب باید تجدیدنظر اساسی در راه و رسم سیاسی خود نسبت باین قسمت جهان بعمل آورد .

سر موفقیت شوروی و شکست غرب و آمریکا در آسیا و افریقا

در دوران پس از جنگ دوم جهانی امواج عظیم و انقلاب سرتاسر آسیا و افریقا را فرا گرفته است میلیونها مردم گرسنه و برهنه در حال طغیان و عصیان هستند . این توده های بزرگ انسان های محروم و داغ دیده مانند قرون گذشته سرنوشت خود را دیگر يك «قضای آسمان» است این و دیگرگون نخواهد شد « تلقی نمیکنند . آگاهی آنان از بدبختی و تیره روزی خود و تصمیم آنان برای تغییر دادن آنچه تاکنون بآنها سرنوشت تغییرناپذیر آسمانی معرفی می گردید نیروهای مخرب و سازنده بی نظیری را آزاد کرده است که اگر از خاصیت سازنده آنها نتوان استفاده کرد این نیروهای آزاد شده در راه تخریب بکار خواهند رفت . دهها و صدها میلیون مردم محروم و داغ باطله دیده این قاره در تحت تاثیر عوامل مختلف این وضع غیر قابل تحمل

خود را ديگر يك بلاي آسماني ندانسته بلكه بدبختي زميني تصور مي کنند و مصمم هستند يا خود را از اين وضع رها سازند و يا بمقاد «ياعلي غرقش كن من هم روش» دنيايي را با آتش و خون كشند. در كشور هاي آسيائي نازه آزاد شده و آزاد نشده مسائل مهم و بغيرنجي مطرح است نه تنها توده هاي محروم حتي طبقه متوسط و روشنفكران در مقابل مشكلات بزرگ اجتماعي قرار دارند. مهمترين «مسئله» كه احتياج به راه حل صحيح دارد مسئله بزرگ تبديل و تغيير دادن رژيم كهنه و پوسيده بيك رژيم نوين امروز است. امروز همه باين نكته پي برده اند كه رژيم هاي خانخاني و ساختمان فئودال جامعه هاي كهنه بزرگترين مانع در مقابل توليد فراوان و توزيع منطبق با عدالت اجتماعي است.

بايد فورمولي پيدا كرد كه بتواند از جامعه كهنه و پوسيده يك جامعه مدرن امروزه بوجود بياورد.

آنچه ملل آسيا و افريقا مي خواهند :

مهمترين مسئله امروز كشورهاي آسيا و افريقا همين است كه بچه وسيله مي توان از اين جوامع محكوم بزوال و زوار از هم در رفته يك جامعه مدرن منطبق با ترقيات علمي امروز بوجود آورد ؟ تمام مسائل اقتصادي و اجتماعي و غير آن مربوط بجواب اين سؤال است نسل جوان و روشنفكران و زحمتكشان اين كشورها هم تشنه اين تحول هستند و بطرف نمود تمام محروميت هاي مادي و معنوي خود و پيدا كردن ارزش از دست رفته خود را درگرو اين تحول و با انقلاب اجتماعي ميدانند.

آنچه شوروي و كمونيست ها باين ملل عرضه مي كنند :

حالا بينيم نسل جوان و روشنفكران و زحمتكشان ملل آسيا و افريقا اين فورمول تحول انقلابي و يا تدريجي را در كجا پيدا مي كنند آيا شورويها و يا امريكائيها هستند كه اين فورمول را با آنها عرضه مي كنند ؟

شورويها توسط احزاب كمونيست محلي كه لباس مپهني در بر كرده اند يك ايدئولوژي كامل تحول اجتماعي علمي را بجوانان و ساير طبقات عرضه مي كنند و الحق در تشریح مفاسد اجتماع و راه و رسم تغيير دادن آن از بهترين و نيرومندترين و علمي ترين روشها و تئوريهاي جامعه شناسي استفاده مي كنند.

در عين حال آنها يك نمونه ايدئال را در مصداق خارجي شوروي عرضه مي دارند كه در كمترين مدت قابل تصور ترقيات و پيشرفت هاي شايد نصيب آنان گرديده. هر چند اهل دقت و مطالعه مي دانند كه اين ترقی و پيشرفت بقيمت گراني بدست آمده و پرهيز ترين ارزشهاي فرهنگ بشري فداي اين پيشرفت سريع گرديد، اما عملاً مشاهده ميشود كه توده هاي آسيا و افريقا و حتي روشنفكران و جوانان آگاه نيز بزودي نميتوانند باين قرباني ها پي ببرند يا آن را لازم و ضروري مي شمارند و يا باور نكرده و از اختراعات دنياي سرمايه داري تلقی مي كنند. مثلاً براي مردم كشورها و اعراب اصلاً گويماجارستان و حوادث خونين آن وجود ندارد و تمام آن ها از اختراعات تبليغاتي امپرياليسم است ! حال بينيم كه سياست غرب و امريكا در مقابل اين فورمول جذاب كمونيستها چه چيز بلبل خاورميانه عرضه مي كنند كه آن ها را از اين جامعه كهنه و پوسيده رها سازد و يك جامعه مدرن از نو بسازد ؟ پيش از جواب باين سؤال باز هم روي اين واقعيت تكيه مي كنيم كه فرضيه اجتماعي كمونيستها در باره آنچه خراب كردني است و در باره آنچه ساختني است كاملاً جذاب و علمي است و مي تواند

عطش توده‌های بزرگ آسیا و افریقا را در دنیای تئوری و خیال‌مانند سرابی سیراب کند. اما فقط برای اهل دقت واضح است که پس از رسیدن آنان بقدرت تمام این رویای زیبا و قستنگ نقش بر آب خواهد بود.

و آنچه دنیای غرب و امریکائیا به‌ملل آسیا و افریقا عرضه می‌کند :

آنچه دنیای غرب و بخصوص امریکا به ملل آسیا و افریقا از لحاظ تئوری عرضه می‌کند: طرز زندگی امریکائی است که بعنوان نمونه و سرمشق عرضه می‌شود باضافه مقداری دلار که بشکل خاصی خرج میشود.

طرز زندگی امریکائی برای امریکائیان در امریکا واقعا قابل دقت و مطالعه است. آنها می‌گویند ما با رژیم سرمایه‌داری خصوصی خاص امریکا بزرگترین تولید جهان امروز را بوجود آورده‌ایم و بهترین سطح زندگی را برای تمام سکنه امریکا در سایه این رژیم آماده ساخته‌ایم و حد متوسط درآمد امریکائی از تمام ملل جهان برتر است و آنها می‌گویند این تولید فراوان و سطح زندگی بالا مولود کار و کوشش خود امریکائیا و نتیجه فراوانی تولید است نه نتیجه غارت نقاط دیگر جهان. برای روشنتر شدن مطلب می‌توان به آمار زیر توجه کرد

ترقی، منبع صرفه جوئی اقتصادی

صرفه‌جوئی و سختگیری اقتصادی از کلمات مد امروز است.

اداره برق فرانسه که واقعیات دنیای خارج را به کلمات ترجیح میدهد، نمی‌خواهد نقشه‌های سرمایه‌گذاری خود را که با توجه و دقت مطالعه تهیه شده‌اند قربانی صرفه‌جوئی و سختگیری کند، زیرا صرف نظر کردن از نقشه‌های وسیع و مطالعه شده بخاطر صرفه جوئی شاید يك مسئله حسابداری گذرنده را حل کند، اما حقیقتاً آینده را در خطر می‌اندازد. یعنی منطبق ساختن منابع و فنون نوین را به طرز تولید در عصر نوین ماکه شدت سرعت بحال نهایت رسیده، بخاطر می‌اندازد.

مسیو ریموند رئیس کمیته قسمت مالی برق فرانسه وضعیت این مسئله را اینطور بیان میکند:

«... صرفه‌جوئی‌های واقعی کدامند که باید در جستجوی آنها بود؟ صرفه‌جوئی در وقت، صرفه‌جوئی نیروی بازو، صرفه‌جوئی مواد سوختنی، صرفه‌جوئی در حمل و نقل و غیره و غیره، بلی اما نباید خود را فریب داد.

«اما این صرفه‌جوئیها از کم کردن بودجه محاسباتی بدست نمی‌آیند، مسئله

«مورد بحث این نیست که روی نتیجه‌ها تاثیر کنیم بلکه اینست که روی علل

«تاثیر کرد. تنها صرفه‌جوئی‌های واقعی که حساب کرد نشان چندان آسان

«نیست! خیلی مهم است و نمیتوانند بوجود آیند مگر از ترقی صنعتی بمعنی وسیع

«خودش: اصلاح بهبودی بخشیدن بحال فن و صاحب فن - ترك کردن

«بوروکراسی و روتین - سازمان صحیح کار - مطابق عقل کردن

«(راسیونالیزاسیون) تولید - مدرن ساختن وسائل کار - تکمیل روشهای

«کار - هم‌آهنگ کردن حمل و نقل با تولید و غیره، هر آنچه ترقی از این

«قبیل است صرفه‌جوئی فعلی و یا آینده است، هر آنچه ترقی است لازم‌هاش

«پائین آمدن قیمت‌هاست و در نتیجه امکان رقابت در دنیای امروز ...»

که چندی پیش در سازمان ملل متحد تهیه شده : در سال ۱۹۴۹ مجموع درآمد تمام هفتاد و چند ملت جهان در حدود ۵۱۳ میلیارد دلار تخمین شده که ۵۴ درصد این درآمد از آن ۸ کشور است (که شورویها جزو این ۸ کشور نیستند) که جمعیت آنان فقط ۱۱ درصد درآمد کل جمعیت جهان است و یکی از این ۸ کشور که امریکا است ۷ درصد جمعیت جهان را دارد به تنهایی ۴۲ درصد کل درآمد کلیه جهان را دارد. اگر باین آمار این نکته را اضافه کنیم که درآمد متوسط سالیانه هر امریکائی در حدود دوهزار دلار و درآمد فرد متوسط غنی ترین کشورهای غیر امریکائی در حدود سیصد دلار ببالاست معلوم می شود که امریکائیها حق دارند نسبت بژیم حاکمه خود مفتخر باشند. ما امیدواریم که بتوانیم در این سلسله انتشارات رژیم سرمایه داری خصوصی امریکا را بطور دقیق مورد بحث و مطالعه قرار دهیم. اما آنچه مسلم است رژیم سرمایه داری خصوصی که حتی برای اروپائیان مرفقی غیر از مشکلات و فقر و نکبت چیز دیگری بار نیاورده با اوضاع آسیا و آفریقا اصلا قابل انطباق نیست.

در این سطور پیش از اینکه دقت و مطالعه کنیم که نمونه زندگی امریکائی در ایران و دیگر کشورها چه نتایج عملی بار آورده باید یک موضوع مهم نیز توجه داشت. علاوه بر ثنوری زیبا و موثر که کمونیست ها برای تبدیل جامعه کهنه به جامعه نوین عرضه می کنند و علاوه بر «طرز زندگی امریکائی» که از لحاظ ثنوری به ملل آسیا و آفریقا عرضه می شود و نمونه هایی که بآنها اشاره خواهیم کرد یک مسئله مهم دیگر عاملین این ثنوری هستند.

باین معنی که کنسروانسیسم غرب و امریکائیها هیئت ها حاکمه ویا عناصر محافظه کار را که در این کشورها همان فتوئالها ویا بازرگانان تجارتی که دلالتان امتعه خارجی هستند تکیه گاه اجتماعی خود قرار داده اند در صورتیکه کمونیست ها طبقات ناراضی نسل جوان و روشنفکران و توده های محرومی را تکیه گاه سیاست متجاوز خود قرار داده اند که تشنه تحول سریع و مصمم به اقدام فوری هستند.

حالا توجهی بموقعیت اجتماعی این دو پایگاه اجتماعی :

آمار مذکور در بالا را بایک رقم دیگر تکمیل میکنیم : در مقابل ۱۱ درصد جمعیت دنیا در ۸ کشور صنعتی که ۵۴ درصد درآمد دنیا را دارند بطور وارونه ۵۵ درصد جمعیت دنیا که با فقر و تیره بختی خود سراسر آسیا جنوبی و شرقی را لبریز کرده اند از مجموع درآمد جهان فقط ده درصد دارند و همین آمار حد متوسط زندگی آنان را در حدود ۵۰ دلار تعیین کرده است. اما اگر بکشور خودمان ایران توجه کنیم معلوم میشود که مطابق مطالعات دقیق در قسمت های دهقانی حد متوسط درآمد ۱۵ دلار است و این زندگی مرفه عده ای از شهرنشینان معدود است که ۱۵ دلار رابه حد متوسط ۵۰ دلار میرساند.

نمایش هندسی این آمار بمنزله کله قندی با قاعده بزرگ و راس باریک خواهد بود که قاعده آن نماینده سکنه فشرده و تیره بخت جنوب و شرق آسیاست که عمیق ترین نقطه منجلا ب فقر و تنگدستی را نشان می دهد که حتی حداقل و ضروریات اولیه زندگی را نمیتوانند بدست آورند و راس آن جمعیت کشورهای صنعتی را نشان میدهد اما از لحاظ درآمد یک کله قند وارونه بوجود می آید که راس آن در روی زمین و در منجلا ب جمعیت کثیر و فقر فراوان قرار دارد و قاعده آن در بالا و درآمد ۵۴ درصد کل درآمد دنیا را نشان میدهد که متعلق به هشت کشور است که ۱۱ درصد جمعیت دنیا را دارند. آیا این کله قند دومی که با سر در روی زمین قرار دارد خیلی غیر متعادل نیست و آیا می توان از سوء استفاده کمونیست ها از آن جلوگیری کرد ؟

مردم آسیا و آفریقا که در منجلا ب فقر و بدبختی غوطه‌ورند نمیتوانند بفهمند که « طرز زندگی آمریکائی » کدام است اما از زمانی که اصل چهار ترومن و کمک فنی و قرصه‌های چند ده و یا چند صد میلیونی باب شده نمونه‌ای از طرز زندگی آمریکائی در جلو چشم آنها عرض اندام میکند . ما کوچکترین تردیدی نداریم که کمک فنی اصل ۴ و سایر کمک‌های اقتصادی آمریکا گذشته از نفعی که ممکن است برای رژیم آمریکا داشته باشد از روی کمال حسن نیت بعمل می‌آید و حاکی از احساس انسان دوستی است . و هر کشور عاقل و بالغی باید از این کمک‌های سخاوتمندانه استفاده کند . اما عملاً بخصوص در ۱۴ وائل کار مطابق نمونه آمریکائی حقوقهای گراف بعدهای از کارمندان داده میشد . کارمندانی که مورد اعتماد آمریکائیه‌ها گردیدند طبیعتاً از آن فضولهایی که در سیاست مداخله می‌کنند نمیباشند بلکه آتهائی هستند که اهل « زندگی » اند و طبیعتاً « طرز زندگی آمریکائی » برای این نوجوانان اهل « زندگی » بهترین نمونه و سرمشق است یعنی یک حقوق مکفی که بادرآمد متوسط سالیانه مردم ایران کوچکترین تناسب ندارد باضافه یک منزل با آخرین وسائل زندگی لوکس باضافه یک ماشین آخرین سیستم و باضافه یک ماشین نویسی . در سالیهای اخیر از این نمونه‌های « طرز زندگی آمریکائی » فراوان گردیده و این نمود و یا فعل و افعال اجتماعی در اغلب شئون زندگی دخالت کرده کرایه خانه‌ها را بالا برده نوکر و کلفت را در تهران نایاب و یا نایاب کرده و بر بدبختی‌های سابق تضاد طبقاتی یک تضاد نوین اضافه کرده و کارمندان دولت را بدو طبقه فرزندان صیغه و عقدی تقسیم کرده‌است که شکاف عمیق طبقاتی آنان را از هم جدا میکند . این نمونه زندگی آمریکائی صرفنظر از عمیق کردن شکاف طبقاتی آنان را ضرر بزرگ اجتماعی نیز بار آورده است که آن عبارت از منافسه خانواده‌ها یعنی مسابقه گذاردن آنان برای زندگی لوکس است و این مسابقه متدرجاً باغلب خانواده‌های کارمندان و روشنفکران سرایت کرده و چون از راه مشروع این مسابقه محدود و یا امکان ناپذیر است موجب فساد و رشوه خواری بیشتر و غرق شدن در منجلا بی است که انقلابی‌ترین لوایح قانونی در صورنیکه در حدود مسائل حقوقی باقی بماند قادر باصلاح آن نمیشد . شکی نیست که کمک فنی و یا سایر کمکها متدرجاً راه خود را پیدا کرده‌اند و امروز بهتر از زمان شروع کار در عمران و آبادی و تربیت کادرهای فنی کمکهای موثری می‌کنند معذک این جنبه مثبت جنبه منفی مذکور در بالا را جبران نمیکند و امروز در تمام ادارات لشکری و کشوری هر صنفی از صفوف و طبقه‌ای از طبقات کارمندان از راه مشروع و یا نامشروع مصمم هستند که حقوق خود را بدرجهای که نمونه‌های مذکور در بالا بدست می‌آورند برسانند اینست نمونه « طرز زندگی آمریکائی » که متأسفانه در کشور ما اینطور بمردم معرفی شده است .

دو صف در مقابل همدیگر :

در اغلب کشورهای آسیا و آفریقا از طرفی کمونیست‌ها صنفی تشکیل داده‌اند که دارای يك دكترین اجتماعی مجهز و مدبرن است که فقط از لحاظ تئوری مترقی است و بتمام آرزوها و رویایای جوانان و زحمتکشان و عناصر ناراضی و مترقی وعده‌ها میدهد آنها قادرند يك ایده آل اجتماعی به مردمان محروم عرضه کنند و تا موقعی که آنها بآرزوهای خود نرسیده‌اند آنها را در سازمانی متشکل ساخته و با قدرت ایمان و عقیده راسخی که بدنیای ایده آل آینده‌شان دارند آنها را در راه هدفهای سیاست جهانی خود پیش برانند . سر موفقیت شورویها در کشورهای آسیائی و آفریقائی نه در پیشرفت‌های صنعتی و نه علمی و نه جنگی است . برنده‌ترین

اسلحه مدرن شوروی همین ایدئولوژی است که قدرت ایمان و عقیده تشرهای ممتاز هر جامعه را می تواند بنفع خود بحرکت در آورده و باینروی خلاقه و ایمان آنان قدرت را بدست آورده و سپس خود آنها را حذف و بلع و جذب کند

در مقابل این صف جوانان و روشنفکران با ایمان و عقیده و البته فریب خورده ، امریکائی ها پایگاههای اجتماعی پوسیده و زوار در رفته ای دارند که بخاطر حفظ منافع محکوم به زوال بقایای امپریالیسم و به بهانه مبارزه با کمونیسم امتیازات اجتماعی قرون گذشته خود را می خواهند چند سال یاماه و یا روز بیشتر نگاهداری کنند . اغلب آنها بنام مبارزه با کمونیسم هرجریان اصیل ملی را که ممکن است جانشین کمونیست شود می کوبند و بدین وسیله بهترین زمینه را برای کمونیسم آماده می کنند و هر عنصر مترقی را خواهی نخواهی در دامن کمونیست ها می رانند . سرفوقیت شورویها در اینست که سیاست افریقائی و آسیائی آنها الهام بخش است و ملل این قاره را وادار میکند که بآینده نظر نداشته باشند در صورتیکه سیاست غرب و امریکا الهام بخش نیست و عوض آئنده بگذشته و حال توجه دارند و خواهی نخواهی می خواهند گذشته محکوم بزوال را با نقش و نگار ایوان پی شکسته سر پا نگاهدارند . سرفوقیت شوروی ها در اینست که همواره نقشه و برنامه ای برای هر کشور در نظر دارند و از روی ابتکار درصدد اجرای آن برمی آیند اما غرب و امریکا در هیچ مورد نقشه و برنامه اساسی برای تبدیل جامعه کهنه بنو ندارند و وقتی در بن بستی که برای آنها تهیه شده قرار می گیرند تازه درصدد دفاع و چاره جویی برمی آیند . مثلا در لبنان و اردن در بن بست قرار گرفتند و بایک اقدام نظامی موقتاً اوضاع را متوقف ساختند اما آیا مثلا برای اردن نقشه و برنامه دارند؟ آیا اوضاع کنونی اردن را تا زمانی بطور مصنوعی میتوان علی رغم فشار داخلی و خارجی حفظ کرد ، چرا اجازه داده نمیشود که یک جریان اصیل اجتماعی در اینجا بوجود آید و تحولی بمعنی واقعی آن اجرا گردد اگر بتوان اختلاف اعراب و یهود را با المره و بزودی از بین برد آیا اواره کان عرب را نیز نمیتوان اسکان کرد و این مایه اختلاف و جنگ و تعصب را از بین برد ، آیا برای ابتکار نقشه ای و اقدامی وجود دارد و یا منتظرند که بن بست های جدیدی بوجود آید و تازه آنوقت بفکر چاره بیفتند .

مثلا در سیاست نفتی آیا دولت امریکا نمیتواند الهام بخش باشد و پیش دستی کرده و ابتکار را ازدست شورویها و کمونیست ها بگیرد ؟

پس از انعقاد قراردادهای ۷۵ و ۲۵ و سایر قراردادها با ایتالیا و ژاپن که اصل ۵۰ و ۵۰ مترزل شده شک نیست که پس از چند سال تمام این قراردادها تغییر خواهد کرد . آیا لازم است در این مورد زمینه تبلیغاتی به شورویها و عمال آنها داده شود . آیا بهتر نیست که خود دولت امریکا پیش از رسیدن به بن بست و پیش از شکست های تبلیغاتی و غیر تبلیغاتی خود در این مورد نقشه ای داشته باشد و ابتکار را در دست گیرد ؛ خواهند گفت که نفت در دست تر است و هاست و آنها اصول و قوانین دارند و گویا دولتهای آنان نمیتوانند دخالتی کنند ! امریکا قوانین ضد تر است دارد و از اینگونه قوانین در صورت ضرورت و لزوم هر زمان میتوان بوجود آورد وقتی جریان تاریخی قضایا در این جهت است چرا بگذارند شورویها ابتکار جریان تاریخی را بدست گیرند و خودشان پس از آنکه کار از کار گذشت بفکر چاره باشند !

در ابتدا بنظر می آید که سرفوقیت شورویها داشتن یک ایدئولوژی مدرن و احزاب کمونیست تابعه آنها است و همچنین سر شکست امریکا بمناسبت تکیه آنان بر سرمایه داری

خصوصی است که طبیعتاً نمیتواند مانند شورویها الهام بخش باشد و بالهای که میتوانند بیخشد مطابق نمونه «طرز زندگی امریکائی» است که بآن اشاره شد. اما بنظر میرسد که در بین اداره کنندگان سیاست خارجی امریکا حتماً شخصیت های با فکر و آشنا باوضاع جهان وجود دارد. پرواضح است که آنها نمیتوانند و نباید هم سیاستی از نوع سیاست شوروی پیش بگیرند. و در امور داخلی کشورها دخالت کنند اما صرف نظر از طرز فکر و یا زندگی امریکائی باید بتواند راه حلی پیدا کنند و فورمولی بیابند که در تغییر جامعه کهنه فئودالی کشور های خاورمیانه به جامعه نوین موثر باشد. پرواضح است که اینکار بیشتر از همه مربوط به خود ملل آسیا و آفریقا است. معذالک میتوان و باید در سیاست خارجی امریکا تغییراتی داد که موید و مشوق اینگونه سیاستها در آسیا و آفریقا باشد نه خفه کننده آن جریانها. میگویند امریکائیها از اصطلاح سوسیالیسم بیشتر وحشت دارند تا از محتوی آن. بنظر ما از سه دگرترین بزرگ اجتماعی که بردنیای امروز حکومت میکند برای آسیا نیز باید یکی انتخاب شود و در شرایط خاص مناسبترین دگرترین که میتواند به مشکلات و مسائل این ملل و خاورمیانه جواب دهد نهضت سوسیالیستی از نوع آنچه در هند رواج دارد میباشد.

مثلاً ما بین هند و پاکستان میبینیم که امریکا و غرب بیشتر از اینکه به هند نهر و توجه کنند به پاکستان اسکندر میرزا توجه داشت همان پاکستان اسکندر میرزا که تمام آمال و آرزوهای يك دموکراسی و رژیمی را که جانشین دگرترین کمونیسم شود بپاد داد. در حال بدون اینکه بتواند يك دگرترین متناسب جانشین کمونیسم کرد نمیتوان با آن مبارزه کرد. اگر ملل آسیا و آفریقا و از جمله خاورمیانه نتوانند مطابق يك نقشه نظم و رژیم اجتماعی و قابل دوام و يك نظام اجتماعی مناسب با ضروریات قرن بوجود آورند خواهی نخواهی کمونیسم این وظیفه را مطابق مصالح مسکو نه مطابق مصلحت این ملل اجرا خواهد کرد.

لوايح انقلابی دولت و سرنوشت آینده کشور

نه تنها سرنوشت کشور ما بلکه سرنوشت دنیای غرب نیز بستگی باین دارد که در مبارزه بزرگی که بنام مبارزه شرق و غرب معروف شده است کدام یکی از دوطرف يك رژیم اجتماعی اقتصادی قابل دوام بوجود خواهند آورد. تمام اوضاع و احوال نشان میدهد که شورویها و کمونیسم چین مصمم هستند که نقشه های جهانگیرانه خود را در درجه اول و امکان از راه رقابت رژیم اقتصادی و اجتماعی خود عملی سازند تا احتیاجی بیک جنگ مخرب پیدا نشود یعنی بدون جنگ جهان را در زیر سلطه خود در آورند. مسئله مهم امروز اینست که آیا دنیای غرب اعم از کنسرواتیسم و یا سوسیال دموکراسی غرب قادر خواهند بود که رژیم اقتصادی و اجتماعی خود را نوعی تدوین و تجهیز کنند که در مقابل کمونیست ها بتوانند رقابت کنند و یا اینکه سرعت تکامل علمی و فنی آنان تمدن غرب را درهم خواهد کوبید؟ رژیم شوروی صرف نظر از قربانیهای که به بشریت تحمیل کرده و آزادیهای باارزشی را که از بین برده از يك لحاظ تفوق خود را به غرب نشان داده است یعنی کمونیسم شوروی با سرعت ۵ برابر بیشتر از اروپای صنعتی به هدف خود نزدیک شده. یعنی آن سطح زندگی و تکامل صنعتی و فنی که صنایع اروپا در یکصد و پنجاه سال بدست آورده اند شورویها در مدت سی سال یعنی مدت ۵ مرتبه کمتر بآن سطح رسیده اند هر چند که از لحاظ تولید کالاهای صنعتی و مصرفی هنوز از امریکا خیلی عقب هستند معذالک با سرعتی که آنها پیش میروند اگر امریکا سرعت پیشرفت را زیاد نکند شورویها بالاخره بآنها خواهند رسید. مثل آنکه چینی ها در سرعت عمل و استحکام سازمان و قدرت متقاعد کردن توده ها

به فداکاری اجباری و با اختیاری از شورویها نیز پیش می‌افتند. هرچند در این اواخر از منابع امریکائی از این مسئله بحث شد که چین بیک سربازخانه تبدیل شده است و ممکن است این نقشه‌های وسیع رژیم کمونیست چین را واژگون کند، اما اطلاعات دقیق که بوسیله افراد قابل اطمینان که به کمونیسم عقیده ندارند میرسد نشان میدهد که تبدیل شدن چین بیک سربازخانه و یا بیک زندان وسیع مانع پیشرفت و ترقی صنعتی و ازدیاد کالاهای ضروری نگردیده و بیشتر از اینکه احتمال واژگونی رژیم چین در میان باشد با این سرعت عمل و پیشرفت‌خواه‌واژگون شدن رژیم زندگی آزاد جهان امروز درپیش است. در هیچ رژیم انقلابی و از جمله در شوروی ازدیاد محصول کشاورزی سالیانه از حدود ۶ تا ۷ درصد تجاوز نکرده است در صورتیکه در یکسال اخیر در چین بمناسبت وارد کردن رژیم شرکتهای تعاونی و بالاخره رژیم کمونها ازدیاد غلات در مدت یکسال از ۷۰ درصد تا صد درصد بوده و ازدیاد زمین‌های قابل آبیاری نیز در حدود همین آمار پیش‌رفته است هرچند که رفتار آنها با دهقانان و زنان و کودکان در تحمیل کار اجباری شاید وحشیانه‌ترین روش در تاریخ بشر باشد.

سوالی که از روی نگرانی در مقابل مطالعه‌کننده دقیق و واقع‌بین قرار می‌گیرد اینست که مثلاً کشور ما ایران در مقابل این سرعت تکامل شوروی و چین با چه سرعتی پیش میرود؟ آیا با کمیت و کیفیت اقداماتی که هم‌اکنون در مین ما موجود است ما قادر خواهیم بود که یک رژیم متناسب با اوضاع زمان و مکان در مقابل آنها بوجود آوریم که با رقابت مسالمت‌آمیز سرنوشت استقلال و موجودیت ما در خطر نیفتد؟ آیا سرعت پیشرفت ما در نظر آنهاست که اصولاً به پیشرفتی عقیده دارند با سرعت مذکور شوروی و با سرعت بیشتر چین متناسب است و یا لااقل در حدودی است که آئینده ما را تامین کند؟

جای بسی خوشوقتی است که دولت ما در این اواخر کم و بیش به ضرورت اقدامات جدی و اساسی پی برده است و آنطوریکه یکی از اشخصیت‌های برجسته اظهار داشته دولت و هیئت حاکمه متوجه شده‌اند که ما از آتش احاطه شده‌ایم و به همین مناسبت با تهیه لوایح انقلابی در صد چهارم جوئی هستند در حسن نیت دولت و شخصیت‌هایی که حس مسئولیت اجتماعی دارند شك نیست اما در موردی که می‌توان شك و تردید بخود راه داد اینست که آیا این لوایح و اقدامات انقلابی از لحاظ چندی و چونی و سرعت متناسب با خطری است که ما را تهدید میکند؟ ما در این سطور اشاره کردیم و تمام دنیای متمدن معتقدند که مسئله آسیا و آفریقا تغییر رژیم فئودال بیک رژیم اقتصادی مدرن است و این تغییر نه تنها از لحاظ انسان دوستی و تعمیم عدالت اجتماعی بلکه از لحاظ فنی نیز برای ازدیاد تولیدات کشاورزی یک ضرورت اجتناب ناپذیر تاریخی است تا با رژیم‌هایی که ما را تهدید میکنند بتوانیم مقابله بمثل کنیم. حالا ببینیم اقدامات انقلابی دولت از چه قبیل است آیا بمق و ریشه مرض توجه دارد؟ اقدام دولت اینست که خانها و فئودالها جوجه و تخم مرغ و کره (از آب) نگیرند! این نه تنها انقلابی نیست حتی بمنزله رنگ و روغن و نقاشی ایوان پی‌شکسته نیز نمیباشد. مسئله مورد توجه باید تغییر رژیم مالکیت بزرگ بمالکیت‌های کوچک و یا دسته‌جمعی باشد نه سعی و کوشش بیهوده برای استحکام بخشیدن باصول مالکیت بزرگی که در شرف سقوط و انهدام است. درباره لوایح جلوگیری از نفوذ متنفذین در کارها و همچنین درباره لایحه از کجا آوردی نیز یک نظر سطحی نشان میدهد که دولت و اولیای امور حسن نظر کامل دارند و فداکاری کرده و از خودشان شروع کرده‌اند اما به بینیم این لوایح تا کجا انقلابی است و چه تحول بزرگی را بوجود خواهند

آورد؟ اگر بفرض ما قادر بودیم از اعمال نفوذ نمایندگان مجلس و کارمندان دولت جلوگیری کنیم آیا معجزه انجام داده‌ایم و آیا این امر موجب خواهد شد که وظائف خطیری را که در مقابل آنها قرار داریم بتوانیم انجام دهیم. مسئله مهم که در دستور روز قرار دارد اینست که بتوان یک دستگاه دولتی با حسن نیت و عمل و با ابتکار وجود آورد که يك نقشه و برنامه بزرگ اصلاحی و تولیدی را عمل کند دلخوش کردن باینکه بزور قانون از دزدی و رشوه خواری جلوگیری کرده‌ایم در این عصر انقلابی بشمار نرفته و تحول نامیده نمیشود. يك دستگاه قانونگذاری و اجرائی که افتخارش جلوگیری از دزدی کارمندان باشد که از ترس مجازات دزدی نکنند بدرد مشکلات امروز نمیخورد. رژیم انتخاباتی ما باید نوعی باشد که نمایندگان مجلس و کارمندان غالباً به درمغان دزدی و رشوه خواری و وظیفه شناسی و اعمال نفوذ نباشند. حالا به بینیم ضمانت اجرای این لوایح موسوم به انقلابی چیست؟ ضمانت اجرای این لوایح در دست يك دستگاه شناخته شده‌ایست که يك سلسله مراتب متکی به رژیم قوودال آنرا بوجود آورده‌است. با این سلسله مراتب که استانداران و فرمانداران و بخشداران و کدخدایان و زاندارها و مناسبات قانونی و غیرقانونی آنان با مالکین بزرگ و متوسط تشکیل میدهد و همچنین به قوانین مخصوصی که بهر کدام از مسئولین کوچک ساختمان این سلسله مراتب اجازه میدهد که بدون دادگاه و هیچ مراسم دهقان را بعنوان ماجراجو و اخلاک‌گر از ده اخراج کند چه امیدی به اجرای اقدامات مذکور وجود دارد؟ مادامیکه این ساختمان خان‌خانی جامعه کنونی با این سلسله مراتب وجود دارد و برجسته‌ترین نمایندگان آنها در مجالس قانونگذاری و مراکز حساس اداری و اجتماعی وجود دارند کوچکترین رفورم کشاورزی امکان پذیر نخواهد بود و بفرض آنکه در دنبال این لوایح قانونی قانون تقسیم املاک بزرگ بمجلس آید باز هم بدون درهم شکستن و درهم ریختن تدریجی و عاقلانه این دستگاه پوسیده نمیتوان از لحاظ کمیت و کیفیت و سرعت بوظائفی که از لحاظ تاریخی در مقابل مسئولین قرار دارد عمل کرد بی شک تقسیم املاک سلطنتی از اقدامات مفیدی است که از روی حسن نیت و تاحدودی حسن عمل اجرا شده اما آیا با این سرعت که آن املاک تقسیم میشود کی تمام خواهد شد و اگر همین سرعت را درباره املاک خالصه و املاک بزرگ ملحوظ دارند چند سال طول خواهد کشید؟ آنقدر سال که آب از سرما گشته باشد؟

بعضی‌ها رفورم اجتماعی و یا بقول خودشان «تحول بزرگ» را عبارت از يك عمل قانونگذاری و یا يك مسئله حقوقی تلقی میکنند و تصور میکنند چون فلانگونه قوانین وجود ندارد با وضع آن قوانین وضع عوض میشود و «تحول بزرگ» اجرا میگردد. تا حالا از اینگونه تحولات بنام تحول از بالا و تصفیه دستگاهها، مبارزه با فساد، و گذاری کار مردم بمردم، و قس علیهذا سالهای درازی است که وعده داده شد و سروصدا ایجاد کرده و امروز پس از آنهم مدت و دام و بیداد و سروصدا باز در همان نقطه مبداء هستیم و اگر دور دیگری نیز بزنیم پس از مدتی در سرجای کنونی و شاید عقب‌تر باقی خواهیم ماند. علت اینکه اینهمه قانوننگاریها و تصویب لوایح نتیجه نداده و نخواهد داد اینست که باین نکته اساسی باید توجه شود که مسئله‌ای که ما با آن روبرو هستیم يك مسئله قضائی و بایک موضوع ساده و اقدام اداری نیست هرگز تحول و رفورم لازم را اینگونه تلقی میکند در اشتباه است و هرگز قادر به تغییر محسوسی در اوضاع نخواهد شد و هر روز خطر باستانه نزدیک‌تر خواهد گردید. مسئله‌ای که ما با آن مواجه هستیم تنها حقوقی و تصویب لوایح نیست بلکه يك مسئله تاریخی و اجتماعی

و تغيير سازمان اساسی است كه ساختمان كنونی جامعه فتودال را درهم ريخته وبدون سروصدای زياد عاقلانه اما جدی يك ساختمان نوینی جانشين اين سلسله مراتب كهنه و پوسيده كند . جراحی بدون دردآگر در علم طب اختراع شده باشد درعلم الاجتماع هنوز بآن آسانی وبی دردی اختراع نشده است . دريك تحول حقیقی لابد درحدود هزار خانواده متنفذ ممكن است ناراضی گردند اما درعوض دهها ميليون ناراضی بدون نفوذ راضی میشوند و درعين حال تبديل بيك قدرت بزرگ و متنفذی ميگردند و پشيبان و كمك كسانی خواهند بود كه ابداع كننده تحول واقعی هستند . يك تحول اجتماعی بمعنی واقعی آن و يك برنامه وسيع چندساله بدون جلب اطمینان و كمك ميليونها مردم امكان پذير نيست . امروز سرمايه گذاری برای بالابردن سطح زندگی ميليونها مردم از مهمترين مسائل است بعقیده هيئت های حاكمه آسيا و افريقا مثل اينكه امريكا بايد تمام اين سرمايه را تهيه كند ، درحاليكه در دنياي امروز نمونه هایی وجود دارد كه درچارچوب شركت های تعاونی توليد «روزكار» ميليونها افراد تبديل به سرمايه ميشود عوض اينكه پول نقد بعنوان سرمايه بكار رود بكمك شركت های مذكور ميليونها افراد مشغول كار و كوشش می شوند و می دانند كه هر «روزكار» آنان بطور فوق العاده ای تبديل به سرمايه شده و بنام خود آنها درشركت های تعاونی ذخيره می شود . كمك مالی امريكا و يا اين و آن كشور زمانی می تواند مفيد واقع شود كه ملتی مصمم باشد در درجه اول به نيروی كار تمام سكه كشور تكيه كند و قرضه ها و سرمايه ها و كمك های خارجی درچارچوب نقشه وبرنامه داخلی كه منكي به «كار» ميليونها توده مردم است بمصرف برسد . اگر كمك ها و قرضه های خارجی تاحالا نتيجه صحيح نداده باین علت است كه عوض تكيه باصول مذكور ، با واحد مقياس آمریکائی و باهمان رسم و راه سخاوتمندانه معمول امريكای ثروتمند مصرف گرديده .

اگر لازم است كه نيرو واراده ميليونها مردم فعال وخلاق بطور هم آهنگ برای رسيدن به هدف ملی بكار افتند ، اگر لازم است كه تمام نيروها وموسسات مختلف اجتماعی اقتصادی ، اداری ، فرهنگی وهنری وغيره هم آهنگ باهم مانند اعضاء اورگانيسم واحد برای يك هدف كار كنند لازم است كه يك ايدئولوژی و يا دكترين اجتماعی هادی و راهنمای آنان باشد فكر بوجود آمدن دو حزب كه از تشتت جلوگیری شود كاملاً صحيح است اما آیا خود الهام دهندگان و رهبران آن ايمان باین دارند كه دكترين اجتماعی آنان (اگر وجود داشته باشد) واقعا همانست كه وظائف مذكور را انجام دهد؟ وقت خیلی زياد برای آزمایش باقی نمانده و آزموده را از نو نبايد آزمود .

دانشجوی علوم اجتماعی

از بحث و انتقادات بزرگ زمان

آخرین تصمیم

زنده ماندن یا چیزی بالاتر از آن؟

دوفیلسوف دانشمند عصر ما آقایان برتراند راسل و سیدنی هوک درباره مرگ اتمی و باطریقه غلبه بران بحث و انتقادی را شروع کرده اند که از بزرگترین برخورد های عقیده و آراء زمان است. برتراند راسل در یک مصاحبه مطبوعاتی با ژورنالیست معروف ژوزف السوپ اظهار داشته است: در صورتیکه کمونیستها بهیچ راه و رسم معقولی حاضر به ممیزی تسلیحات و باخلع سلاح آن نشوند، برتراند راسل در این صورت از این تزهو اداری میکند که غرب خلع سلاح یکطرفه را حتی بقیمت تسلط کمونیستها بر تمام دنیا اجرا کند.

این خبر بطور سطحی و مختصر در جرائد روزانه ایران نیز منتشر شد اما بحث و انتقادی که در دنبال آن بوجود آمده دارای ارزش و اهمیتی بیشتر از آنست که این مصاحبه فرح ذاته داشت. مادر نشریه های متوالی شمه ای از این بحث و انتقاد جالب و آموزنده را ترجمه و برای خوانندگان عرضه میداریم تا روشنفکران و علاقمندان و سیاستمداران در جریان افکار بزرگ زمان باشند اینک اول، مقاله تلخیص شده پرفسور فلسفه آقای سیدنی هوک را که در سرمقاله شماره ۱۱۸ مجله ماهیانه مونات (ماه) آلمانی درج شده بود می آوریم و بعد جواب برتراند راسل را به همین انتقاد با حرارت از نظر خوانندگان می گذرانیم البته بحث با اینجا خاتمه نمییابد و ادامه دارد و خواهد داشت.

اینک مقاله تلخیص شده آقای سیدنی هوک :

***** در صورتیکه در یکی از جنگ و ستیز های محلی اسلحه اتمی تا کتیکی بکار رود کس نمی داند که آیا این گونه جنگ و ستیز بهمان که هست محدود خواهد ماند و یا اینکه به جنگ اتمی کامل منجر خواهد شد که بوسیله را کت هائی اجرا شود که از حرارت هسته ای استفاده میکنند. در جنگ گذشته برخلاف پیش بینیهای صریح بدبینان جنگ میکربی پیش نیامد، زیرا هر طرف از این واقعیت مطلع بود که طرف دیگر نیز بعنوان انتقام و مقابله بمثل میتواند از آن استفاده کند.

عین آنچه در جنگ های گذشته درباره جنگ میکربی صدق کرده است ممکن است در جنگ آینده با اسلحه هیدروژنی نیز همان اتفاق پیش آید.

اما آخرین اسلحه بعنوان ترساندن کرملین از استعمال آن وقتی موثر است که آنها جدا متقاعد شوند که غرب از بکار بردن آن خودداری نخواهد کرد. پس آخرین

اسلحه غرب اسلحه هیدروژنی و پايك اسلحه مافوق معمولی دیگر نمیشد بلکه این اعلام و اعتقاد بارزی است که دنیای غرب از روی اراده مصمم است برای خاطر آن کشته بدهد.*

مادامیکه کرملین متقاعد باشد که ما این اسلحه را برای جلوگیری کردن از آن که آنها طوق عبودیت بگردن جهانی زنند بکار خواهیم برد، باین وسیله بهترین ضمانت برای صلح را در دست داریم.*

اینکه آنها موجه شوند که این آمادگی برای جنگ بهر قیمتی که تمام شود، بوسیله ترس و ارز بیطرفانه و با امید و آرزوهای خیال صلحجویانه ست گردیده است در این صورت شوروی باز با نهدید و بخوف دنیا را مجبور بتسلیم شدن بلاشرط خواهد کرد و در جای پیروز خواهد شد که هیتلر در آن نقطه شکست خورد.

ممکن است بوسیله شیخ مخوف انهدام چینی دنیای غرب را نوعی ترساند و وضع هرج و مرج دچار کرد که زنده ماندن بهر قیمتی برای او قابل قبول بنظر برسد تا دستزدن بیک قمار ونا (ریسک) مقاومت.

تاریخ ثابت میکند که استحکام اخلاقی در موقعیت های دشوار تاریخ حتی از لحاظ سیاسی نیز بهترین وعالمانه ترین راه بوده است. زمانیکه هیتلر شوروی را اشغال کرده و منابع و ظرفیت جنگی شوروی را در تحت اختیار در آورده بود، اگر متفقین تسلیم مونیخ تازه ای یکی پس از دیگری میشدند تمام دنیا متدرجا بیک اردوگاه کار اجباری تبدیل میشد.

هر کسی برای خاطر زنده ماندن ساده حاضر باشد آزادی را فدای صلح کند حتی بوسیله این فداکاری تازه صلح حقیقی بدست نخواهد آورد بلکه يك وجود داشتن را تحصیل میکند که لایق مقام انسانی نیست. تنها زنده بودن عبارت از ارزش نیست، ارزش زندگی در اینست که آمر اچگونه پر میکنیم*

مثل اینکه این حقایق را گاهی مردمانی از یاد میبرند که خود آنها بهتر از دیگران باین حقایق آشنا هستند. برتراند راسل اخیرا در مصاحبه ای با ژورنال السوپ اظهار داشته است در صورتیکه کمونیستها بهیچوجه نخواهند توافقی در ممیزی خلع سلاح بعمل آید او يك خلع سلاح یکجانبه را ترجیح میدهد گرچه این عمل این خطر را دربردارد که کمونیستها بتمام دنیا مسلط شوند.

هر چند راسل این نظریه را بعنوان يك عقیده کاملاً شخصی خودش اعلام داشت، اما همینکه او اجازه داده است که این اظهار عقیده بطور علنی منتشر شود خود حمایت از این فکر میباشد و میتوان با اطمینان اظهار عقیده کرد که این اظهار عقیده و انتشار علنی آن در مطبوعات و رادیو بمنزله تسلیم شدن بلاشرط در مقابل عدم سازش کمونیستها، هم در نظر غرب و هم در نظر کرملین خواهد بود.

حال من با کمال تاسف میبینم که برتراند راسل اصرار دارد که ما از ترس جنگ پرچم آزادی و استقامت اخلاقی را از دست داده و بشریت را تسلیم کمونیسم کرده و مسئولیت آنرا با نان واکذاریم. من فقط میتوانم بگویم: «اوه! چه روح شریف و عالی هراینجا معجونانود شده است!»

مردی که سابقاً در کتاب «پرستش انسان آزاد» مصمم بود که خودش با تمام

جهان به «صدای پای مارش قدرت بیوجدان» اعلام جنگ دهد، تابوتان پرچم ایده آل آزادی انسان را برافراشته نگه داشت، حال این انسان در مقابل خروش چف، هر چند بخلاف میل دلش، زانو بر زمین میزند.

راه آقای برراند راسل، بعنوان واعظ یا مستشار بشریت، در این مورد و در دایره که به است چند اظهار نظر در باره آمریکا که این کشور بنظرش دولت پلیسی می آید، ثابت میکند تمام منطق ریاضی دنیا نمیتواند جانشین فکر سالم انسانی باشد

..... و قتی که در رسها نظریاتی از نوع نظریه آقای راسل را می شنوند چرا باید خلع سلاح توام با همیزی را قبول کنند؟ میتوانند آنقدر صبر کنند تا تمام چهار در یک سینی قدیم حضور آنان گردد. چه علتی دارد که تسلیم یک سازش گردند؟ مادامیکه آنها نمیدانند که آیا باراده و تصمیم مابرای دفاع از آزادی بهر وسیله، غلبه خواهند کرد یا نه، در اینصورت شاید در صدد این باشند که پیشنهادات معقول را بپذیرند. اما اظهاراتی از نوع فرمایشات آقای راسل با آنها یاد میدهد، که سهت و سخته بمانند، ما را تهدید کنند و منتظر باشند که بالاخره ما خلع سلاح شده در مقابل آنان زانو زمین بزنیم. مثل اینست که بیک راهزن و یانزدی بگوئیم: «اگر تو کاری بکار من نداشته باشی من هم کاری بکار تو ندارم، اما اگر تو کاری بکار من داشتی، تو میتوانی بامن هر کاری میخواهی بکنی. اگر تو در خانه مرا نمیتوانی بشکنی صبر و حوصله داشته باش تا من خودم آنرا باز کنم» جملات راسل نه تنها یک درس اخلاق سیاسی تردیدآمیز است بلکه در عین حال یک استراتژی بدی نیز هست. زیرا این اظهارات کمونیست هارا وادار بیک استقامتی میکند، که آقای راسل تسلیم شدن بلاشرط خود را با همان استقامت میخواهد توجیه کند.

آقای سیدنی هوک در ضمن این مقاله اظهار عقیده میکند که اگر ما بجای این سیاست تسلیم شدن بلاشرط مصمم باشیم که صلح را با قدرت و از روی آگاهی حفظ کنیم، بکمک یک سیاست خارجی سازنده دنیایی بوجود خواهیم آورد که بالاخره کشورهای زیر یوغ اروپای شرقی با داشتن تماس با روس و آداب دموکراسی های بزرگ موروثی بانبروی خودشان خود را آزاد سازند و از روی نمونه های موجود کشورهایی بوجود آورند که لیاقت عضویت در جمهوری جهانی داشته باشند. سیدنی هوک پس از این توضیح در باره سیاست آسیائی و آفریقائی آمریکا اظهار عقیده می کند،

سیاست مادر آسیا و آفریقا در مقابل مسائلی که مشکل تر از سیاست اروپائی باشند قرارداد دارد. حمایت اقتصادی این دوقاره را با واحد مقیاس نقشه مارشال باید حسن استقبال کنیم، اما مهمتر از خود این کمک روش صحیح بکار بردن این کمک است. کافی نیست که برنامه کمک خارجی را بکشور های جدیدی نیرتوسعه دهیم، میزان اصراف و اتلاف زیاد است. دولت آمریکا باید کمک خود را بکشورهائی که بمنزله کلید کشورهای دیگر هستند متمرکز سازد، یا پروژه های بزرگ عمومی را طرح و اجرا کند که کشورهای همسایه نیز از آن برخوردار گردند. اما در صورتیکه دولت آمریکا خود را بعنوان ضد امپریالیسم تواند بشناساند در این صورت هیچ برنامه کمک اقتصادی نمیتواند دوستان و متحدینی برای کشور تهیه کند. در این مورد باید گفت که ما از فرانسویها و گاهی از سیاست انگلیسها بطور شوم وحشت آوری تبعیت کرده ایم. سیاست فرانسوی ها در هندوچین و امروز در آفریقای شمالی

و همچنین ماجراجویی کانال سوئز و تسلط استعماری، در قیاس باعث شده‌اند که اغلب کشورهای بیطرف نسبت به دنیای آزاد اجنبی گردند.

این سیاست‌هاست که مانع از این میشوند که مداخلت روسیه را آنطوریکه بزرگترین قدرت استعماری دنیاست بدیدگران معرفی کنیم. از دریای شمال تا اقیانوس ساکن از قطب تا ترکستان، کمونیست‌ها تسلط خود را بازور و قدرت‌بده زیادی از ملل غیر روسی تحمیل کرده‌اند. با وجود این ملل آسیا و آفریقا این کشور بزرگ استعماری را باین نام نمی‌خوانند بلکه کشور امریکارا هدف تیرهای خود باین عنوان قرار می‌دهند زیرا امریکا گویا باید که ره‌گشاهان متحدین خود را بدهد. اغلب می‌گویند که کشورهای دموکرات نمیتوانند چگسرد موثر داشته باشند: زیرا این کشورها از خود انتقاد میکنند. احزاب مختلف کشورهای دموکراسی با همدیگر بیشتر دشمنی میکنند تا نسبت به دشمن واقعی که دروازه رسیده است. این ملاحظات بی‌شک صحیح است.

معذک دموکراسی میتواند بمناسبت ضروریات و احتیاجاتش تقوا هائی بوجود آورد. در صورتیکه هشداری بمناسبت مواجه شدن با خطر داده شود انضباط از روی اراده در دموکراسیها بیشتر از ستونهای در حال مارش دیکتاتوری موثر است همان ستونهای مارشیکه ترس و وحشت قدمهای آنها را هم آهنگ میسازد. دموکراسیها در مواقع بحرانی سخت‌تر از رقبای توتالیتیر خود هستند. اما از این خواص دموکراسی وقتی میتوان استفاده و بر حریف غلبه کرد که از روی عقل و درایت و هوش اداره امور رهبری شود.

((هیچ استبدادی ابدی نیست))

جوابی از برتراند راسل

آقای برتراند راسل در اول جواب خود به جنبه‌های شخصی مسئله مورد بحث اشاره کرده و در جواب اینکه او را متهم به مساعدت نسبت به کمونیست‌ها و یا متهم به جبن کرده‌اند توضیح داده‌است که وضع او از لحاظ سن نوعی است که بفرض وقوع جنگ او شخصا آنرا نخواهد دید چون اینگونه اتهامات به شخصیت امثال برتراند راسل نمیچسبد و مقام امثال او بالاتر از آنست از «درج این قسمت صرف نظر کردیم اما نکته آخری را که در جواب آقای سیدنی هوک گفته‌است ذکر میکنم:»

..... فقط میتوان اظهار تاسف از آن قسمت بیانات آقای هوک بکنم که ایشان انضباط اخلاقی مرا مورد تاسف قرار داده‌اند.

با اینگونه استدلالات مسائل مهم زمان حل نمیشود. مثل اینکه توجه نشده‌است که با آسانی میتوان جهت را عوض کرد و مثلاً از آقای سیدنی هوک نوعی از شیخ هیولای جنگ و انهدام بشری ساخت.

استدلالتی از این نوع حل مسائل مشکل را مشکل‌تر میکند بنابراین از این روش صرف‌نظر میکنم و امیدوارم آقای هوک نیز همینکار را بکند.

حالا برمیگردیم باصل موضوع که در آنجا دو قسمت را باید از هم جدا کرد اولاً سیاستی را که من از آن هواداری کرده‌ام تا کجا محتمل است که بتسلط جهانی کمونیسم

منجر شود؟ و ثانیاً در صورتیکه این تسلط کمونیسم بر جهان پیش آید آیا این پیشآمد يك بدبختی بزرگتر از محو و نابودی بشر است؟ من میخواهم در اینجا فقط از سؤال دوم بحث کنم، زیرا سؤال اول مقتضی مطالعات سیاسی و روانشناسی پیچیده است، که در آن موارد خواهی نخواهی عقاید متفاوتی وجود دارد.

هوک مدعی است که بلشویسم نیرومندترین نهضت يك تعصب (فاناتیسم) دنیائی مادی در تاریخ بشر است. این را من مورد بحث و شك و تردید قرار نمیدهم اما آیا رفتار آقای هوک و همفکران نیرومند او نیز آثاری از تعصب باخود همراه ندارد؟ تاریخ بشریت پر از بلیه هاست. تمدنی پس از تمدن دیگر در مقابل اقوام وحشی راه نابودی بیموده اند جنگیز خان نیز مانند ستالین يك مستبد ظالم و حشتناکی بود اما نواده او مثل قبیلای خان بالعکس يك پادشاه خوب تربیت شده بود که در زمان آنها تمدن چین دوران شکفتگی خود را طی کرد.

هر کسی مانند هوک فکر میکند در حقیقت فکر او غیر تاریخی و کوتاه نظرانه است و آینده وسیع از نظر او دور میماند. پیروزی کمونیست هاشاید همان اندازه شوم خواهد بود که انهدام امپراطوری روم، اما هیچ دلیل مشهودی نداریم که مخوف تر از آن باشد. مادامیکه بشریت وجود دارد انسان دوستی، آزادی خواهی و فرهنگ دوستی دیر یاز و قدرت جاذبه غیر قابل مقاومت بدست میآورند.

مجموعه تکامل و ترقی بشری مرکب از شکست ها و پیروزیهای متناوب میباشد. شکست ها و پستی ها در نظر انسانهای معاصر نهائی بنظر میرسند در حالیکه پیروزیها و ترقی نیز بدون دلیل خوشبینی ایجاد میکند. اروپای غربی در سال ۱۰۰۰ مسیحی ابدانمیدانست که چند قرن بعد رنسانس طلوع میکند. در آن زمان روح انسانی در تمام دنیای غرب مسیحیت در همان مجراهای تنگ و محدود محبوس شده بود که در روسیه ستالین هر کس تصور میکند که اگر کمونیسم یکبار بر دنیا تسلط پیدا کند شب مخوف آن برای ابد در روی این سیاره ما پرواز خواهد کرد، این شخص در حرارت مباحثات امروزی در حقیقت حس و استعداد درک دور نما های تاریخی را از دست میدهد، این شخص را اشخاص مشابه مباحثات شدید و سخت همانند گذشته تاریخی را فراموش میکنند و توجه ندارند که این پرده های سیاه و تاریک بالاخره در جریان تاریخ از بین رفته اند.

آنجائیکه هوک میگوید زندگی فی حد ذاته ارزش ندارد اما شرط لازم و مقدماتی برای بوجود آوردن ارزش است، کاملاً حق دارد. اما من عقیده آنها را که این اظهار را میکنند نمیتوانم تأیید کنم: «در صورتیکه قرن آینده بهمین شکل خواهد بود، این شکل مورد پسند من نیست که در آن زندگی کم، پر من مصمم میشوم، که نه تنها در این قرن بلکه در تمام قرون آینده و ابدی نیز زندگی از روی زمین محو و نابود شود.»

من این «شجاعت» آقای هوک و همفکران او را نمیتوانم مورد اعجاب قرار دهم؛ این «شجاعت» از لحاظ اخلاق مورد شك و تردید است؛ زیرا این شجاعت در حقیقت شجاعت «جانشین» است یعنی تمام دیگرانی که هنوز وجود ندارد این شجاعت را اعلام میکنند. من بر علیه فردی که نمیخواهد در رژیم خاصی زندگی کند و انتحار میکند حرفی ندارم، زیرا او آن رژیم و زندگی در آن را بد میداند، اما در بازه کسی که همه دیگران را محکوم بمرگ میکند، برای اینکه زندگی بنظر او ارزش آنرا ندارد، نمیتوانم از روی تعریف و

تمجید قضاوت کنم.

*** در خاتمه عقیده شخصی خود را نیز ابراز میکنم : اینکه خاتمه بشریت را ایجاد و اعلام کنیم ، ناین دلیل که کمونیسم را بد میدانیم ، این فکر بنظر من بی اندازه از روی تعصب و از روی حس مغلوبیت (دقیقت) و کوفه نظری است : برتراند راسل.

سیدنی هوک

سرحدات تسلیم شدن یا سازش

برتراند راسل در جواب خود مدعی شده است که چون من سیاست متخذه از طرف او را يك تسلیم بلا شرط در مقابل کمونیست ها میدانم ، گویا بنابراین شجاعت شخص او را مورد شك و تردید قرار داده ام . این نحوه استدلال مال بحث های سخنوری است که من آنرا لایق راسل بزرگ نمیدانم . من قدرت قضاوت سیاسی او را مورد انتقاد قرار داده ام نه سجایای او را .

*** هیچکس او را دوست کمونیست ها تلقی نمیکند . همانطور که سیاستمداران دموکرات غرب پیش از جنگ هرگز به فاشیسم سمپاتی نداشتند ، راسل نیز به کمونیست ها مانند آن سیاستمداران سمپاتی نشان نمیدهد ، اما آن سیاستمداران غرب از ترس جنگ در مقابل هیتلر تسلیم میشدند . معذالک این سیاستمداران با این رفتار خود شريك جرم آن بلیه عظمی یا بدبختی گردیدند که موجب قنای میلیونها نفر گردید.

در بحث ما دو موضوع مطرح است . مسئله اول را راسل اصلا طرح نمیکند ، در حالیکه من سؤال اولی را از لحاظ سیاسی مهمتر میدانم .

راسل علنا بتمام دنیا اعلام میکند در صورتیکه شوروی تسلیم پیشنهادات معقول درباره خلع سلاح نشود غرب باید یکجانبه خلع سلاح کند ، هر چند که خطر تسلط تروریستی کمونیسم تمام دنیا را تهدید کند .

من این نظریه را از این لحاظ انتقاد میکنم که این نظریه بایجاد وضعی کمک میکند مثل اینکه در آن وضع ما ناچار هستیم که بین جنگ و یا تسلیم شدن بلا شرط در مقابل کمونیستها یکی را انتخاب کنیم .

راسل (بمناسبتی) در مذاکرات شرق و غرب اعلام کرده بود اصل اول باید این باشد که (يك قرارداد و توافق نباید بنفع یکی از طرفین باشد) خیلی خوب ! اما در پشت سر آن راسل به تمام دنیا اعلام میدارد: در صورتیکه کرملین با این گونه پیشنهادات موافقت نکند باید غرب یکجانبه خلع سلاح کند در اینصورت کرملین چرا اصلا نباید قراردادی را منعقد کند و چرا باید با آن احترام بگذارد. رفتار راسل کمونیست هارا تشویق میکند تا آنجا تقاضاهای غیر معقول کنند که بالاخره تمام دنیا را به جیب زده و تحویل گیرند.

خودمان را گول نزنیم . شورویها با دقت تمام جریانهای افکار عمومی را در غرب با دقت کامل تعقیب میکنند . بهبوده نیست فیلسوفی را که آنها زمانی «سک خونخوار امپریالیسم» می نامیدند و همان فیلسوفی را که هنوز از استبداد شوروی سخت متنفر است ، آنها در مطبوعات خود «دوست واقعی صلح» نامیده و در وجود آن فیلسوف که سک خونخوار امپریالیسم بود ، دوست واقعی صلح را کشف کرده اند . در همه جای دنیا

کمونست‌ها در نهضت «تخیلات صلح‌طلبانه» (پاسیفیست) نفوذ میکنند همان «تخیلات صلح‌طلبانه» که همواره در تاریخ مورد تمسخر مارکسیست‌های کمونیست بوده و هست، کمونیست‌ها از این تمایلات و یا تخیلات صلح‌طلبانه غایب دموستراسیون‌های کاملاً غیر صلح‌طلبانه بوجود می‌آورند. بعلاوه نفوذ شد این گونه تخیلات صلح‌طلبانه و بیطرفانه در دنیای غرب لاقلاً یکی از دلائلی بود که شورویها از کمسیون خلع سلاح سازمان ملل کنار رفتند، در مسائل مختلف سیاسی سخت و سفت شدند، قرارداد ژنورا مربوط به انتخابات عمومی در آلمان محترم نشمردند و تصمیم سازمان را مربوط به ممیزی قطب و تو کردند این گونه سیاست شوروی علاوه بر انتظارات دیگر متکی باین انتظار است که رفتار هائی از نوع رفتار و عقاید برتراند راسل ریشه بدواند و تصمیم غرب را بمناسبت مقابله کردن باحمله و هجوم سست و ناپایدار کند.

دلائل تاریخی را بنظر من باید با احتیاط بکاربرد، معذک بنظر من مدلل است که تسلیم شدن غرب در مقابل هیتلر (نه تنها مونیخ بلکه این فکر که هیچ چیز بدتر از جنگ نیست) او را بحمله تشویق کرد.

بیشتر از این: اگر من واقعا با راسل در این موضوع هم عقیده بودم (گرچه ابداهم عقیده نیستم) که تسلیم شدن در مقابل خطرات جنگ بدبختی کوچکتر از خود جنگ است. معذک ابراز کردن علنی این عقیده از لحاظ سیاسی بنظر من بزرگترین دیوانگی از نوع ابل است جریان حوادث تنها مربوط باعمال مانیست بلکه در عین حال مربوط بحرفهای مانیز هست. درالیکه شما اشخاص دیگر را تحت نفوذ حرفهای خود قرار میدهید حوادث آینده را نیز تحت تاثیر قرار میدهید.

راسل بایک حریف که دارای ملاحظات اخلاقی و وجدانی نیست روباز بازی میکند در حالیکه حریف بی همه چیز با دقت ورق های خود را مخفی نگاه میدارد. درحالیکه مسئله مربوط با آزادی بشریت است چرا بشورویها این موقعیت را بدهیم که آنها به انضباط تهدید بجنک انمی دنیا را تسخیر کنند.

آنها هم بالاخره بهمان اندازه ما ضایعانی را تحمل خواهند کرد. زنده ماندن برای آنان ارزش بزرگتری را تشکیل میدهد تا برای خیلی از انسان های غرب. آنها باید متقاعد شوند که ما جنگیدن را بتسلیم شدن مطلق ترجیح میدهیم. اما اگر آنها بدانند که ما تسلیم شدن مطلق را بجنک ترجیح میدهیم. اینست نکته تعیین کننده ای که راسل کاملاً از آن بی خبر است.

(آقای سیدنی هوک در دنبال آن تعریفی ز «تصعب» را آورده و توضیح میدهد که ماومت در مقابل متعصب یادداشتن هدف روشن دفاع از آزادی را نمیتوان تصعب نامید و بالاخره میگوید: اگر غرب سیاست را که من از آن پشتیبانی میکنم پیروی کند هرگز در مقابل این وضع قرار نخواهد گرفت که ما بین جنک و تسلیم شدن مطلق یکی را انتخاب کند، همان انتخابی که پیشنهاد راسل ما را در مقابل آن قرار میدهد.

آقای هوک ضمناً اظهار میکند او بامکان اینکه کمونیست‌ها در صورت تسلط آزادی را محو میکنند بیشتر قائل است تا باین امکان که در صورت جنگ تمام بشریت محو و نابود بشود خصوصاً در صورتیکه دانشمندان ما کلیه امکاناتی دفاعی را مورد استفاده قرار دهند.

در نشریه‌های بعد دنبال این بحث و اشقاد دوجانبه را که در حقیقت برخورد عقائد دوجناح از دنیای غرب است ادامه خواهیم داد آقای هوک معتقدات سابق برتر اند راسل را یادآوری و با اظهارات کنونی مقایسه میکند که خیلی قابل توجه است و در مقاله دیگر آقای راسل خود را توجیه کرده و اما از تن خود دست نمیکشد و آقای هوک نیز آن را بلا جواب نمیکذارد. ما امیدواریم در آینده خوانندگان را در جریان بحث‌های بزرگ زمان که سر نوشت ملل با آنها بستگی دارد بگذاریم.

بحث ادامه دارد

مصاحبه کننده

- بعقیده شما بهترین کار آموزی و مکتب فکری برای نویسنده شدن چیست ؟

همینگوی - مثلاً بگوئیم بهتر است که برود و خود را به در بزرگ عمارت بدار بزند ، زیرا در ضمن اینکار شروع بنویسندگی را کشف خواهد کرد خوب نوشتن کار بی اندازه سخت است . اگر در این بین کسی پیدا شود و بدون داشتن رحم و شفقت نسبت با وطناب دار را ببرد تا او بتواند در بقیه عمر خود اقلاً آن اندازه که میتواند خوب بنویسد : لااقل در این صورت خواهد توانست اقلاً با داستان خود کشی خودش نویسد و آنرا شروع کند .

از روودو پاریس ژوئیه ۹۵۸

مسئله اسرئیل و اعراب

چندی پیش که نشریات هواداران یهود زندگی بطور مرتب منتشر میشد بمناسبت مقاله ای مربوط بمعرفی دولت اسرائیل و روابط او با اعراب نامه ای از شهر قم برای ما رسید که متأسفانه عین آن نامه فعلاً در دسترس نیست این نامه از طرف جمعیتی است که دارای نشریاتی هستند و هدفهای مذهبی و دینی و مہینی را نصب العین خود قرار داده اند نویسنده نامه ابتدا از لطف و علاقه خودشان بنشریات گذشته و حال ما شرحی مرقوم فرموده بودند و بالاخره اختلاف نظر شدید خودشان را درباره مسئله اسرائیل طرح کرده و مدارا طرفدار یهود تلقی فرموده و بهمین مناسبت يك اولتیماتوم داده بودند که در شماره های آینده بان جواب دهیم تا آنطوریکه نوشته بودند «تکلیف ما باشما معلوم شود» اینک جواب ما :

اگر نویسندگان محترم ایشان علاقه ای به نشریات ما داشته باشند حتماً متوجه بوده اند که ما بیک مکتبی علاقه و عقیده داریم که عبارت از سوسیالیسم است و سوسیالیسم در عین قائل بودن احترام و ارزش واقعی برای مذهب و ملت ها معتقد است که مذهبی و ملی بودن دلیل این نمیشود که سایر مذاهب و ملل را مورد بغض و کینه قرار دهیم .

سوسیالیست ها از يك قرن و نیم باینطرف بخصوص از یهودیانی که آواره بوده و مورد ظلم و کینه و نفرت بودند پشتیبانی کردند و از هر گونه تمایلات ضد یهود انتقادی کرده اند . آقای ستالین که در اواخر عمرش سیاست ضد یهود پیش گرفت در زمان انقلابی بودنش مانند تمام مارکسیست های آن زمان از میراث موجود بین مارکسیست ها که طرفداری از تساوی حقوق یهودیان بود پشتیبانی می کرد ستالین در زمان تبعید در سیبری کلمه ای شبیه یهودی کثیف بیک نفر خطاب کرده بود که بآن مناسبت يك دادگاه انقلابی در تبعیدگاه ستالین را محاکمه کرد و در نتیجه مدافعه او معلوم شد در حین عصبانیت بر حسب عادت زمان بچه گی بدون توجه بمعنی اجتماعی کلمه آنرا ادا کرده و تبرئه شد حالا معلوم نیست که اگر ستالین و جانشینان او که مخالفت با یهود را دامن می زنند و اختلاف عرب، یهود را وسیله نفوذ سیاسی قرار داده اند اگر در یک دادگاه اجتماعی انقلابی محاکمه شوند چگونه از خود دفاع کرده و چگونه این پشت بازدن به رویه يك قرن و نیم سوسیالیسم را توجیه خواهند کرد .

از اختلاف عرب و یهود گذشته، سوسیالیسم با هر گونه اختلافات نژادی و مذهبی و ملی مخالف است و مدعی است که راه حل اینگونه اختلافات توسل باصل سوسیالیسم است که می تواند مذاهب و نژادها و ملیت های مختلف را در رژیم حکومتی واحد متمرکز سازد که زندگی و همزیستی مسالمت آمیز باهم داشته باشند .

این هموطنان مذهبی و ملی ما در شهر قم و یا شهرهای دیگر چرا خود را مجبور

میدانند که از اعراب متعصب پیروی کنند * مکرر در کشور خود مامانان و ارمنی و یهود در یک شهر و محله و کوچه و یا دهکده در پهلوی هم زندگی نمیکنند؛ در اول کار این اعراب متعصب بودند که دولت اسرائیل را در شب تولد خود مورد حمله قرار دادند و بالاخره مجبور شدند فرار کرده و مهاجرین کنونی را تشکیل دهند * اعرابی که به اسرائیل حمله نکردند در آن کشور با آسودگی و رفاه دارند زندگی میکنند * بنظر ما هیچ قاره و یا کشوری را به نکاح و یا قبایله مذهب و یا نژاد خاصی در نیامورده اند. هر کس از هر نژاد و ملت و مذهبی در هر کجا زندگی میکند مانند سایر افراد اکثریت حق حیات دارد اما حق ندارد حق حیات دیگران را سلب کند *

استقرار ملت یهود در فلسطین مورد تأیید سازمان ملل و هر انسان خیرخواه و صلح دوست است * عوض اینکه اعراب خود را با این مسئله مشغول کنند که یهودی هارا از این حاشیه باریک بدریا بریزند خیلی بهتر است که بمران و آبادی صحاری وسیع خدا دادی توجه کنند همانطور که یهودی ها از زمین های لم یزرع بطور معجزه آسا حاصلخیز ترین مزارع و باغات را ایجاد کردند آنها نیز همین کار را بکنند و اقعا اعراب چه کلی بسرایران زده اند که یک روش غیر منطقی آنسان را دولت ایران نیز تقلید کند. لازمه دوستی با اعراب و یا هر ملتی این نیست که آنها سیاست خارجی ما را تعیین کنند در ایران و کشورهای مشابه چه نفعی از این می برند که اسرائیل را برسمیت نشناسند. همکاری با اسرائیل برای اعراب و سایر کشورهای خاور میانه می تواند کاملاً مفید و پربار کت باشد. یهودیان متعصب را همان اندازه بی ارزش می دانیم که اعراب متعصب را. در دنیای امروز باید بوجه مشترک اهمیت داد، زیرا در دنیای امروز هیچ ملتی و حتی گروهی از ملتها به تنهایی نمیتواند زندگی کرده و صلح را حفظ کنند * سعی و کوشش ما باید در جهت همکاری بین المللی واقعی باشد تنها مبارزه ما با آنها نیست که هدف آنها مخالف با اینگونه زندگی بین المللی است که هر ملت و مذهب و نژاد در عین همکاری با دیگران شخصیت ملی و مذهبی خود را تواند حفظ کند و تواند از آزادیهای که حقوق بشر آنرا اعلام میدارد آزادانه برخوردار باشد .

(نبرد زندگی)

سالهاست که خاور میانه در تب سوزانی است . ناسیونالیسم عرب یا دست کم جنبه های مثبت و ضد استعماری آن در ایران بشدر کافی معرفی شده ، هر چند که در باره جنبه های منفی آن - کمتر بحثی به میان آمده است . در حالیکه در باره اسرائیل جز از منابع عربی و یا بلوک شرق کمتر اطلاع در مطبوعات ما منتشر میشود . آیا در پشت قیافه خشن معرف شده اسرائیل قلبی انسانی می پیدایا منظور که مدعیان دلی کینه توز و شیطانان ؟

این مقاله کوشش مختصری برای نشان دادن سیمای واقعی اسرائیل و تحلیلی از اختلاف او با اعراب است .

مقدمه

آنچه در این مقاله مورد نظر است وضعی است که اکنون در اسرائیل و خاور میانه

وجود دارد. بهمین سبب ما شرح و بسط زیادی درباره گذشته قوم یهود و مذاکرات و اعلامیه های سیاسی درباره تشکیل دولت مستقل یهود نخواهیم داد. هم چنین صحبت درباره حق تاریخی یهودیان یا اعراب در فلسطین، بحثی طولانی و شاید بی نتیجه است. آنچه واقعیت دارد اینست که مردمی آواره، پس از دوهزار سال سرگردانی به «ارض موعود» خود بازگشته اند و دولت اسرائیل را سازمان ملل متحد به پشتیبانی و قدرت بزرگ دنیا، امریکا و شوروی، و به پشتیبانی بسیاری از ملل دیگر بوجود آورده است.

معهدا اشاره مختصری بگذشته یهود ما را تا حدود زیادی بوضع روانی و فکری زمامداران اسرائیل: کارگران نواحی صنعتی حیفا و تل اوویو، آبادکنندگان سرزمین های خشک جنوبی و دختران و پسران مسلسل چپ آشنا خواهد ساخت. در این مقاله از آزمایش بزرگی که در صنعت و کشاورزی در اسرائیل صورت میگیرد بحث نشده است چه خود موضوع بخش جداگانه است.

اشک و خون

اگر بقول الکساندر هرتسن انقلابی قرن نوزده روس اسلاوها «جغرافی» عظیم و «تاریخ» ناچیزی داشته اند در مورد یهود قضیه درست عکس اینست. یهود تاریخ بزرگی در پشت سر دارد در حالی که جغرافی قابل ملاحظه ای نداشته است.

و همین نداشتن جغرافی، تاریخ یهود را تاریخ اشک و خون ساخته است. هیچ قومی در مدتی اینچنین دراز در معرض زجر و تعقیب و سرگردانی نبوده و هرگز هیچ ملتی باندازه یهود از استقلال مذهبی، زبانی و ایدئولوژیک خود در طی دو هزار سال آوارگی دفاع نکرده است.

یهودیان نخواستند مذهب، زبان، فکر و ایده آل تاریخی آنان در میان تمدنهای و مذاهب و ملل دیگر «حل» شود. این، بزرگترین «جرم» قوم یهود است. آوارگی قطعی یهود در حقیقت از ویرانی اورشلیم و معبد دوم بسال ۷۰ میلادی شروع میشود. قبل از آن در سال ۷۲۲ قبل از میلاد معبد توسط لشکریان بابل ویران گردید و تبعید یهودیان شروع شد، معبد بار دیگر در ۵۱۶ قبل از میلاد ساخته شده و یهودیان دو باره استقلال بدست آوردند. (معبد اول توسط سلیمان ساخته شده بود)

پس از سقوط امپراطوری روم یهودیان در اروپا غربی پراکنده شدند و در آن منطقه از قرن نهم تا دوازدهم میلادی (مخصوصا در اسپانی) فعالیت ادبی درخشان داشتند.

از آغاز جنگهای صلیبی تا قرن نوزده یهودیان مورد تعقیب و آزار قرار گرفته بسیاری از آنان قربانی شدند و آنها را از بسیاری کشورها بیرون راندند قوم آواره یهود ملجاء و پناهی نداشت.

از آنجائیکه یهودیان در هیچ جاتامین حقوقی نداشتند و دائما دارائیشان در خطر ضبط و مصادره بود اجبارا بکارهای مالی روی آوردند تا هر زمان که در خطر قرار گرفتند دارائیشان در کوله پشتیشان باشد و بجای دیگری بروند (از نظر عناصر ضد یهود،

این مردم اساساً استعداد کارهای تولیدی و زراعتی ندارند، ولی صحراهای خشک دیروز و آباد شده امروز در اسرائیل میتواند درجه صحت اعلاهای از این نوع را نشان دهد. (بهر حال ظهور سرمایه داری و نهضت ها انقلابی قرن نوزده وضع یهودیان را در سراسر اروپا بهبود بخشید.)

ولی از سال ۱۸۸۱ موجی از تعقیب و شکنجه علیه یهودیان بشکل حملات تنظیم شده با کمک نیروهای دولتی «پوگروم» در روسیه بحرکت درآمد و به طرف اروپای شرقی و غرب ادامه یافت. محله ها و دهکده ها یهودی در آتش می سوخت و آنانکه جان بدر میبردند آواره میشدند.

این پوگروم ها و ادامه آن در اوائل قرن بیست سبب شد که بسیاری از یهودیان از روسیه تزاری و منطقه نفوذ آن فرار کنند (بن کوریون نخست وزیر کنونی اسرائیل که در لهستان متولد شده است در پوگروم معروف ۱۹۰۵ از لهستان فرار کرد و به فلسطین آمد).

در همین سالها تشکیل یک دولت مستقل یهودی در ذهن بسیاری از متفکران یهود را بخود مشغول داشت.

نهضت صیونیسیم بکوشش تئودور هر تسل بوجود آمد. (کنگره جهانی صیون نیست ۱۸۹۷ بازل).

امید بایجاد یک دولت مستقل یهود با اعلامیه بالفور (۱۹۱۷) که از طرف انگلستان به یهودیان وعده تاسیس حکومت مستقل یهود را در فلسطین میداد قوت گرفت و مهاجرت و آباد ساختن یهود در فلسطین که از ۱۸۷۰ شروع شده بود با امید بیشتری ادامه یافت.

صرف نظر از جنبش صیونیسیم و نهضت فرهنگی یهود لازم است به عناصر سوسیالیستی در داخل جنبش یهود اشاره ای بکنیم.

بوند

اتحادیه بین المللی کارگران یهود (بوند) بوسیله جمعی از روشنفکران سوسیالیست در حدود شصت سال پیش در لیتوانی تاسیس شد.

فعالیت (بوند) در بیست سال اول، یعنی تا سال ۱۹۱۷ غیر قانونی بود. پس از جنگ اول فعالیت بوند در جمهوریهای لهستان و بالتیک توسعه یافت و فعالیت آن در لهستان قانونی گردید.

بوند بتریب تسل جوان یهود اهمیت فراوان میداد. بکوشش بوند (جامعه جوانان سوسیالیست یهود) تشکیل گردید و ارزش آن توسط (بین الملل جوانان سوسیالیست) شناخته شد. بوند مدارس متعددی تاسیس کرد و بزرگ کردن زبان یهودی و تدریس آن در مدارس خود بر داشت. بسیاری از نویسندگان بزرگ یهود باین زبان شروع بنوشتن کردند.

بوند در نهضت انقلابی روس که منجر با انقلاب اکبر گردید نقش موثری داشت. بسیاری از رهبران مهم نهضت کارگری روسیه از صفوف (بوند) برخاسته بودند ولی یاداشتی که وارثان انقلاب اکبر بفرزندان انقلابی (بوند) دادند یکی از دردناکترین خاطره های نهضت کارگری جهانی است.

هنگامیکه سپاهیان هیتلر ستالین از دوسوبلهستان حمله ور شدند بسیاری از یهودیان و بوندیست ها که از قتل عام هیتلری جان بدر برده بودند با دلی بر از امید به «میهن انقلاب سوسیالیستی» فرار کردند ولی سرزمینی که پدران آنها در راه نهضت انقلابی آن خون خود را داده بودند بطرز ننگ آوری از آنان پذیرائی کرد.

پس از هیتلر نوبت به ستالین رسید، دولت شوروی تاتر، موسسات، مدارس و نشریات مختلف یهودی را که تا آن زمان در شوروی وجود داشت موقوف کرد و هزاران تن از بوندیست ها و دیگر یهودیان بار دو گاه های کار اجباری فرستاده شدند تا آنچه را که دشمنان تشنه بخون یهود ویران کرده بودند از نو بسازند.

این پاداش وحشیانه از یهودیان و بوندیست های گمنام تجاوز کرده و بر هبران نیز رسید.

دو نفر از هبران بزرگ (بوند) هنریک ارلش و ویکتور آلتر بفرمان ستالین اعدام شدند و موجی از نفرت در نهضت دمکراتیک کارگری جهان نسبت به عاملین این جنایت برخاست.

اکنون بوند ۲۰۰۰۰ نفر عضو دارد و نشریات مختلفی منتشر میکند. بوند در زمینه فعالیت علیه تبعیض نژادی همکاری وسیعی دارد.

دولت و پارلمان اسرائیل

اسرائیل کشوری است جمهوری و نخست وزیر نماینده حزب اکثریت یا احزاب موثله اکثریت است.

از آغاز تشکیل دولت اسرائیل حزب کارگر اسرائیل که رهبری جنبش یهود را در پنجاه سال اخیر بدست داشته است رهبر حکومت ائتلافی است. برای آگاهی از وضع پارلمانی و میزان نفوذ احزاب سیاسی اسرائیل در مردم لازم است بتابلو زیر توجه کنیم:

انتخابات سال ۱۹۵۵ (۱)

حزب	تعداد کرسی ها
Mapai	۴۰ (حزب کارگر اسرائیل)
Herut	۱۵ (دست راست افراطی)
ژئرال صیونست	۱۳ (محافظه کار)
Mizrahi	۱۱ (حزب مذهبی)
Ahdut ha — Avoda	۱۰ (حزب کارگری دست چپ)
Mapam	۹ (دست چپ افراطی)
Agudat Ylsrael	۶ (حزب مذهبی)
Maki	۶ (حزب کمونیست)
حزب ترقیخواه	۵

(۱) این تابلو از مجله آلمانی «مسائل شرق» نقل شده است. بقیه آمار و مطالبی که در این مقاله منبع آن ذکر نشده اکثراً از مقالات و سخنرانیهای رهبران اسرائیل است که در نشریات انترناسیونال سوسیالیست چاپ شده است.

(لیست حزب کارگر اسرائیل)

۵ در اسرائیل سه حزب سوسیالیست وجود دارد که عبارتند از **Mapai** (حزب کارگر یا سوسیالیست) و **Ahbut ha Avoda** که دست چپ کارگری و **Mapam** که کم و بیش طرفدار شوروی است ولی از بعد از کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی در روش آن تغییراتی حاصل شده است. و حزب اخیر اغلب حزب کارگر اسرائیل را متهم بانحراف از اصول (آمریسم) می کنند.

هر سه حزب سوسیالیست در حکومت ائتلافی شرکت دارند و اغلب برای وحدت کامل این سه حزب فعالیت میشود. تعداد اعضای حزب کمونیست اسرائیل در حدود ۲ هزار نفر است که از این عده ۸۰۰ نفر عرب هستند.

ایده آل یهود

همانطور که در آغاز مقاله گفتیم یهودیان در طی دو هزار سال آوارگی در هیچ ملتی «حل» نشده اند. از زبان بن گوریون بشنویم:

«ما در زمان باستان در خاور میانه تنها ملتی بودیم که برای خود مفاهیم جدا و مستقل مذهبی و معنوی بوجود آوردیم و مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی را با همسایگان تا نابودی معبد دوم ادامه دادیم. بعدها ما تنها ملتی بودیم که بمسیحیت و اسلام که از عقیده اسرائیل سرچشمه میگرفت و بر ملل بزرگی که ما در میان آنها میزیستیم غلبه کرد، تسلیم نشدیم. ما در میان ملتها از نظر فرهنگ، نژاد، زبان و مذهب خود تنها هستیم. مللی که از لحاظ جغرافیائی، نژاد و زبان بما بستگی دارند ملل عرب با وجود آمدن اسرائیل با تمام قوا مخالفت کردند و قصد انهدام ما را دارند»

اسرائیل تنهاست. نه متفق دائمی دارد نه موقت. معبد اسرائیل ملت «ایزوله شده» ای نیست. بعکس ملت اسرائیل يك ملت «بین المللی» است.

اسرائیل ملتی است که در همه جای جهان زیسته است و اکنون نیز در همه جا زندگی میکند. اگر یهودیان در اسرائیل جمع میشوند باین معنی نیست که آنها سرزمین هائی را که قریب در آن زیسته اند فراموش میکنند و نسبت بآن بیگانه اند.

در دوران آوارگی آنچه بیهود نیرو میدهد ایده آل رهایی بشری، ایده آل رستخیزاست. بن گورین درباره انقلاب اسرائیل و ایده آل بشری آن چنین مینویسد:

«هدف این انقلاب رهایی کامل ملی و اجتماعی ملت یهود بوسیله قدرت خود بهمراه آرزوی رهایی کلی تمامی نژاد انسانی است. این هدف در خطوط اساسی خود قسمتی از تعالیم متفکرین بزرگ تمام ملل در طی نسل ها بوده و در عصر اخیر بشکل جنبش های متشکل و مبارز روشنفکران و کارگران که تقریباً در همه کشورها وجود دارد درآمده است»

این هدف در سخنان پیامبران اسرائیل و پیام جاودانی آنان از رستخیز تظاهری عالی، نیرومند و اصیل یافت. رویای رستخیز در جریان تغییرات معنوی و سیاسی ملت ما که در طول سفر دراز و تاریخی اورخداد، اشکال گوناگونی بخود گرفت، ولی صفت اساسی آن یعنی نجات کامل یهود و انسان، در طی قرون پدیدار ماند.

مهاجرت

بزرگترین هدف اسرائیل و در واقع علت وجودی آن جمع آوری یهودیان از کشورهای مختلف و اسکان آن در اسرائیل است. ولی وقتی مسئله حادثری مطرح شود حتی مهاجرت نیز یکبار گذاشته میشود. چنانچه در هنگام جنگ با اعراب همه چیز حتی مسئله مهاجرت نیز تحت الشعاع مسئله پیروزی بود. پس از پیروزی فعالیت برای جلب مهاجرین یهود و اسکان آنان بشدت دنبال شد. فلسطین در سال ۱۹۴۵ (سه سال قبل از بوجود آمدن دولت اسرائیل) پانصد هزار یهودی داشت و اکنون این رقم تقریباً چهار برابر شده است.

تعداد یهودیان جهان در قبل از جنگ جهانی دوم ۱۶ میلیون نفر بود و از این عده بین پنج تا شش میلیون یعنی یک سوم جمعیت یهود بدست هیتلری ها قتل عام شدند. این فاجعه بزرگ ترین سانحه تاریخ یهود محسوب میشود.

قتل عام این جمعیت عظیم نه تنها از نظر تعداد بلکه از نظر ارزش های هنری، علمی، سیاسی و اجتماعی مصیبت بزرگی برای جامعه بشری و خصوصاً یهود بشمار میرود.

برای اسرائیل این مسئله حیاتی است، کوشش اسرائیل برای جلب آوارگان یهود یک محرک قوی ملی و انسانی دارد.

دردنیای امروز جوامع یهودی متفاوتی وجود دارد. بسیاری از یهودیان آمریکا که زندگی مرفهی دارند و مایل بسکونت در اسرائیل نیستند در معرض خطر «حل» شدن قرار دارند.

خطری که یهود تاکنون آنرا از بالای سر خود گذرانده است. این امر را رهبران اسرائیل ندیده نگرفته و بارها با آن اشاره کرده اند.

از طرف دیگر یهودیان دیگری مخصوصاً در کشورهای خاورمیانه وجود دارند که کارنامہ بخشی انجام نداده و بسیاری از آنان تمایلی هم بعوض کردن روش خود نشان نمیدهند.

اینها تاحدودی زیادی فرمه شده اند. طبیعتاً اسرائیل حاضر نیست به یهودیانی که بتوانند کار کنند ولی نکنند «صدقه» بدهد. باین دلیل بعضی از مهاجرینی که اهل فعالیت نبوده اند توانسته اند در اسرائیل بمانند و بجای اول برگشته اند. اسرائیل انگلها را نمیپذیرد.

در بلوک شوروی نیز یهودیان زیادی هستند که بعکس یهودیان آمریکا، با اینکه کار میکنند ولی زندگی خوبی ندارند و علاوه بر آن فاقد امنیت هستند.

اینها مایلند با اسرائیل مهاجرت کنند ولی زمامداران شوروی واقفاران آنها را باز می دارند. خروشچف پس از کنگره بیستم و «دستالینی زاسیون» و آزاد کردن یزشکان یهودی و غیره کوشش کرده است نشان بدهد که او و «مرحوم» رهبری دست جمعی ضد یهود نبوده و نیستند. معبداً روش آن دولت نسبت با اسرائیل، (که در هیچ دسته بندی نظامی شرکت ندارد) میتواند درجه صحت این ادعا را نشان دهد.

بهر صورت آنچه که واضح است اینست که شوروی از مهاجرت یهودیان جلوگیری میکند و آنها را در فشار میگذارد *

خروشچف در مذاکره با هیئت نمایندگی حزب سوسیالیست فرانسه در بهار سال ۱۹۵۶ هنگام بحث درباره مسئله یهود چندین بار تاکید کرد که او ورقایش بر تمالیات ضد یهود مبارزه میکنند و بعنوان دلیل فرعی اضافه کرد که «خود یک نوه نیمه یهودی دارم» مع هذا بعدم آزادی یهودیان صریحا اعتراف میکند :
«موریس دکسون : آیا یک یهودی میتواند از اسرائیل دیدن کند یا با آنها مهاجرت نماید ؟

خروشچف : من میخواهم حقیقت را بشما بگویم : ما موافق چنین مسافرتها نیستیم *

شپیلف : بعلاوه مسئله هنوز مطرح نشده است *
خروشچف : بهر حال ما موافق آن نیستیم . تازمانی که اسرائیل از ارتجاع امریکا تبعیت میکند ما با آن مخالفیم * بنابر این خیلی ساده است که جلوی جاسوسان و پرو-و کاتورها ی اسرائیل گرفته میشود * *

خروشچف حتی وجود تمایلات ضد یهود در دستگاه اداری شوروی را تأیید می کند :

«اگر یهودیان امروزه در جمهوریهای ما مقام های اول را احراز کنند طبیعتا بعلمت ملیتشان مطبوع بنظر نخواهد رسید» (۱)

چنین است وضع یهود در کشور های بلوک شرقی . واقعا اگر یهودیان در شوروی «مطبوع بنظر نمیرسند» چرا با آنها اجازه داده نمیشود که بجای دیگری بروند و چرا اصرار دارند که این جاسوسان و پروو کاتور های اسرائیل را در خاک شوروی نگه دارند *

با قلب و تحریف تئوریهای مارکسیستی در شوروی شاید اگر مارکس زنده میشد از نظر کمونیستها بمناسبت یهودی بودنش «مطبوع بنظر نمیرسید» * بهر حال رفتاری که در کشور های دیگر بایهودیان میشود از نظر اسرائیل واجدا همیت زیادی است و در حقیقت در بسیاری از موارد تعیین کننده سیاست خارجی اسرائیل همین وضع یهودیان در Diaspora است *

اسرائیل باین دلایل و دلائل دیگر یکی از صلح دوست ترین ملل جهانست زیرا هیچ ملتی از جنگ بقدر اسرائیل صدمه ندیده است و در جنگ احتمالی آینده نیز وضع اقلیت یهود در کشورهای مختلف بسیار اسف انگیز خواهد بود .

اسرائیل دشمن دیکتاتوری است * زیرا دیکتاتوری نوع هیتلر یا سوم یهودیان را قتل عام کرد و دیکتاتوری شوروی نیز جز مصیبت و شکنجه چیزی برای آنان نبار نیاورده است .

حاصل دیکتاتوری افسران در کشورهای عربی نیز (هر چند که از پشتیبانی همه توده های عرب برخوردار باشد) برای اسرائیل جز اخراج کاری و نابودی حاصلی نداشته است *

کشمکش، اعراب و اسرائیل

پس از مباحثات و مبارزات و خونریزیهای فراوان و اختلاف مقامات یهود و انگلستان در مورد مسئله مهاجرین، که داستانی طولانی دارد، سازمان ملل تصمیم گرفت که فلسطین به قسمت در آید، دولت مستقل یهود، یک قسمت عرب و ناحیه کوچکی بین المللی.

جمعیت فلسطین در ۱۹۴۵ عبارت از ۵۰۰٫۰۰۰ یهودی و یک میلیون عرب بود در روز ۱۴ مه ۱۹۴۸ تشکیل دولت اسرائیل در قتل او یو اعلام شد و بلافاصله از طرف دول عربی عضو اتحادیه عرب مورد حمله نظامی قرار گرفت و ولی در این جنگ که اعراب با آنهمه منابع مالی و انسانی علیه اسرائیل کوچک و کم جمعیت شروع کردند اسرائیل پیروز شد و وسعت خاک خود را بیک برابر و نیم رساند و جنگ با وساطت سازمان ملل در ژانویه ۱۹۴۹ پایان یافت و قرارداد متار که جنگ میان اسرائیل و دول عربی با مضاعف رسید.

جنگ متار که شد ولی مشکلات تازه ای در این جنگ بوجود آمد که مهمترین آنها مسئله ادعای اعراب بر سرزمینهای که اسرائیل بنحیث گرفته و موضوع آوارگان عرب است. بهمین سبب قرارداد صلح هرگز با اسرائیل بسته نشد و دول عرب اسرائیل را بایکوت و محاصره اقتصادی کردند که هنوز هم ادامه دارد.

مسئله آوارگان عرب

در حدود یک میلیون عرب ساکن فلسطین که دولت جدید الولاده اسرائیل را مورد حمله قرارداد بودند از جلوسپاهیان پیروزمند اسرائیل گریختند و یا مجبور بترک سرزمین خود شدند و وضع دردناک این آوارگان سالهاست که مورد توجه مردم بشر دوست جهانست. آنها محکوم بزندگی بیپوده ای شده اند و فقر و یاس زندگی آنانرا تباخ ساخته و آماده برای بهره برداری تبلیغاتی کرده است.

کمکهای سازمان ملل با آوارگان ناچیز بوده و دردی را دوا نکرده است.

بعثت نبودن کار تولیدی بسیاری از آوارگان بشتبی و زندگی از راه «صدقه» عادت کرده اند. این مشکل مشکلی بسیار بزرگ است و تنها اسرائیل و اعراب نمیتوانند آنها را حل کنند و بلکه یک همکاری وسیع میان اعراب و اسرائیل و کمکهای مادی سازمان ملل میتواند این گره را بگشاید اما چنین همکاری وجود ندارد و اعراب باین آوارگان با اینکه میتوانند کمکهای غیر کافی ولی بهر حال لازم میکنند، نکرده اند.

دول عربی ادعا می کنند که اسرائیل باید این آوارگان را که نزدیک بیک میلیون هستند بپذیرد و سرزمینهای را که در جنگ فتح کرده پس بدهد.

(در باره عقیده بسیاری از ناسیونالیستهای عرب و رهبران آنها که بطور ضمنی یا طرقدار بیرون راندن اسرائیل از سرزمینهای عربی هستند و ضمنا خاک اصلی اسرائیل مورد نظر آنهاست بحث نمی کنیم)

در برابر ادعای اعراب، اسرائیل ادعا میکند که قصور از طرف اعراب است و آنها هستند که نمی خواهند مسئله آوارگان را حل کنند و آنان را بصورت خنجر بی در پهلوی

اسرائیل نگاه داشته اند.

خانم گلدامایر وزیر خارجه اسرائیل؛ بعنوان نماینده حزب سوسیالیست اسرائیل در کنفره پنجم انترناسیونال سوسیالیست (وین ۱۹۵۷) هنگام بحث در باره مسئله آوارگان عرب و اختلاف اعراب و اسرائیل. توجه نمایندگان احزاب سوسیالیست را بآمار زیر جلب کرد:

« هشت کشور عربی، مصر، سوریه، عراق، لبنان، اردن، عربستان سعودی، یمن و لیبی مجموعاً ۴۷ میلیون جمعیت دارند در لیبی ۱ نفر در لبنان ۱۳۷ نفر و در عراق ۱۲ نفر در هر کیلومتر مربع زندگی می کنند وسعت این هشت کشور ۳۰۰۰۰۰ کیلو متر مربع است و بنا بر این بطور متوسط ۹ نفر در هر کیلومتر مربع زندگی میکنند از طرف دیگر اسرائیل مطابق آمار سازمان ملل در (۱۹۵۶) ۱۸۰۰۰۰۰ نفر جمعیت داشته است.

مساحت اسرائیل ۲۰۶۰۰ کیلومتر مربع است و بنا بر این در هر کیلومتر مربع ۸۵ نفر سکونت دارند خاك هشت کشور عربی مذکور ۲۵۰ برابر خاك اسرائیل است. گلدامایر سپس اضافه میکند که: این آمار نشان میدهد که از هر نظر کشورهای عربی بهتر می توانستند مسئله را حل کنند، در حالیکه کوچکترین قدمی برنداشته اند. مشکل آوارگان عرب را جنگی بوجود آورده است که مسئول آن خود اعراب بوده اند، ما در این زمینه مسئولیتی نداریم، مع هذا حاضرم همه گونه کمک مادی برای حل مسئله آوارگان بکنیم. چنانکه وجوه و بلو که شده آوارگان را در بانکهای اسرائیل از چندین پیش آزاد کرده ایم. ولی ما نمیتوانیم آنها را بپذیریم زیرا در خلال این مدت ما در حدود یک میلیون یهودی را که آنان نیز اغلب آوارگانی از کشورهای همسایه بودند جلب و جذب کرده ایم اسرائیل چه از نظر سیاسی و چه از نظر فیزیکی قدرت پذیرفتن یک میلیون آوارگان عرب را ندارد این دول عربی هستند که اکثراً بامشکل کمبود جمعیت مواجه هستند و می توانند باینوسیله قسمتی از کسری جمعیت را جبران کنند. اسرائیل نیز همه گونه کمک مادی خواهد کرد

انتظار اینکه دولت اسرائیل جمعیتی برابر با نصف ساکنین کشور خود را بپذیرد (در حالی که اغلب هم (دشمن) اسرائیل وهم غیر متخصص هستند) انتظاری کاملاً غیر ممکن است.

در این صورت اسرائیل باید علت وجودی خود را که «جلب آوارگان یهود» است فراموش کرده و به «اسکان آوارگان عرب» بپردازد.

«فلسفه انقلاب»

اعراب ادعا میکنند که اسرائیل میخواهد در میان آنان تفرقه بیندازد تا باینوسیله حکومت خود را بر «سرزمینهای عربی» ادامه دهد. این ادعا بظاهر بسیار فریبنده است و هیچ فرد ساده عرب درصمیمت آن شک نمی کند.

ولی مسئله کاملاً عکس اینست. و هیچ چیز باندازه تفرقه میان اعراب بضرر اسرائیل نیست. رهبران اسرائیل بارها گفته اند که اگر زمامداران یکی از کشورهای عربی بخواهند با اسرائیل کنار بیایند بلافاصله مورد اتهام از طرف دیگران قرار

خواهند گرفت *

اینست تا زمانی که اعراب متحد نشوند و اختلاف میان آنان رفع نشود هیچ رهبر عربی جرات صلح با اسرائیل را نخواهد داشت. بقول بن کوریان «اسلحه شرق یا غرب در دست زمامداران عرب فقط یک هدف دارد و آن انهدام اسرائیل است» *

اسرائیل با این جمعیت و وسعت کم نمی تواند تابا با اعراب در حال مخاصمه باشد *

اینست که مایل است قبل از اینکه کینه ها عمیق تر و اعراب مسلح تر شوند با آنان صلح کند و بار سنگین تسلیحات را از دوش خود بردارد. تا قبل از قیام افسران انقلابی مصر اسرائیل امیدی بکنار آمدن با حکومت های فاسد عربی که بطور دست جمعی او را مورد حمله نظامی قرار داده بودند نداشت * ولی هنگامی که افسران انقلابی مصر قیام کردند بسیاری از رهبران اسرائیل از اینکه «انقلابیون» بساط حکومت کسانی را که بحساب دشمنی با اسرائیل میخواستند بحکومت خود ادامه دهند برچیدند خوشحال شدند *

بن کوریون نخست وزیر اسرائیل، صریحا دریارلمان از قیام افسران مصر استقبال کرد. زیرا از آنجا که خود او و دیگر مبارزین اسرائیل انقلابی بودند منطقا انتظار داشتند که با انقلابیون جوان عرب کنار بیایند * ولی این خوش بینی بطول نینجامید و بار دیگر دشمنی از سر گرفته شده *

«فلسفه انقلاب» عبدالناصر هرچه بود بزودی برای اسرائیل شکل «نبرد من» تازه ای بخود گرفت *

بایکوت و محاصره اقتصادی از طرف مصر شدید تر شد و افسران انقلابی که در داخل کشور با مشکلات عظیمی روبرو بودند یا از روی عقیده و یا بناچار متوجه خارج شدند و این «خارج» نه امپریالیسم بلکه درد درجه اول اسرائیل بود * موج خشم و نفرت نسبت با اسرائیل شدید تر بحرکت درآمد، همه چیز آماده بود * مصر فقط اسلحه لازم داشت *

امنیت

دشمنی با اسرائیل مصر را بجانب شوروی راند * قسمت مهمی از محصول پنبه مصر در ازاء اسلحه بچک اسلواکی داده شد و معامله تاریخی «پرتقال» صورت گرفت (شوروی مسلح کردن اعراب را بر علیه اسرائیل یک معامله ساده پرتقال نامید) از این لحظه به بعد برای اسرائیل همه چیز حتی مهاجرت تحت الشعاع امنیت قرار می گیرد. اسرائیل با شتاب بهر طرف رومیکند و اسلحه می خواهد، ولی زیاد موفق نمیشود *

بهر صورت مقدار کمی بطوریکه بن کوریون در پارلمان گفت - ولی منبع آنرا ذکر نکرد - «بشکل غیر رسمی» دریافت میکند *

سه دول غربی باستناد موافقت سه جانبه ای که در باره جلوگیری از مسابقه تسلیحاتی در خاور میانه کرده بودند نمیخواستند بکسی اسلحه بدهند * ولی شوروی این آتش را دامن میزد *

مصر بموازاات دریافت «پرتقال» از چک اسلواکی هم روزی عده ای از «فدائیان» را بداخل خاک اسرائیل میفرستاد * فدائیان در صحرای سینا پایگاههایی داشتند و ارتش با آنان تعلیمات میداد *

و وظیفه فدائیان نفوذ در خاک اسرائیل و «خراب کردن و کشتن» بود. فدائیان در سر راه خود هر که را امیدیدند میکشند. ساختمان هارامفجر میکردند و مزارع را می-سوزاندند و باین ترتیب موجی از ترور و وحشت در داخل اسرائیل بوجود آوردند. آبادی هائی که با خون دل در صحرای سوزان بوجود آمده بود، لوله های آب و هر چه که نشانی از کار و مشقت انسانی داشت بدست فدائیان از بین میرفت. آیا اسرائیل باید در مقابل این تا کتیک نا جوانمردانه ساکت بنشیند؟ * باین همه اسرائیل بیش از حد لازم از خود شکیبائی نشان داد.

کانال سوئز

پس از ملی شدن کانال سوئز در کنفرانس لندن از بسیاری از کشورها دعوت شد اما هیچ کس دعوت اسرائیل را پیشنهاد نکرد.

حتی شوروی هم که مایل بود کشورهای دیگر و از جمله اردن در این کنفرانس شرکت کنند اشاره ای با اسرائیل ننمود، اسرائیل تنهاست، همه کشورها از کانال سوئز استفاده میکنند ولی تنها اسرائیل است که این حق را ندارد.

مصر نه تنها درهای کانال سوئز را بر روی اسرائیل بسته نگاه داشت بلکه بار هادر دریای سرخ هم جلو گشتی های اسرائیل را سد کرد.

باید توجه داشت که دولت اسرائیل از بندر «الأت» امپدهای زیادی دارد و بنابر این اهمیت دریای سرخ برای او بهیچ وجه کمتر از کانال سوئز نیست.

حمله اسرائیل به مصر و مداخله نظامی انگلیس و فرانسه در کانال سوئز حادثه ای فراموش نشدنی است.

با اینکه اسرائیل در این قضیه شروع کننده بوده کمتر از انگلیس و فرانسه محکوم شده است. * اغلب احزاب سوسیالیست جهان حمله انگلیس و فرانسه را بکانال سوئز محکوم کردند ولی حمله اسرائیل برای آنان اگر چه محکوم بود ولی قابل توضیح بشمار میرفت هیچکس نمی توانست زوش مصر و خرابکاری و ترور در داخل اسرائیل را تائید کند.

به همین جهت در حکم محکومیتی که جهانیان در مورد اسرائیل و انگلیس و فرانسه صادر کردند سهم محکومیت اسرائیل خیلی کمتر از انگلیس و فرانسه بود. شاید علت عصبانیت بسیاری از مردم مغرب از حمله اسرائیل و مداخله فرانسه و انگلیس تاریخ این واقعه بوده که بقول آن گاریکاتورست بشورویها اجازه داد، دستی را که در مجارستان بخون آلوده بودند در کانال سوئز بشویند.

بهر صورت اگر هدف اسرائیل در این حمله چنانکه ادعا کرد است از بین بردن پایگاههای فدائیان بود در این امر موفق شد.

حل اختلاف

بنظر میرسد که از نظر زمامداران عرب لحظه حل اختلاف با اسرائیل هنوز فرا نرسیده است. و امید دنیا اینست که این «لحظه» در حال تعادل وضع تسلیحاتی طرفین فرا رسد. زیرا در غیر این صورت به حل مسئله امید زیادی نمیتوان داشت.

اگر اسرائیل را اعراب بعنوان یکی از نیروهای حال و آینده خاور میانه بشناسند و امید به از بین بردن اسرائیل نه بندگان لحظه امضای قرارداد صلح و حل مسئله آوارگان

عرب خیلی زود فرا خواهد رسید.

تاکنون اسرائیل آمادگی خود را برای مذاکره بارها اعلام کرده است. بن کوریون برای مذاکره بهرجا که اعراب بخواهند خواهد رفت. ولی باین درخواستها تاکنون از طرف اعراب پاسخی داده نشده است.

حقیقت این است که در میان زمامداران فعلی عرب که با اسرائیل مخالفند کسانی که عقاید آنها از علائق تاریخی نهضت های انقلابی ویا انسانی سر چشمه بگیرد بسیار نادرند و اگر مبارزین متفکری مانند

بورقبیه با جاه طلبی ها و اشتباهات سیاسی رهبران ناسیونالیسم متعصب عرب مخالفت کنند فوراً سلاح زنگ زده «عامل امپریالیسم» که بتازگی درزاد خانه چک اسواکی آنرا صیقل داده و همراه معامله «پرتقال» بمصر فرستاده اند علیه او بکار میروند

بن کوریون بیشک تا حدود زیادی حق دارد که میگوید: «یکی از مشکلات اینست که تاکنون عناصر اجتماعی، اخلاقی و انسانی، در نهضت ملی عرب که صرفاً توسط ملاحظات سیاسی و نظامی اداره میشود سهم ناچیزی داشته است.»
زمامداران عرب از بوجود آوردن بسیاری از تسهیلات که قول آنرا داده و در آن نفعی نیز دارند و برای اسرائیل هم هیچ فایده نظامی ندارد خودداری میکنند. مثلاً اردن تاکنون از رعایت پاراگراف ۸ قرارداد متار که جنگ ۱۹۴۹ خود داری میکند *

در این پاراگراف پیش بینی شده بود که يك کمیته مخصوص از هر دو کشور «بمنظور فرموله کردن نقشه ها و ترتیبات مورد توافق» تشکیل گردد که ورود آزاد با مکنه مقدسه و گورستان کوه زیتون و موسسات فرهنگی عام المنفعه کوه سکوپوس و استفاده از جاده اورشلیم-لاتروم را فراهم نماید.

ادامه این وضع نه بنفع اسرائیل است و نه بنفع اعراب:
در این بازی کینه توزانه برنده واقعی شوروی است که تاکنون بعلمت اشتباهات سیاسی غرب در اغلب موارد پیروز بوده است.
حزب کارگر انگلیس در مورد راه حل اختلاف اعراب و اسرائیل پیشنهاد میکند:

۱- اصلاح مرزهای طرفین.

۲- شناسائی اسرائیل توسط دولت های عرب و رفع بایکوت و محاصره اقتصادی

۳- حل مسئله آوارگان عرب با کمک خارجی.

شاید در کلیات این راه حل صحیح باشد. ولی هنگامیکه پای عمل در میان

بیاید مشکلات بسیاری پیش میآید.

شاید اسرائیل حاضر باشد از قسمتی از خاک خود صرف نظر کند ولی بدون شك خواستار ضمیمه کردن پیش رفتگی زیاد خاک اردن در اسرائیل درازاء آن خواهد شد ولی اعراب باین نحو معامله نخواهند کرد آنها حداقل خواهان پس گرفتن زمینهای هستند که در جنگ از دست داده اند. بهر حال بحث در باره جزئیات هنوز زود است آنچه مهم است اینست که اعراب واقعاً بخواهند با اسرائیل کنار بیایند در اینصورت اسرائیل بیشک امتیازاتی خواهد داد و در مورد جزئیات نیز خیلی زود میتوان توافق رسید.

آیا اسرائیل باید بمرزهای سابق بازگردد

اخیرا دول عربی طرفدار اجرای قرار سازمان ملل در ۱۹۴۷ یعنی نقشه تقسیم فلسطین شده‌اند. این ادعا بدول عربی قیافه حق بجانب میدهد مردم عادی نه از جزئیات این قرار اطلاع دارند و نه از حوادثی که بر آن گذشته است و بهمین سبب تصور میکنند که در این مورد اعراب طرفدار قوانین بین‌المللی هستند در حالی که اسرائیل مخالف آنست حقیقت اینست که در این مورد نیز قضیه کاملا معکوس جلوه داده میشود ما در زیر بررسی مختصری از این موضوع میپردازیم.

« سرهنگ عبدالناصر رئیس دولت مصر در یکی از سخنرانی‌های تلویزیونی اخیر خود اظهار داشته است که صلح میان اسرائیل و دول عربی تنها در صورتی میسر است که اسرائیل بحدود نقشه تقسیم فلسطین توسط سازمان در ۱۹۴۷ برگردد » برای بسیاری از شنوندگان ، این پیشنهاد که بر اساس اوامر سازمان ملل قرار دارد حق بجانب بنظر میرسد.

ولی آنچه آنها نمیدانند و یکتا نور مصر ذکر نکرده است - اینست که همین تصمیم سازمان ملل بود که دول عربی در آن زمان آنرا رد کردند و دست بجنبش برای نابودی اسرائیل زدند (۱)

این جنگ با شکست اعراب مواجه شد ولی دول عربی از مقصود خود که از بین بردن اسرائیل است دست برنداشتند. برای نمونه مطالبی از اظهارات زمامداران عرب در این مورد نقل میشود « اعراب با اجرای تصمیمات ملل متحد قانع نخواهند بود،

ما هنگامی کاملا رضایت حاصل خواهیم کرد که اسرائیل از نقشه خاور میانه محو شود.

(محمد صلاح الدین وزیر خارجه سابق مصر «المصری» ۱۹۵۴ ر ۱۲) و همچنین عبدالمنعم مصطفی معاون دبیر کل جامعه عرب گفته است که اعراب با اسرائیل صلح نخواهند کرد «حتی اگر تصمیمات ملل متحد را اجرا نماید» (أهرام ۱۹۵۴ ر ۲۳) و نیز فریس الخوری رئیس سابق هیئت نمایندگی سازمان ملل ونخست وزیر سابق سوریه در نطق رادیویی خود در ۱۹۵۴ ر ۱۱ اظهار داشت «باید این موضوع را روشن ساخت که اجرای تصمیمات ملل متحد دول عربی را ملزم بصلح با اسرائیل نخواهد نمود.»

هنگامی که قرار سازمان ملل اعلام گردید یهودیان آنرا بای میلی پذیرفتند. این قرار با آنچه که آنها میخواستند خیلی تفاوت داشت ، معذرا آنها باین امرراضی شدند سخنگوی آژانس یهود در سازمان ملل اظهار داشت،

« اگر فداکاری عظیم شرط لازم يك راه حل نهائی است، اگر این امر تجدید تاسیس فوری يك دولت یهود را ، آید آئی که مردمی بدون وفقه در راه آن تلاش کرده‌اند ، ممکن میسازد، آژانس یهود آماده است که پذیرفتن راه حل تقسیم را توصیه نماید . این فداکاری کمک یهود بجل يك مسئله دردناك است و گواه تمایل ملت یهود بهمکاری بین‌المللی وعلاقه اوبصلح خواهد بود.» ولی اعراب بعکس یهودیان

تصمیم سازمان ملل را همگی رد کردند. دکتر محمود فوزی وزیر خارجه مصر که در آن زمان نماینده مصر در سازمان ملل بود اظهار داشت «ما تصمیمات مجمع عمومی را درباره فلسطین نمیپذیریم» عذیل ارسلان نماینده سوریه اعلام کرد، «کشور من هرگز چنین تصمیمی را رسمیت نخواهد شناخت». فاضل جمالی وزیر خارجه عراق گفت «عراق اعتبار این تصمیم را برسمیت نخواهد شناخت و آزادی عمل خود را نسبت با اجرای آن حفظ میکند».

کامیل شمعون نماینده لبنان اظهار کرد «کشورهای عربی دزد توصیه‌های مجمع عمومی اتفاق نظر دارند».

این مطالب هنگامی گفته شد که هنوز فلسطین تحت قیمومت دولت انگلیس بود و هنگامی که این قیمومت خاتمه پذیرفت و تشکیل دولت یهود بر طبق راه حل ملل متحد در ۱۴ مه ۱۹۴۸ اعلام شد دول عربی بمنظور انهدام اسرائیل با پنج ارتش مختلف از همه سو بان حمله کردند. نماینده آمریکادر شورای امنیت عمل دول عربی را نقض آشکار قوانین بین‌المللی و بی اعتبار ساختن تصمیمات ملل متحد اعلام کرد و گروهی که نماینده شوروی در شورای امنیت اظهار داشت «شورای امنیت تقریباً همه روزه اطلاعاتی دایر با اعمال یا مقاصد تجاوز کارانه دولی که در حوادث فلسطین شرکت کردند دریافت میکند» دول عربی مقاصد خود را پنهان نکردند و صریحاً هدف خود را که نابودی دولت اسرائیل باشد اعلام کردند، منتها اغلب بقصد خود که کشتار یهودیان بود نام «اعاده نظم و آرامش در فلسطین» نهادند. اما عزام پاشا دبیر کل جامعه عرب با صراحت و خشونت هدف این تهاجم را باین ترتیب اعلام کرد.

«این جنگ، جنگ انهدام و قتل عام عظیمی خواهد بود که از آن همچون قتل عام های مغول و جنگ های صلیبی یاد - خواهد شد.»

چنین بود نظر اعراب نسبت بموجودیت دولت اسرائیل و قرار سازمان ملل. دکتر محمود فوزی وزیر خارجه مصر در آن زمان اعلام کرد «از ماهها پیش آشکار شده است که تصمیم سال ۱۹۴۷ مجمع عمومی مرده است» ولی اکنون اجرای همین قرار «مرده» رابه اصرار می خواهند. اسرائیل میگوید که همانطور که در کفر فوزی گفته است این قرار مرده و دیگر وجود ندارد. در قرار سازمان ملل نوامبر ۱۹۴۷ و ظافعی بعهده ارکانهای سازمان ملل و همچنین بدولت انگلیس بعنوان قیم سابق گذاشته شده بود که هیچکدام از این وظائف انجام داده نشد و اسرائیل در مقابل تهاجم نظامی اعراب کاملاً تنها ماند. بنابراین قرار مذکور عملاً اجرا نشد و سازمان ملل نیز در تصمیم ۱۱ دسامبر ۱۹۴۸ عمداً بتصمیم نوامبر ۱۹۴۷ اشاره ای نکرد. باتوجه بمطالب فوق از نظر اسرائیل قرار سال ۱۹۴۷ بدلائل زیر بی اعتبار شده است.

- ۱ - نقض آن توسط حمله نظامی اعراب.
- ۲ - انکار اعتبار قانونی آن توسط اعراب.
- ۳ - خودداری انگلستان از اجرای آن.
- ۴ - خود داری ارکانهای سازمان ملل در ایفای سهم خود در احسرای آن.

- ۵ - خودداری مجمع عمومی درناتید آن در سال ۱۹۴۸.
- ۶ - اصرار مجمع عمومی در ۱۹۴۸ درباره يك سیاست جدید : تعیین مزایای جدید بوسیله مذاکره بدون اشاره بقرارسال ۱۹۴۷.
- ۷ - وجود قرارداد مشترك مخصوصه که توسط شورای امنیت تصدیق شده است.
- و قرار مجمع عمومی در ۱۱ دسامبر ۱۹۴۸ که بموجب آن طرفین باید مرزهای فعلی را حفظ کنند و هر تغییری در آن باید باموافقت آزادانه باشد.
- بنابر این استناد بقرار سازمان ملل در ۱۹۴۷ آنها از طرف اعراب که صریحا آنها رد کردند و با حمله دستجمعی با اسرائیل عملا نیز آنها را انکار کرده اند بی معنی است .

ولی يك موضوع مهم که در این ماجرا بکلی فراموش شده است اینست که قرار سال ۱۹۴۷ تنها عبارت از تقسیم خشک و خالی فلسطین نبوده است.

طبق این تصمیم پیش‌بینی و مقرر شده بود که دولت عربی فلسطین و دولت یهودی آن باید يك اتحادیه اقتصادی و گمرکی تشکیل دهند . طرح مشترك اقتصادی و طرح مشترك مبادلات خارجی و راه آهن و جاده ها و سرویس پستی مشترك و تعرفه گمرکی واحدی میبایست بوجود بیاید . بعبارت دیگر طبق تصمیم ملل متحد فلسطین میبایست بصورت فدراسیون عرب و یهود اداره شود .

اگر بنقشه تقسیم فلسطین نگاه کنیم بخوبی این مسئله را که راه حلی غیر از فدراسیون عرب و یهود در صورت تقسیم وجود نداشته است متوجه میشویم . دولت عربی فلسطین در این نقشه شامل سه قسمت کامل مجزا است . یکی منطقه غزه و ناحیه‌ای که در غرب قرار دارد و دیگری قسمتی در شمال در همسایگی لبنان و سومین قسمت که از همه بزرگتر است در شرق و همسایه ماوراء اردن آنروز . این سه قسمت هیچکدام با یکدیگر طبق این نقشه مرتبط نیست .

بنابر این خاک سابق فلسطین فقط بصورت فدراسیون میتواند اداره شود . بهر حال اکنون که از هر جهت قرار سال ۱۹۴۷ مرده است فقط تغییر در مرزها ممکن و آنها باید با توافق طرفین صورت گیرد .

آینده اسرائیل

اسرائیل تنها کشور در خاورمیانه است که بامترقی‌ترین دموکراسیهای جهان رقابت میکند در هیچ کدام از کشورهای همسایه او رژیم‌هایی که واقعا مسئول ملت باشد وجود ندارد .

اسرائیل تنها يك کشور خاورمیانه‌ای نیست بلکه مدیترانه‌ای نیز هست این کشور از راه مدیترانه با اروپا و از راه دریای سرخ با آفریقا و آسیا مرتبط است اسرائیل ظرفیت تکنیکی زیادی دارد و موقعیتش از این نظر سریعتر از کشورهای دیگر بهتر میشود زیرا مجبور نیست تمام کارشناسان را در کشور خود تربیت کند مهاجرین جدید احتیاج او را از این جهت تا حدود قابل ملاحظه‌ای برطرف میکنند .

اسرائیل امیدوار است که نفوذی بیش از مصر در قاره آفریقا پیدا کند ظرفیت صنعتی آنرا دارد و میتواند با آفریقا کارشناس بفرستد .

چندی پیش از طرف اسرائیل ۲۰ میلیون دلار اعتبار به غناداده شد . رابطه اسرائیل

چه از نظر اقتصادی وجه از نظر ایدئولوژیك با اروپا بسیار وسیع است ۸۰ درصد صادرات اسرائیل را اروپا جذب میکند *

اسرائیل کشور است جوان ، شاخه جوانی است که برتنه کهنسالی روئیده است از نظر سن افراد نیز اسرائیل کشور جوانان است *

۴۰ درصد از ساکنین آن کمتر از ۸ سال و ۲۰ درصد میان ۱۸ و ۳۰ سال دارند *

اسرائیل هم اکنون برنامه های وسیعی برای اسکان یهودیان در اسرائیل تنظیم کرده است *

پشتیبانان اسرائیل برای اجرای برنامه جلب مهاجرین و تکامل اقتصادی جامعه ، در درجه اول طبقه کارگر اسرائیل و کارگران یهود در سراسر جهان هستند *

صحیح است که سرمایه داران یهود مخصوصا در امریکا دولت اسرائیل را هم از لحاظ مادی و هم از لحاظ معنوی حمایت میکنند و این امر صرفا بعزت یهودی بودن آنهاست و الا نفع دیگری را از دولت سوسیالیست اسرائیل نمی توانند انتظار داشته باشند) اما بزرگترین پشتیبان اسرائیل نهضت کارگری در کشورهای دمکراتیک اروپا ، آمریکا و آسیاست *

از نظر مبارزین قدیمی نهضت انقلابی کارگری روشنفکری در کشورهای دمکراتیک حزب کارگر اسرائیل یکی از هم زمان قدیمی و ثابت قدم نهضت کارگری و سوسیالیسم دمکراتیک است *

تاکنون جنبش های ناسیونالیستی عرب نه فقط اسرائیل را درنگ نکرده اند بلکه از فهم نهضت کارگری اروپای غربی نیز عاجز مانده اند *

تا زمانی که آنها نهضت کارگری اروپا و دمکراسی غربی و در نتیجه اسرائیل را شناسند امید کمی برفع کینه های موجود میتوان داشت *

اگر کشورهای عربی سالیان دراز تحت تسلط امپراطوری عثمانی و امپریالیسم غرب بوده اند ملت یهود نیز در طی دوهزار سال شکنجه های بدتر از آنرا تحمل کرده و قربانیهای زیاده تری داده است *

چرا اینان که وجه اشتراك آنان باهم کم نیست بتوانند در ناحیه ای که دچار کم بود جمعیت است باهم زندگی کنند.

اگر صلح میان اعراب و اسرائیل برقرار شود یکی از بهترین و سودمندترین فدراسیون ها فدراسیون اعراب و اسرائیل خواهد بود ، و این چیزی است که اسرائیل در تحلیل نهائی با آن هم احتیاج و علاقه دارد *

عامل مذهب از نظر اسرائیل نقش مهمی بازی نمی کند * دولت سوسیالیست اسرائیل روی خوشی با افراطیان مذهبی نشان نداده و هرگز بر روی مذهب یهود تکیه نکرده است تکیه دولت و حزب کارگر اسرائیل بر روی تاریخ ملیت ، کارا کتر ، فرهنگ و آلهای بشری یهود است.

از نظر سیاسی! اسرائیل در کشمکش میان بلوک ها نه بی طرف است و نه جزء دسته بندیهای سیاسی * اسرائیل متمایل بطرفی است که در آن دمکراسی بیشتر و هوایی برای زیستن وجود دارد * بن گوریون در این باره مینویسد: « اسرائیل در تضادهای ایدئولوژیك

میان بلوک‌ها بی تفاوت نیست.

اسرائیل با هر نوع رژیم استبدادی یا دیکتاتوری که انسان را از آزادی و برابری در هر قیافه‌ای محروم کند مخالف است. ولی نظر با رزویش برای صلح و علاقه او نسبت به وضع Diaspora (نقاطی که یهودیان در آن پراکنده‌اند) می‌خواهد روابط عادی با همه کشور حاضر نظر از رژیم آنها داشته باشد و از لحاظ بین‌المللی از دوستی و برابری میان تمام ملل جهان پشتیبانی میکند. اسرائیل برای توسعه نفوذ خود باید عاملی در تقویت صلح جهانی باشد.

آینده خاورمیانه

خاورمیانه صرفاً يك «حوزه عربی» نیست. و بنابراین آینده‌عرب، آینده‌تمامی خاورمیانه نمی‌باشد. ولی تا آنجا که به حوزه عربی خاورمیانه مربوط است (و بیشک تأثیر زیادی در قسمت‌های غیرعربی آن نیز خواهد داشت) ادامه مناقشه جز مصیبت برای این ناحیه از جهان چیزی بیافزود.

این کشمکش تا کتون برای آزادی و دمکراسی جهان بسیار گران تمام شده فراموش نباید کرد که زاویه انحراف ناسیونالیسم مصر یا جمهوری متحده عرب که روز بروز وسیع‌تر می‌شود نه بر سر مسئله کانال سوئز بوده است و نه سد آسوان و مبارزه با امپریالیسم. بلکه در آغاز از دشمنی با اسرائیل شروع شده است طبیعتاً در این انحراف سهم اشتباه‌های دول غربی ناچیز نیست ولی اشتباه دول غربی را نباید با اشتباه بزرگتری پاسخ داده سیاست با اجبازی تفاوت دارد. حبیب بورقیه بعنوان رهبر تونس و یکی از بزرگترین نمایندگان ضد امپریالیست اعراب بمناسبت تعهد اخلاقی نسبت به ملیون الجزایر و نقشه‌هایش برای فدراسیون شمال اروپا و «آفریقا» از اشتباهات فرانسه بیش از عبدالناصر زبان دیده است معذراً او با فرانسه خیلی جدی قاطع روبرو می‌شود بدون اینکه پیوند خود را از سوسیالیسم دمکراتیک اروپا و دمکراسی غربی ببرد و بهوس معامله اسلحه و با قبول شورویها معامله «پرتقال» با شوروی بیفتد.

اکنون در میان ناسیونالیست‌های عرب وضعی بوجود آمده که از هر لحاظ زنگ خطری است، دولت شوروی بدون هیچ دلیل منطقی و بخلاف تمام رسوم موروثی سوسیالیستی صرفاً برای اینکه اعراب را بجانب خود بکشد با اسرائیل دشمنی میکند. از نظر اصولی که يك دولت میتواند برای دفاع از ایدئولوژی یا استقلال خود وضع کند هیچ مجوزی برای حمله شوروی با اسرائیل وجود ندارد و دولت اسرائیل جز هیچ کدام از پیمان‌های نظامی نیست که شوروی بتواند آن پیمان را تجاوز کارانه بنامد از نظر سیاسی در داخل اسرائیل کمونیستها آزادی عمل کامل دارند و حتی نمایندگان کمونیست در پارلمان اسرائیل عضویت دارند.

در حالی که در جمهوری متحده عرب عبدالناصر آنها را بزندان می‌اندازد از نظر شکل حکومت، اسرائیل حکومتی است دمکراسی، بآن نمیتوان وصله دیکتاتوری بچسباند. علاوه بر آن دولت اسرائیل يك دولت سوسیالیست است و از ملی کردن صنایع و سپردن کار بدست کارگران حمایت میکند باین ترتیب دولت شوروی از نظر اصولی که بآن تظاهر میکند هیچ دلیلی برای شمشیر کشیدن بروی اسرائیل ندارد معلوم نیست اسرائیل با وضعی که شرح آن گذشت چرا و چگونه «عامل امپریالیسم آمریکا»

میتواند باشد.

شوروی که خود را در صحنه بین‌المللی طرفدار همزیستی مسالمت‌آمیز معرفی می‌کند اکنون تبدیل به بزرگترین دشمن همزیستی اعراب و اسرائیل شده است. در دنیای آشفته ناسیونالیسم عرب برای تشخیص يك نفر کمونیست از يك ناسیونالیست ملاکهای تازه‌ای غیر از آنچه تا کنون مرسوم بوده لازم است. هیچ کمونیستی در این منطقه از انقلاب پرولتاریائی و جامعهٔ سوسیالیست عرب و شعارهای دیگری که مرسوم آنهاست صحبت نمیکند و يك ناسیونالیست عرب و طرفدار عبدالناصر و دشمن اسرائیل است.

ناسیونالیست‌های عرب بعکس دائما از «کمک‌های برادرانه اتحاد شوروی» و «سیمای کریمه امپریالیسم» و «جهان‌خواران و مداخله‌جویان» صحبت میکنند. حقیقتا که نقش‌آغوش شده است. و در واقع از دنیائی که افسران متعصب و وطن‌پرست ولی بدون ایدئولوژی و برنامه بر آن حکومت میکنند بزحمت می‌توان انتظار دیگری داشت.

تفنگ‌نست بغرب و هر آنچه که «غربی» است آن چنان در میان ناسیونالیستها عرب ریشه دوانده است که اگر در روش خود تجدید نظر نکنند آینده را بطور قطع باخته‌اند. این امید وجود دارد که تأثیر رهبران اردگاه سوم بر زمامداران ناسیونالیست عرب - با همه نوسانهائی که خودشان دارند - تأثیری مثبت باشد. این امید وجود دارد ولی اکنون بسیار ضعیف است.

هنوز برای ناسیونالیسم عرب راه بازگشت باز است و شاید دنیای غرب که سابقا «طرفداری» اعراب را میخواست اکنون در ازای «بیطرفی» واقعی آنان - نه آن‌طوری که شورویها خریدار آنند - بیش از هر زمان حاضر بگذشت باشد. اگر این فرصت طلایی از دست برود حداقل زبان آن کنار گذاشتن نقشه‌های عمرانی هم از طرف اعراب و هم از جانب اسرائیل بخاطر خرید اسلحه و تشدید مسابقه تسلیحاتی برای جنگی خواهد بود که شاید هرگز بوقوع نپیوندد.

منوچهر صفا

کار مطابق نقشه - برنامه

سازمان برنامه

عصر ما را عصر انرژی هسته ای و عصر فضا نامیده اند . شاید مناسبتر از اسامی مذکور و مشابه «عصر کار مطابق نقشه» باشد زیرا تمام موفقیت های عصر حاضر و از جمله رشد و تکامل استفاده از انرژی اتمی و تسخیر فضا همه مرهون کار مطابق نقشه است . تا جیک اول جهانی اداره کردن جامعه های انسانی تخصص لازم نداشت و هیچ نقشه جامعی برای ترقی و تکامل مجموعه یک جامعه و مطابق عقل کردن (راسیونالیزاسیون) مجموعه اقتصاد و صنعت و علوم ، وجود نداشت

مساعی دانشمندان و پیشه وران و سازمان دهندگان و اداره کنندگان مشتت و متفرق ، احیاناً در جهات مختلف و متضاد عمل میکردند .

کار مطابق نقشه مندرجاً صرفه جوئی در انرژی های اجتماعی بوجود آورد و مجموعه یک جامعه را مانند یک ساعت و یا یک کارخانه منظم برای هدف واحد سازمان داد . تمام ترقیات محیر العقول و شبیه معجزه عصر ما از کار مطابق نقشه سر چشمه گرفته است .

در کشور ما آنچه می تواند ادعای کار مطابق نقشه را بکند آن چیز نیست که بنام برنامه هفت ساله معروف است و همچنین سازمان برنامه است که باید آن نقشه ها را بمورد اجرا بگذارد .

اگر خوب توجه شود نه برنامه هفت ساله و اما کار مطابق نقشه است و سازمان برنامه مانده «سازمان» است و نه «برنامه» . این اظهار نظر را نباید بمنزله تأثیر انتقادات وسیع و دنباله داری فرض کرد که در باره سازمان برنامه و مدیریت آن بعمل می آید زیرا آنطوریکه در ضمن این مطالعه معلوم خواهد شد ما سازمان برنامه را تنها نقطه و یا مهم ترین اداره میدانیم که در آنجا کار مثبتی انجام می شود و عقیده داریم که قسمت اعظم انتقادات پرسروصدائی که در باره سازمان برنامه و مدیریت آن بعمل آمده و می آید ، یا از لحاظ منفی بافی و بدبینی اصولی است که متأسفانه به جامعه ما بمناسباتی حکمفرمائی می کشد و یا درست ناشی از اینست که مدیریت سازمان برنامه زیر نفوذ منتقدین نمی رود و بنا بر این ایشگونه انتقادات درست بجهت مثبت سازمان برنامه بعمل می آید .

بسیار سعی و کوشش برای رفع سوء تفاهمی که ممکن است بوجود آید بشرح این نکته می پردازیم که چرا کار سازمان برنامه منطبق با کار مطابق نقشه که معمول عصر حاضر گردیده نمیباشد .

هدف کار مطابق نقشه‌های چندساله:

کار مطابق نقشه آنطوری که در عصر حاضر رسم شده ابتدا پس از انقلاب اکبر در شوروی شروع شده پس از آن در آلمان و کمونیست در ایتالیا و در زمان جنگ برای تجهیز تمام مساعی در اغلب کشورهای متمدن و متمدن موقت ساخته مساعی جنگی و پس از جنگ دوم جهانی تقریباً در همه جا رسم و معمول گردیده است.

در کشورهای متمدن و برخی از کشورهای عقب مانده و یا توسعه نیافته یک هدف مشخص و معینی برای کار مطابق نقشه و برنامه اجرای آن وجود داشته و به همین مناسبت نتایج مطلوب و احیاناً معجز آسا گرفته شده است.

مثلاً در روسیه شوروی و کشورهای جزء اتحاد جماهیر شوروی ابتدا یک انقلاب سیاسی ساختمان (Structure) جامعه را عوض کرد یعنی در شهرها سرمایه داری خصوصی را که که تازه در حال رشد و تکامل بود ملی یعنی دولتی کرد و در دهات نیز ساختمان فئودال جامعه را درهم ریخت.

پس از آن کار مطابق نقشه نسبتاً آسان بود. هدف آنها پس از تغییر و تحول رژیم عقب مانده بیک رژیم تولیدی مدرن، عبارت از صنعتی کردن کشور بود. آنها بار فاه اجتماعی و بهبود حال طبقه کارگر و غیر آن کاری نداشتند و آنطوری که خودشان اعلام کردند هدفشان این بود که نسل‌های حاضر فداکاری برای نسل‌های آینده کنند و باین ترتیب با دادن قربانیها و قیمت گزافی در ضمن چند نقشه ۵ ساله، در کشورهایی که حتی الفبا نداشتند، توانستند در مدت سی تا چهل سال، کاری را انجام دهند که بدون کار مطابق نقشه، در مدت دو قرن امکان ناپذیر بود. چنانکه مقایسه تکامل صنعتی اروپا و مدت لازم برای آن با مدت ۳۰ تا ۴۰ سال که شوروی‌ها برای اینکار مصرف کردند این ادعا را ثابت میکند.

هر چند این قسمت از هدف شوروی‌ها که توأم با تفوق صنعتی تمام جهان را در زیر سلطه خود در آورند و لحاظاً کاملاً مطرود است، اما این هدف نامشروع از اهمیت راه‌های فنی و علمی که آنها در سازمان دادن جامعه مدرن و کار مطابق نقشه بکار برده اند چیزی نمی‌کاهد.

همانطور که حتی کشورهای متمدن جهان امروز راه و رسم کار مطابق نقشه شوروی‌ها را مطالعه کرده و تاحدی که لازم و ضروری باشد از آن تجربیات استفاده می‌کنند.

در کشورهای متمدن از نوع امریکا و انگلستان و فرانسه و آلمان و غیره که ساختمان فئودال جامعه از مدت‌ها پیش و از گون شده بود احتیاجی بیک انقلاب پیدا نشد و بخلاف انتظار کمونیست‌ها کمتر در امریکا و بیشتر در کشورهای صنعتی اروپا یک رژیم مختلط سرمایه داری خصوصی توأم با صنایع ناسیونالیزه یا دولتی بوجود آمد که در چارچوب آن رژیم مختلط امکان کار مطابق نقشه بوجود آمد.

هدف نقشه و برنامه‌های انگلستان و فرانسه بالا بردن سطح تولید و ازدیاد صادرات بود، که بمناسبت از دست دادن سرمایه‌هایی که در مستعمرات و غیر آن داشتند و در زمان جنگ مصرف کرده بودند، بتوانند وارد کردن مواد خام و یا کالاهای کشاورزی را ادامه داده و دولت رفاه اجتماعی بوجود آورند. هدف آنان مشخص بود.

و به همین مناسبت نقشه‌ها و برنامه‌ها منطبق با آن هدف‌ها بوجود آمد.

هدف برنامه‌های هفت ساله و سازمان برنامه در ایران :

این هدف فعلاً چیست و چه باید باشد ؟ بنظر می‌رسد که تدوین کنندگان برنامه‌های هفت ساله اصولاً هدف مشخص نداشتند . منظور امریکائی‌هایی که مشوق آن بودند بهبود نسبی وضع زندگی برای امکان مبارزه با کمونیسم و از لحاظ بعضی از ایرانی‌های با حسن نیت بطور ساده و سطحی ایجاد رفاه نسبی اجتماعی و هدف عده دیگر بدست آوردن اعتبارات و قرضه‌ها و حیثیومیل کردن آنها .

حسن نیت و نیک نفسی ساده و انسان دوستانه برای ایجاد رفاه اجتماعی نمیتواند هدف مشخصی باشد . باید معلوم داشت که این رفاه اجتماعی چگونه و با چه رژیم و یا دگرترین اجتماعی امکان‌پذیر است .

هدف کار مطابق نقشه و برنامه و اجرای آن در کشورهای مرفی و عقب مانده باهم متفاوت است . زیرا در آن کشورها رژیم فئودالی و سلسله مراتب ناشی از آن که مانعی در مقابل تولید فراوان است از بین رفته است و در کشورهایی از نوع انگلستان قسط لازم بود که کار مطابق نقشه علاوه بر ازدیاد تولید و صادرات توجه لازم و کافی نیز به توزیع صحیح و عادلانه بکند .

در حالیکه در کشورهای عقب مانده از نوع ایران هدف کار مطابق نقشه اولاً باید تهیه زمینه و چارچوبی باشد که در ضمن آن ازدیاد تولید امکان‌پذیر باشد و موانع ازدیاد تولید که ساختمان فئودال جامعه است از بین برود و ثانیاً کار مطابق نقشه و عمران و آبادی نوعی باشد که توزیع صحیح و عادلانه را امکان‌پذیر کند .

مثلاً در هند که نمی‌خواهند خشونت انقلاب اکتبر را تقلید کنند تبدیل کردن جامعه پوسیده فئودال به جامعه مدرن که بتواند کار مطابق نقشه انجام دهد بطور تدریجی عملی شد که حد اکثر در مدت زندگی یک نسل آثار فئودالیسم و سلسله مراتب توأم با آن بکلی نابود گردد .

در هند هدف مشخص دولت و کار مطابق نقشه او پس از آزادی از قید بیگانه اجازه داده است که از نقشه‌های ۵ ساله نتایج کملاً مطلوب گرفته شود . هندوینا کملاً باین حقیقت توجه داشتند که با حفظ رژیم قدیم نمیتوان صنعت جدید و کشاورزی مدرن و بالاخره عدالت اجتماعی بوجود آورد ، هر چند روش آنها معتدل و انسانی است اما هدفشان کملاً مشخص و انقلابی است . آنها بدون اینکه بوسائل غیر انسانی متوسل شوند به هدف انقلابی شان همواره وفادار ماندند .

مطالعه اوضاع کنونی دنیا و تحولات تاریخی دوترن اخیر بخوبی نشان میدهد که بدون یک رفورم کشاورزی جدی اجرای موفقیت آمیز هیچ برنامه و نقشه امکان پذیر نیست . اگر منظور از نقشه و برنامه بالا بردن سطح تولید و بالاخره ایجاد رفاه اجتماعی است باید دید آیا باین برنامه‌های هفت ساله و سازمان برنامه و موسسات مشابه چه نتیجه گرفته ایم و یا می‌توانیم بگیریم .

اگر سرمایه گذاری در کشاورزی در رژیم حاضر بدون اجرای رفورم اساسی بعمل آید ، در دهات و روستاهائی که متعلق به مالکین است این سرمایه گذاری چه نتیجه خواهد داد ؟ پر واضح

است که این سرمایه‌ها در صورتیکه سلسله مراتب قوودال، از متنفذین مرکز گرفته تا فرماندار و بخشدار و کدخدایان دارم اجازه دهند که اصلاً برنامه‌ای اجرا شود، بالاخره بنفع مالک ده، ومن تبع او خواهد بود آنها یا این سرمایه‌ها را تصاحب وحیف و میل خواهند کرد و یا فوائد حاصل از آنها به نفع خود متمرکز خواهند ساخت آنها هرگز اجازه نخواهند داد که رعایا جان بگیرند و موقعیت آنها را در خطر اندازند. علاوه بر این امروز برای تمام اداره کنندگان و مدیران جامعه روشن شده است که بدون همکاری صمیمانه توده مردم هیچ نقشه عمومی اجرا نمی‌شود. دهقانان در ضمن آزمایش قرون عادی پیدا کرده‌اند که نیست بهر اقدام تازه سوغتن دارند و می‌دانند که زحمت اجرا از او وسود حاصل از دیگران است.

مادامیکه يك تحول اساسی پیدا نشود و دهقانان ایمان باین اصل پیدا نکنند که از نتیجه زحمت خودشان فقط خودشان برخوردار خواهند بود هرگز همکاری صمیمانه برای اجرای نقشه‌ها و برنامه‌ها نخواهند کرد. عده از سازمانهای مختلف که از اعتبارات ناچیز سازمان برنامه برای عمران و آبادی دهات استفاده می‌کنند بمناسبتی که در بالا ذکر شد آزمایشهای خود را یا در دهات خالصه و یا خرده مالک و یا در روستاهای املاک سلطنتی که تقسیم شده اجرا میکنند.

کارکنان بنگاه عمران و بانک عمرانی و مدیران و کارمندان شرکت‌های تعاونی که بادهقانان سروکار دارند و همچنین سایر موسسات و وزارتخانه‌ها که از لحاظ بهداشت و فرهنگ و یا مبارزه با مالاریا و توزیع کود شیمیائی و غیره بازوستانهای ملاکین سروکار دارند بطور وضوح متوجه هستند که رژیم مالکیت کنونی و سلسله مراتب مربوط بدان از بزرگترین موانع در مقابل اجرای نقشه‌ها و مدرن ساختن وضع تولید می‌باشند. اشخاصی که با این ادارات سروکار دارند خوب می‌دانند که امروز دو صف از کارمندان دولت در مقابل هم صف آرایی کرده‌اند اولاً صف مهندسين و کارشناسان مربوط بدارد بهداشت و بنگاه عمران و بانک عمران و یا ماموران روشنفکر سازمان برنامه و موسسات نوین کشاورزی هستند که دارای معلومات کم و بیش و هدفهای اجتماعی و عمرانی می‌باشند در مقابل این صف روشنفکر که حامل نقشه و برنامه‌اند عده‌ای از مأموران کهنه کار دولت که بنظر ما سلسله مراتب رژیم قوودال را تشکیل می‌دهند وجود دارند که ملاکین و متنفذین در راس اینها قرار دارند. این صف کارمندان کهنه پرست که متکی بر رسوم و آداب دیرین قرون وسطائی هستند و اغلب از حقوق و عایدی مشروعی نیز برخوردار نمی‌باشند رادع و مانعی در مقابل آن عده از کارشناسان و کارمندان روشنفکرند که حامل نقشه و برنامه‌ای هر چند مهم و نا ساه می‌باشند.

باملاحظه و در نظر گرفتن اوضاعی که مختصر اشاره بآن شد معلوم می‌شود در صورتیکه سرمایه و نقشه لازم و کافی برای کشاورزی که فصلی از فصول چهار گانه نقشه هفتساله است، در دست داشتیم باز هم با وضع موجود اجرای آن غیر ممکن می‌بود. بنا بر این هر نقشه مالی در درجه اول هدفش باید تهیه زمینه مساعد برای - ازدیاد تولید کشاورزی باشد و این بدون رفوم ارضی که برنامه هفتساله بکلی ندیده گرفته، غیر ممکن است.

مثلا درسد سازیهای مهمی که در حال اجراست باید دید مخارج و سرمایه این سدها را که میپردازد و چه اشخاصی از آن منتفع خواهند شد. پر واضح است که امروز یا فردا نسل حاضر و یا نسلهای آینده مخارج این سدهای عظیم را خواهند پرداخت در صورتیکه ملاکین بزرگ زمینهای دهات و یا شهرها از این سد و برکات آن منتفع خواهند شد و این نقشه و برنامه عوض اینکه اختلاف طبقاتی را تعدیل کند موجب تمرکز بیشتر سرمایه و توزیع غیر عادلانه ثروت میگردد و این منافی با ایجاد رفاه اجتماعی برای عموم است.

میگویند ما سد را میسازیم و پس از آن از زمین هائیکه مشروب میشود پول میگیریم اما درسد کوهرنگ آزمایش نشان داد که عملا پول گرفتن امکان پذیر نگرديد همین آزمایش نشان میدهد که اجرای نقشه عمرانی اگر مسبوق بیک رفورم ارضی اساسی نباشد موجب شدت اختلاف طبقاتی میشود.

در برنامه فرانسه صریحا یکی از هدف هامدرن کردن وسائل و تجهیزات تولید است آیا با وسائل قرون وسطائی چگونه میتوان نقشه نیمه دوم قرن حاضر را اجرا کرد؟ در کار مطابق نقشه باید ظرفیت کلی یک جامعه اعم از جنبه صنعتی و کشاورزی در نظر گرفته شود و برای مجموع آن پروگرام مشخص معلوم شود و با اعداد و آحاد صنعتی مقادیر تولید و نحوه توزیع و صدور و غیره تعیین گردد. پر واضح است در صورتیکه ظرفیت صنعتی و کشاورزی جامعه از روی مطالعه در نظر گرفته شود هرگز لزومی پیدا نخواهد شد که دائما اصول نقشه تغییر کند. برای نشان دادن اینکه برنامه هفت ساله بمعنی امروزی آن کار مطابق نقشه نیست بدو مورد نیز اشاره میکنیم:

برنامه هفت ساله چهار فصل داشت که عبارت از امور اجتماعی و صنایع و معادن و کشاورزی و آبیاری و بالاخره ارتباطات و مخابرات بود. وقتی آقایان لیلیان تال و کلاپ با ایران آمدند در ضمن مسافرت در خوزستان پیشنهاداتی کردند فوراً وبدون دقت و مطالعه زیاد فصلی بفصول چهار گانه نقشه افزوده شد که، عمران خوزستان باشد. به مناسبت این تغییر در سال ۳۷ در حدود نصف بودجه سازمان صرف این فصل عمران خوزستان می شود که پیش بینی شده بود و این خود بهترین دلیل است که از اول برنامه خوب مطالعه نشده.

در صورتیکه برنامه هفت ساله بمعنی امروزی نقشه بود میبایست از همان اول عمران خوزستان و اینکه اعتبارات آن از کجاست بهیچ وجه در نظر گرفته میشد. پر واضح است که با نقشه فعلی در ضمن مسافرت بسایر نقاط کشور و ورود صاحبان صنایع دیگر ممکن است باز تغییرات مهم دیگری در برنامه داده شود.

فقط یک سؤال و جواب شفاهی فی المجلس و خیلی سطحی کافی بود که تولید کارخانجات ذوب آهن از ۹۰ هزار تن پیش بینی شده در برنامه به ۲۰۰ هزار تن بالغ گردد.

در صورتیکه واقعا نقشه مطالعه شده ای وجود داشت نمیبایست با این سهولت و در نتیجه خوش صحبتی فی المجلس تولید بزرگترین واحد صنعت دوقابل گردد و یا از اول بدون مطالعه تصفیه شده باشد.

برنامه هفت ساله حاضر ما از قرار معلوم از طرف عده ای افراد با حسن نیت، بدون

در نظر گرفتن اصول جامعه شناسی وبدون مطالعه کافی در حدود وثقور کشور و بدون مراجعه لازم و کافی به سازمانهای پائین وبدون توجه بظرفیت مجموع نواحی و شهرستانها بطور مشمت ومنفرد برای ایجاد آحاد صنعتی ووسائل کشاورزی در نظر گرفته شده که بتیان با این اقدامات متفرق وبدون تمرکز دادن کامل تمام موسسات اقتصادی در چارچوب این نقشه وهم آهنگ کردن کلیه آن دستگاههای اقتصادی واداری واجتماعی، سطح زندگی را بلکه بتوان تا حدودی بالا برد.

باین دلائل ماعقیده داریم که این برنامه هفت ساله بمعنی امروزی آن اصلا نقشه نیست.

خدمات مثبت سازمان برنامه

ما ابتدا در نظر داشتیم که بدون توجه به اشخاص و افراد بطور واقع بینانه در اطراف سازمان برنامه ونقشه آن جهات مثبت ومنفی را مورد توجه قرار دهیم اما در ضمن بحث با اشخاص صاحب نظر روارد معلوم شد که وضعیت سازمان برنامه فعلا باشخص آقای ابتهاج وحدتی پیدا کرده است گرچه این موضوع خود حاکی از يك نقص بزرگ است اما واقعیتی است.

بنظر ماحملاتی که عموما به شخص آقای ابتهاج وسازمان برنامه که زیر نظر ایشان است می شود اغلب بآن شکل غیر وارد است.

اغلب این حملات نه برای خاطر نواقص بلکه بیشتر برای خاطر جهات مثبت سازمان و آقای ابتهاج است که باندازه سایر موسسات زیر نفوذ متنفذین نمیروند. صرف نظر از این حملات مغرضانه عده دیگری که آنها را «افکار عمومی» مینامند یا از روی منفی بافی ویاس وبدبینی ویابمناسبت عدم رضایت کلی که از اوضاع دارند نمیتوانند باور کنند که یکی از ارکان این هیئت حاکمه حتی جزئی ترین کار مثبتی انجام دهد اینست که سازمان برنامه ومدير آنرا احیانا آت بیکانه دانسته ومیگویند این موسسه برای حیف و میل کردن وجوه حاصله از نفت است.

بنظر ما اینگونه انتقادات بکلی ناصحیح وبواقعیات وفق نمیدهد. از زمانیکه آقای ابتهاج در بانک ملی خدمت میکردند ایشان بر خودرهائی باحزب توده داشتند ومناصفانه در کشور ما درس آزادیخواهی را خیلی هادر مکتب حزب توده خوانده اند واز آن زمان «افکار عمومی» بر علیه ابتهاج شورانده شد وحتى نسبت های ناروائی بایشان داده شد در حالیکه ما اطلاع مشخص داریم که مثلا ایشان در موضوع لغو امتیاز اسکناس و اقداماتی که منجر به برچیدن

بساط بانک شاهی گردید بزرگترین سهم را داشته اند. حتی هیئت وزراء وقت باحزب و باعقیده نداشته است که پیشنهادات آقای ابتهاج را عملی کند با فشاری واصرار آقای ابتهاج که منجر بش ضعف ایشان در جلسه هیئت وزراء می شود موجب تصویب پیشنهاداتی می شود که منجر بخرامه دادن بفعالیات بانک شاهی میگردد.

سابقا ما در مجله علم وزندگی درباره اوضاع بانک ملی و خدمات آقای ابتهاج شمه ای بقلم یکی از افسران پاك وبی آلاش بانک منتشر ساختیم. خیلی از انتقادات وبخصوص آتسمت که حاکی از اینست که گویا عمدا پولهای سازمان برنامه به این ویان کشور خارجی پرداخته میشود بکلی غیروارد است. مثلا در مورد سد کرج ملاحظه شد که مدیریت سازمان از يك شرکت فرانسوی بر علیه شرکت امریکائی جانبداری کرد وبالاخره يك

شرکت متخصص آمریکائی نیز حق را تاحدودی بطراح شرکت فرانسوی داد و معلوم شد که عرض سد کرج آنطوریکه شرکت آمریکائی اولی در نظر داشت نمیبایست آنقدر عرضی باشد.

آنهاییکه می گویند ارزما درسازمان برنامه باین ویا آن کشور تحویل می شود معلوم نیست که اگر این ارزشها برای کارهای تولیدی ویا عمرانی سرمایه گذاری نشود پس ذخیره کردن آنها چه معنی دارد وظیفه سازمان برنامه خرج کردن پول برای کارهای عمرانی وسرمایه گذاری برای کارهای تولیدی است وبر واضح است که این خرید ها باید از آنهایی بعمل آید که یامشتری نفت ایران هستند ویا آنهاییکه درعین حال قرضه به ایران میدهند. نمیتوان از امریکا قرضه گرفت و از شوروی مثلا کالای خرید. وقتیکه بنابود شش هزار کیلومتر راه سازی شود گفتند این فائده ندارد زیرا جاده ها استراژیست است و قتی ساخته نشد آنها بازهم خیانت دانستند. درحالیکه این قراردادها در حال در زمانی منعقد شده بود که مدیریت فعلی هنوز سرکار نبود. انتقاداتی که از لحاظ جان مولم و غیران وارد است مباحث خواهیم کرد. اما آنهاییکه مهندس مشاور و مقاطعه کاران خارج را بمناسبت وجود مهندسین ایرانی زائد می داند در اشتباه هستند در ترکیه و در خود ایران بمناسبت فقدان مطالعات دقیق توسط مهندسین مشاور اشتباهات و زیان های بزرگی عاید شد که مطالعات دقیق را بوسیله اهل فن الزام آور می کند. صرفه جوئی همواره در کم خرج کردن نیست بلکه در خوب خرج کردن است ثابت شده است که صرفه جوئی فنی که لازمه اش مطالعات عمیق ودقیق و پرخرج است خیلی بصره نزدیکتر است تا صرفه جوئی بانکی که ناشی از خسست است.

ما پیش از اینکه انتقادات اشخاص وارد و اهل فن را در اینجا تشریح کنیم لازم میدانیم که فهرست و ارز کارهای مثبت سازمان برنامه ذکر می کنیم:

در موضوع تولید سیمان و قیمت آن سازمان برنامه خوب کار کرده و پر واضح است که قیمت نازل سیمان تاثیر خود را در آبادی و عمران خواهد گذارد. کارخانه سیمان منجیل (لوشان) کارخانه سیمان درود از کارهای مثبت این دوره است تکمیل کار کارخانه های قند قسا و تربت حیدریه و چناران و تصفیه نیشکر خوزستان که در حال مطالعه است اما از قرار معلوم قیمت آن گرا تر تمام میشود قابل ذکر است.

در صنعت نساجی اتمام چیت سازی تهران بزرگترین صنعت نساجی ایران را بوجود خواهد آورد و همچنین توسعه اصلاح کارخانه نساجی شاهی. درباره صنایع شیمیائی نیز اقداماتی شده کارخانه زیتون رودبار سفارش داده شده و کارخانه کود شیمیائی خوزستان که از گازهای نفت استفاده خواهد شد و مواد پلاستیک ساخته می شود. چند کارخانه تهیه وبسته بندی خرما و کنسرو سازی قابل ذکر است. سدهای کرج و سفید رود که هر کدام در حدود ۵۰۰ میلیون تومان خرج خواهند داشت و در حدود ۴۰۰ میلیون تومان نیز برای شبکه آبیاری سفیدرود مصرف خواهد شد و همچنین سد دز که در حدود ۵۰۰ میلیون تومان خرج خواهد داشت هر چند ممکن است مسرود انتقاداتی باشد. اما در حال هزاران هزار هکتار زمین را آبیاری کرده و مراکز بزرگ بوجود خواهند آورد. درباره ذوب آهن کارهایی انجام گرفته که قابل ملاحظه است.

ساختمان بندر خرمشهر و شاپور و بندری که در نزدیك بندر عباس ساخته می شود از کارهای مثبت سازمان است .

در اینجا از اعتباراتی که در وزارت خانه های یست و تلگراف و کشاورزی و فرهنگ و وزارت راه و غیره مصرف شده بحثی به میان نمی آوریم . در هر حال اگر کاری مثبت در این کشور انجام می گیرد اکثرا بوسیله سازمان برنامه و یا بوسیله راهنمائی فنی این سازمان است .

مطالعات اساسی توسط مهندسين مشاور لازم است اما تا چه حد ؟

در عصر حاضر اداره کردن جامعه يك مسئله علمی و فنی است . کارشناس نقش بزرگتر از سیاستمدار دارد . باشعارهای سیاسی و دموکراسیونها و متمدنک ها می توان رژیم را ساقط کرد اما نمیتوان يك رژیم مثبت و منطبق با اوضاع زمان جانشین آن ساخت . مطالعات اجتماعی اقتصادی و بالاخره فنی توسط کارشناسان و مهندسين مشاور لازم و ضروری است اما مدت و خرج لازم برای اینکار و حدود آن مشخص است هر چند برای کشورهای عقب مانده ممکن است گرانتر تمام شود . مثلاً برای کارخانه های نساجی مخارج مطالعات را در حدود ده درصد کل مخارج تعیین کرده اند . اخیراً در فرانسه يك موسسه ذوب آهن تاسیس شد که از روز شروع مطالعه تا روز بهره برداری ۲ سال و ۴ ماه طول کشید . حالا که ضرورت مطالعه و مخارج آن و طول زمان را تأیید کردیم ببینیم در سازمان برنامه این مطالعات از لحاظ زمان و چند درصد مخارج در حدود لازم و ضروری است و آیا از این مطالعات نتایج کافی که انتظار می رفت گرفته شده است یا نه ؟

درباره ذوب آهن صرف نظر از اینکه از دوران پیش از جنگ مطالعه شروع شده هنوز هم ادامه دارد . همین کارخانه کروپ آلمانی در دوره اعلیحضرت فقید هم مطالعه کرده و ذخیره ذغال را برای تهیه کوك کافی دانسته و در دوره اخیر باز هم در اواخر سال ۳۵ مقدار آنرا کافی دانستند و مجله معدن در سه سال پیش ذخیره آهن را نیز در نتیجه مطالعه اهل فن کافی دانسته . معلوم نیست چرا در این مورد پس از اینکه مدت اقدام لازم بعمل نیامده است در حالیکه در فرانسه از شروع مطالعه تا بهره برداری ۲۸ ماه فرصت لازم بوده ، با وجود اینکه مخارج و هیئت های مختلف و متفاوت از هر ملیت چرا این کار اساسی شروع نشده و با وجود اینکه مطالعه چرا یک دفعه و در يك جلسه بدون مطالعه اساسی مقدار تولید دو برابر می شود . آیا پس از اینکه مطالعه معلوم شده است که فولاد و آهن بچه قیمت تمام خواهد شد آیا معلوم شده است که این موسسه بطور اقتصادی کار خواهد کرد یا نه ؟ تاحدودی که ما اطلاع داریم با وجود این مدت دراز و اینکه مخارج جـ و اب این سوالات هنوز روشن نشده .

حقیقت اینست که مطالعات متفرق و درهم برهم با مخارج زیاد و بدون راندمان بعمل می آید . مثلاً درباره ذوب آهن اول با کروپ کار می کردیم بعد يك موسسه امریکائی آمد از کروپ صرف نظر شد اما این موسسه امریکائی نیز سرمایه کافی نداشت دوباره با کروپ ارتباط حاصل شد وقتی از آنها خواستند که شرکت کنند حاضر شدند بیست درصد سرمایه شرکت کنند اما از طرف دیگر قیمت ها را در همان حدود بالا بردند . اگر این مطالعات واقعاً صحیح بوده چرا ایجاد کارخانه اینکه طول میکشد و اقدام نمیشود ، چرا مقدار تولید ، قیمت و اینکه از لحاظ اقتصادی بصرفه خواهد بود یا نه تعیین نمیشود ، آیا اینها

مطالعات مطابق نقشه است یا بی نقشه گئی و هرج و مرج و ابهام کامل؟ در سخنرانی حزب مردم مدیریت کل سازمان اظهار شد که برای سد سفیدرود در حدود ۱۵۳ میلیون تومان پیش بینی شده بود در حالیکه هزینه واقعی ۴۱۴ میلیون تومان می شود در صورتیکه برای شبکه آبیاری اسلافکری نکرده بودند و این کار در حدود ۵۰۰ میلیون تومان اضافه خرج دارد. آقای ابتهاج علنا اینطور فرمودند:

«باور کنید هیچکس بخودش زحمت نداده بود که حتی فکرش را هم بکند؟ واقعا جای بسی تعجب است اینهمه مطالعات کمر شکن برای تهیه برنامه هفت ساله و بالاخره مهندسین مشاور که اسما و اوزده درصد و پورساتاژ می گیرند ولی عملا ۲۰ درصد مخارج با آنها تعلق می گیرد معذرت مخارج واقعی سفیدرود نه برابر بیشتر می شود ۰ سد سفیدرود مطابق پیش بینی که شده و امیدواریم این پیش بینی از نوع مربوط به مخارج نباشد در حدود ۶۰ هزار هکتار زمین را آبیاری کرده و در حدود ۳۰۰ میلیون کیلووات برق در سال خواهد داد آیا با این وضع هیچ مطالعه شده است که اگر حق تقدم به کارخانه ذوب آهن داده میشد و با ۸۵۰ میلیون تومان این صنعت دو جود می آمد نفع کشور و عامه بود؟ مطابق سخنرانی مذکور آقای ابتهاج هزینه پیش بینی شده برای ذوب آهن در حدود ۲۰۰ میلیون بوده و مخارج واقعی ۸۵۰ میلیون تومان!

اگر واقعا تدوین کنندگان برنامه و بعدها مهندسین مشاور مطالعه صحیح کرده بودند چرا مخارج دو مقابل یا کمتر و بیشتر گردید و اگر مطالعه صحیح نکرده بودند پس فایده مطالعه با این خرج کمر شکن چیست؟

سد سفیدرود امی سازند و در آخر کار تازه متوجه می شوند که علاوه بر سد شبکه آبیاری نیز لازم است ۵۰۰ میلیون خرج دارد که پیش بینی نشده پس این چگونه برنامه ای است و چه مطالعه ایست! اگر کارشناسان اولی و مهندسین مشاور بعدی نمودند و مطالعه ای بعمل نمی آمد نتیجه غیر از این می شد که هست؟

یکی از علل مهم پیش آمدهای سوء در کار مهندسین مشاور یا پیمانکاران خارجی اینست که آنها اکیپ های صلاحیت دار بایران اعزام نمیکنند زیرا خودشان از لحاظ کار - شناس در مضیقه هستند.

این مطلب امروز روشن شده است که شورویها بمناسبت هدفهای توسعه طلبانه سیاسی که دارند کادرفنی باصلاحیت بمقدار زیاد تربیت کرده اند.

دول غربی اعم از آمریکا و انگلستان آلمان و غیره از لحاظ کارشناس در مضیقه هستند کارشناسان شوروی از لحاظ چندی و چوئی بدول غربی برتری دارند و این خطر بزرگ برای آسیا و آفریقا است.

دول غربی از لحاظ ذخیره سرمایه و تولید از شوروی خیلی جلوتر هستند اما نقصان کادرفنی را باید جبران کنند هم اکنون در آمریکا مساعی زیادی برای جبران این نقیصه بکاربرده می شود.

طبیعت رژیم شوروی نوعی است که منظم تر و سیستماتیک تر از غرب می تواند کادرفنی را کم و کیفا تجهیز کند. در هر حال با وجود این احتیاج مرم به کارشناس حتی موسساتی که در اروپا و آمریکا صلاحیت دارند، متاسفانه اکیپ کاملاً صلاحیت دار قادر نیستند بایران بفرستند. این موسسات حتی کادرفنی را که در اختیار سازمان ملل متحد می گذارند بقدر کافی و بدرجه عالی صاحب

صلاحیت نیست تاچه رسد به کادرفنی که در اختیار ما میگذارند بخصوص در صورتی که کنترل یا ممیزی کافی نشود و فقط به حسن شهرت موسسه مزبور در کشور خودش توجه میشود.

مثالان مولم بی شک در خود انگلستان و دنیای غرب معروفیت و صلاحیت دارد اما متأسفانه از آکپبی که آنها بایران فرستادند عده خیلی معدود عنوان مهندس داشتند بقیه از افسران بازنشسته ای بودند که برای پیدا کردن اشتغالی باینجا اعزام شدند و طبیعتاً نتیجه مطالعه و کار آنها نمی توانست بهتر از آن باشد که شد.

مثلاً در موسسه ژرفرای نیز دیده میشود که مانند ادارات خودمان اغلب روسای ادارات مختلف را عوض میکنند در صورتی که این موسسه خود باید نمونه اداره کردن و مدیریت باشد اگر اینها در کار خود تخصص داشتند دائماً عوض نمیشدند.

تکنسین های اروپائی و امریکائی بخصوص برای بعضی کارهای دقیق مثلاً نقشه کشی و غیره از ایرانیانی که دارای همان درجه معلومات هستند بمناسبت دقت شان بهتر کاری کنند و هموطنان ما باید دقت و مراقبت را تمامتها از آنان یاد بگیرند معذک در اغلب موارد در موسسات افراد اروپائی و امریکائی بکار گمارده میشوند که صلاحیت آن کار و مقام را اصولاً ندارند.

علاوه بر این در مورد جان مولم باین نکته نیز باید توجه داشت که اساس کار و پیش بینی های لازم آماده شده بود مثلاً بعنوان نمونه آنهایی که مدعی بودند در مدت کمی ۶ هزار کیلومتر جاده خواهند ساخت آیا آکپ فنی لازم را برای این هدف ادعائی حساب کرده بودند و در فکر پرورش و تربیت آنها بودند مثلاً می دانستند که برای راندن غلطک جاده کوب چند نفر را ندهند لازم است که آنهمه جاده را در آن مدت تمام کند؟

حقیقت اینست که نه این آمار تعیین شده بود و طبیعتاً نه کسی در صدد تربیت و آماده ساختن این آکپ بوده است پس نقشه و برنامه کیجاست و نتیجه این همه مطالعه چه بوده است.

تدوین کننده اینطور بخاطر دارم که پس از جنگ در انگلستان نباشد بود جوانها مدرسه را یکسال دیرتر ترک کنند اما پیش از اینکه این وعده به مردم داده شود با وجود مضیقۀ زمان جنگ از لحاظ کادر که هنوز ادامه داشت با کمال جدیت و فداکاری مشغول تربیت معلم بودند که بتوان اینمدت اضافی را به تربیت جوانان توجه کافی داشت و در صورتی که می بینیم پیش پا افتاده ترین مسائل پیش بینی نمیشود و بموقع بفکر آن نیستند و برنامه ای دقیق و مطالعه شده برای کارها وجود ندارد پس نتیجه کار اینهمه مهندسین مشاور چیست؟

ما یک آمار و اعداد دقیق برای مقایسه و جوهی که برای مطالعه مصرف میشود و مقایسه با نتایجی که گرفته میشود در دست نداریم اما در بولتن های رسمی سازمان برنامه پرداختهائی که بعنوان مطالعه و مهندسین مشاور درج میشود نسبت به ارقام مخارجی که بولتنها نشان میدهد خیلی زیاد است.

یک قسمت از مطالعات که در شهرستانها برای آب و برق و غیره میشود بنظر می آید که خرج بیبوده باشد زیرا این مطالعات پرخرج فعلاً امکان عملی شدن ندارد زیرا سازمان برنامه حتی در مواردی با آنهایی که مطابق قاعده نصف اعتبار لازم برای برق و

آب را تهیه کرده اند نمی تواند کمک کند تاچه رسد بآنهائی که هرگز قادر به تهیه آن نیمه نمیشدند.

مطالعات پرخرجی که در این قسمت از شهرستانها میشود ممکن است برای زمانی که امکان اقدامی باشد و اعتباری تهیه شود، کهنه و بی فائده شده باشد. زیرا عوامل مختلف از نوع آمارسکنه محل تغییر میکنند و در آن زمان مجبور خواهیم بود که مطالعات را از نو شروع کنیم.

بمناسبت نواقص مربوط به مهندسین مشاور آیامکن نیست که یک ارکان صلاحیتدار ایرانی در سازمان برنامه وجود داشته باشد که مدارک و صلاحیت فرد فرد کلیه کارشناسان خارجی را که مستقیم و یا غیر مستقیم در خدمت دولت هستند مطالعه و ممیزی کند؟

بروکر اسی در سازمان برنامه

پس از ملی شدن قسمتی از صنایع در اروپا احزابی که هوا دار ناسیونالیسم و صنایع هستند بیک مشکلی برخوردند و بهمین مناسبت پیش از بر طرف کردن این مشکل اسراری در تسریع ملی کردن سایر صنایع بکار نمیبردند.

این مشکل عبارت است از اینکه در صنایع ملی شده بوروکراسی و بوروکراتهای بوجود آمده اند و مانع از این هستند که این موسسات از لحاظ اقتصادی صرفه نژدیک باشد. یعنی در صنایع ملی شده که میبایست سود حاصل برای کارگران و منافع عمومی مصرف شود در نتیجه مخارج اداری زائد و مخارجی که برای استراحت و لوکس بوروکراتها مصرف می شود شیجه ای که انتظار میرفت از صنایع ملی شده بدست نمی آید. این تجربه ابتداء شوروی و بعد از جنگ جهانی اخیر که امواج ناسیونالیسم و صنایع در کشورهای اروپائی اوج گرفت مورد توجه قرار گرفت.

فعلا در شوروی وضع کارگرانی که در کارخانه ها کار میکنند ابتدا بهتر از وضع کارگرانی که در صنایع سرمایه داری خصوصی کشورهای سرمایه داری کار می کنند نیست که بدتر است.

علت این مسئله در آخرین تحلیل بدو عامل منتهی میشود که یکی از آن دو عامل مربوط بموضوع مانع فیه است. کارگران و مصرف کنندگان شوروی مجبورند سطح زندگی خیلی پایین تر از آنچه ممکن بود داشته باشند زیرا بوروکراتهای حزبی دولتی که کار تولیدی انجام نمیدهند بدتر از سرمایه داران خصوصی مخارج اضافی هنگفتی دارند که کارگران و مصرف کنندگان باید آن مخارج سنگین را بپردازند. در صنایع ناسیونالیسم انگلستان و غیره نیز این مسئله مورد توجه قرار گرفته و سعی می شود که چاره ای برای آن بیابند.

قسمت اعظم انتقاداتی که بسازمان برنامه وارد است شاید همین مرض ناشی از بوروکراسی باشد که عده از مدیران و کارشناسان عالیه رتبه با استفاده از اعتبارات که تحت تسلط و اختیار آنهاست بدون رعایت صرفه و محیط زندگی کشور فقیر ایران در محل هائی خرج میکنند که چندان لزومی ندارد. هر چند چنانکه گفتیم در قاطب دیگر دنیا نیز این نقص وجود دارد اما وجود نقص در جاهای دیگر توجیه صحیحی برای ابقاء آن در ایران نمیشد مضافا باینکه در کشورهای مرفه ای این لوکس اگر کم و بیش قابل تحمل باشد در کشوری عقب مانده مانند ایران قابل تحمل نیست.

مثلاً در هند از اول کار با نهایت دقت از بروز این مرض سعی کرده اند جلوی گیری کنند و موفق گردیده اند. فراموش نکرده ایم که بخش نامه نیرو به سفارت خانه ها حاکی از این بود که آنها از توسعه مخارجی که موسوم به مخارج تشریفاتی (رپرزا شسیون) است حتی الامکان جلوی گیری کنند و مثلاً اتومبیل اگر هم حتماً ضروری باشد آخرین سیستم نباشد زیرا بگفته نیرو آنها نماینده یک ملت فقیر هستند.

باید توجه داشت که مفهوم برو کراسی در زمان حاضر کاغذبازی ساده نیست منظور از آن ولخرجی های متفاوتی است که برو کراتها یعنی آنها یک به بدون تملک سرمایه به - سرمایه های ملی بزرگ تسلط دارند از آن سرمایه ها برای مخارج لو کس و فوق العاده و برای وجود آوردن موسسات و مونومانهاییکه با سطح زندگی پست تولید کنندگان و مصرف کنندگان موافقت ندارد، استفاده میکنند و یا مثلاً کارمندان دفتری و غیر تولیدی را بدون ضرورت بالا میبرند.

مثلاً ساختن فرودگاه ۸۰۰ میلیون ریالی مهر آباد: اگر فرودگاه مهر آباد را از لحاظ فنی و اداری در نظر بگیریم از کارهای مثبت سازمان برنامه است.

اما اگر نقطه نظریاز او به دید خود را عوض کرده و از لحاظ جامعه شناسی آنرا مورد مطالعه قرار دهیم جنبه مثبت آن از بالای صفر خیلی به پائین تر از صفر تنزل میکند. اگر سازمان برنامه مدعی شود که آنها نقطه نظر جامعه شناسی ندارند و الا باید فصل اجتماعی را از برنامه خود حذف کنند و ثانیاً این ادعا دلیل میشود که به هدف کار مطابق نقشه توجه ندارند.

اداره کردن امروز جامعه یک مسئله علمی است که باید تمام جوانب شئون اجتماعی را در نظر بگیرد توجه به شأنی بدون در نظر گرفتن سایر شئون نتیجه نمیدهد و سرنوشت و موجودیت کشور را در خطر میاندازد.

ما در اینجا آن قسمت از فرودگاه مهر آباد یا سایر فرودگاهها را که از لحاظ فنی برای تنظیم صحیح آمد و رفت سریع و منظم و با اطمینان ضروری است در نظر نداریم. هدف انتقاد ما مربوط به آن قسمت لو کس و اضافی است. آیا همان تأسیسات سابق را با مخارج خیلی کمتر نمیشد تکمیل کرد که از لحاظ فنی رفت و آمد منظم را تأمین کند. در نظر شخصیتهای وارد جواب سؤال مثبت است. اما عده ای میگویند که این فرودگاه برای آبروی کشور شاهنشاهی و پایتخت آن لازم و ضروری است که بیگانگان در حین ورود و خروج از ایران داشته باشند. اما مسئله «آبرو» اولاً باید دانسته که بیشتر از ساختمان و رستوران لو کس و مافوق لو کس آبروی ایران و ایرانیان بمناسبت برخورد بیگانگان با اشخاص اداره کننده فرودگاه در معرض خطر است که متأسفانه در این مورد و موارد مشابه دیگر سازمان برنامه و سایر موسسات به تربیت کادر فنی و اداری اصلاً توجه ندارند. اگر این فرودگاه با همان مأمورین کدائی سابق بدون گرفتن تعلیمات و تربیت اداری و اخلاقی لازم اداره شود بی شک هر تازمه واردی باین تناقض عجیبی که بین ساختمان و اداره کنندگان آن وجود دارد توجه داشته و آبروی مورد علاقه بیشتر در معرض خطر خواهد بود.

ثانیاً آبروی کشور را در نظر بیگانگان نباید فقط در بدو ورود مورد توجه قرار

داد شاید تأثیری که در حین خروج از کشور در بیگانه تولید شده باشد اهمیت بیشتری برای آبروی کشور داشته باشد. اکثریت بیگانگانیکه به کشور ما می آیند اهل مطالعه و دقت اجتماعی هستند و به همین عنوان از طرف موسسات بین المللی و یا دولتی با بران می آیند. آنها پس از دیدن فرودگاه لوکس، جنوب شهر و قسمتهای تیره بخت این کشور را نیز می بینند و یا می شنوند و یا از روی مطالعه دیگران می خوانند. اگر جزئی از مخارج اضافی این فرودگاه مثلاً مصرف برای ساختن بلوک عمارتی میشد که دارای مسکن های یک و دو و سه اطاقی بود و سکنه زافه ها را دعوت بسکونت در این عمارت میکردند حتماً احتیاج بمحاصره شبانه پیدا نمیشد و در محل فعلی نیز مثل زندانی از آنان نگاهداری نمیگردید.

آیا باین ترتیب آبروی کشور بهتر حفظ نمیشد. صرف نظر از فرودگاه اگر خرج های اضافی مشابه را بآن اضافه کنیم آیا این اعتبارات نمیتواند تا حدودی قسمتی از بدبختی های مشابه زافه های جنوب را جبران کند. بنظر میرسد که دوران با سبلی سرخ نگاهداشتن صورت سپری شده است بیگانه ها بهتر از خود ما شرایط زندگی ما را مطالعه میکنند. اختلاف طبقاتی فعلی نه تنها آبرو بلکه موجودیت ما را در خطر انداخته است.

و بیگانگان نیز از وجود این شکاف عظیم اجتماعی نگران هستند. آیا ساختن موسساتی از نوع فرودگاه مهرآباد این اختلاف را زیاده تر میکند یا کمتر، آیا آنرا نمایان تر میکند و یا آنرا می پوشاند و بیگانه اینطور تلقین میکند که تمام تاسیسات و زندگی مردم کشور ما متناسب با آن فرودگاه است؟

اگر بگوئیم که بیشتر از ۹۹ درصد مردم این کشور از فرودگاه استفاده نمیکنند و حتی بیشتر از ۹۰ درصد مردم تهران موقعیت مشایعت و یا استقبال از کسی را در آن فرودگاه پیدا نمیکنند افراتر گفته ایم. علاوه بر هزار خانواده معروف فقط کارشناسان و بوروکراتهای غیر سرمایه دار هستند که تازه پیدا شده اند و از نوع این فرودگاه ها استفاده میکنند.

خرج ساختن فرودگاه مافوق لوکس بکدام طبقه تحمیل میشود، آیا این طبقه تأدیه کننده از فرودگاه استفاده میکنند و یا اصلاً آنرا می بینند تا بتوانند در رستوران آنجا غذا تناول کرده یا زهر مار کنند؟ مقایسه تأدیه کنندگان خرج - فرودگاه و استفاده کنندگان از آن يك تضاد اجتماعی را نشان میدهد که علت العلل خیلی از مشکلات اجتماعی امرواست. بمناسبت نقشه تشکیل يك کنسرسیوم برق برای تمام ایران چند نفر کارشناس عالی رتبه از همین فرودگاه به تهران آمدند و در مهمانخانه هائی از همگان نوع منزل کردند و حقوق کزافی گرفتند و شاید بمناسبت اعمال نفوذ متنفذین از نوع آنها که از همین فرودگاه ها استفاده میکنند فکر تشکیل کنسرسیوم و تاسیسات برق اصلاً از بین رفت.

تقریباً ۵۰۰ نفر مهندس ایرانی در سازمان برنامه وجود دارد که بعضی دو برابر بیشتر از همقطاران غیر سازمانی خود حقوق دریافت می دارند اما از این عده فقط کمتر از یکدهم کار فنی خودشان را انجام میدهند، به بقیه نه دهم دیگر وظائفی محول شده است که یا اصل ارزشی ندارد و یا افراد دیگری که معلومات کمتر از آنها دارند می توانند آن کار را

انجام بدهند .

البته این پانصد نفر بی‌کاره و با کاره از آن عده معدود خوشبخت هستند که امکان استفاده از تاسیساتی مانند فرودگاه درباره آنان بکلی منتفی نمیشود . با وجود فقدان کادر فنی و احتیاج باستخدام از خارج معدک چرا باید این مهندسين در محل مناسب با معلوماتشان مورد استفاده قرار نگیرند ؟ ملت فقیر ایران نمیتواند این لوکس را بخود اجازه دهد مسئولین باوجدان نیز نباید ادامه این وضع را تحمل کنند . باید بفکر بود و این بوروکراسی پرخرج را بعداقل ممکنه تنزل داد .

سازمان برنامه و اصول تشکیلات

سازمان برنامه بمعنی کار مطابق نقشه از لحاظ ایجاد هم آهنگی باید بتواند به وزارتخانه ها و موسسات دیگر سازمان بدهد به بینم که آیا خود برنامه سازمان دارد ؟ اینک مثالی که مشتی نمونه خروار است : یکی از کارشناسان عالی مقام خارجی برای رسیدگی به بعضی از امور در ایران بوده و از یکی از شرکت های تابعه سازمان برنامه سوال میکند که سروکار شما با کدام اداره سازمان برنامه است که من با تجا نظریات خود را نوشته و متقابلا راجع به این شرکت نظر بخواهم . مسئولین این شرکت اعتراف میکنند که ما خودمان نیز نمیدانیم که سروکار مستقیم ما با کدام اداره است . این کارشناس عالی مقام می گوید خود من هم توجه باین امور داشتم و به همین مناسبت اجبارا عوض یکنامه چند نسخه از آن بتمام مدیران فرستادم که وظیفه هر کدام باشد آنرا انجام دهند ، پرواضح است که این گونه سازمان از لحاظ اصول تشکیلات تاجحد میتواند برای سایر سازمانهای کشور سرمشق باشد . باین شکل هر گونه مسئولیت لوث می شود و حدود وظائف معلوم نمی شود و کارها بدون مسئولیت و اقدام و در بوته اجمال و ابهام می مانند .

باوجود اینکه مدیریت سازمان در ظاهر باعداد زیاد اهمیت میدهد و باوجود اینکه بموسسات آماری کشور اعتباراتی داده می شود تشکیلات خود سازمان برنامه اصلا اداره آمار و یا از کان مسئولی از این لحاظ ندارد . یکی از آثار شوم این فقدان اساسی در تشکیلات سازمان برنامه اینست که هر وقت مدیر کل و یا سایر مسئولین می خواهند به مراکز مسئول و یا مطبوعات اطلاعاتی دهند بوسیله بخش نامه از هر اداره کارهای انجام یافته آنها سوال می شود و معجونی از مجموعه آنها بوجود می آید که در موارد مختلف اعداد مختلف و گاهی متضاد داده میشود زیرا بعضا اشتباهاتی نیز رخ می دهد . در صورتیکه اگر اداره آماری بود خود مدیران سازمان میتوانند هر آن نواقص کار خود را دریابند و درصدد چاره جوئی باشند .

یکی از علائم مشخصه نبودن اداره آماری اینست که نتایج کار ادارات و موسسات مختلف سازمان با احادی داده میشود که ابدا جنبه فنی ندارد . در صورتیکه به سخن رانینها و سایر اسناد مراجعه کنیم در اغلب موارد نتیجه کار سازمان برنامه با واحد ریال اندازه گرفته میشود .

در صورتیکه این نوع دادن بیلان بیک کاربانکی شباهت دارد نه یک سازمان صنعتی و فنی . نتیجه کار موسسات صنعتی و کشاورزی و غیره باید بایمتر مکعب موادی که جابجا می شود و یا باتن و امثال این احاد داده شود و یا مثلا گفته شود که تا فلان تاریخ

در فلان مورد مطابق نقشه می‌بایست فلان واحد کار انجام یافته باشد و متاسفانه مثلاً ۵۰ و یا ۸۰ درصد آن انجام یافته و باخوشبختانه فعلاً ۱۲۰ درصد آن انجام شده است. در حالیکه در گزارشهای سازمان به نسبت فقدان اصول اماری هرگز توضیح مدت و زمان واحد فنی بکار برده نمی‌شود. فقط با واحد میلیون و یا میلیارد ریال وجوه مصرف شده یادآوری می‌گردد.

هر چند که این رویه برای پوشاندن و مخفی نگاه داشتن عدم موفقیت‌ها از جنبه تبلیغاتی مفید است اما فقدان این نوع آمار که درجه موفقیت و عدم موفقیت هر موسسه را در واحد زمانهای متوالی نشان ندهد مسئولین خود سازمان را در ابهام نگاه خواهد داشت.

یکم دیگر از جنبه‌های ضعیف سازمان برنامه اینست که سازمان برنامه عوض توحید سازمانهای متفاوتی که همه يك وظیفه را انجام میدهند خود سعی می‌کند که سازمانهای نوینی بوجود آورد که چندین نمونه از آن سازمانها برای انجام آن وظائف در کشور وجود دارد.

مثلاً با وجود اینکه وزارت کشاورزی و اداره ترویج کشاورزی و بنگاه عمران وجود دارد که اغلب وظائف مشابه را انجام میدهند معذک سازمان برنامه برای انجام وظائف فوق يك سازمان دیگر بوجود آورده و به هرح و مرج سازمانی موجود چیز نوینی اضافه میکند و یا در صورتیکه وزارت فرهنگ وجود دارد مثلاً چه لزومی دارد که ساختمان دبستان‌ها را سازمان مستقیماً انجام دهد و با وزارت فرهنگ تشریک مساعی نکند یعنی اعتبار لازم را مستقیم در اختیار آن وزارتخانه فرار ندهد ۰۰۰ مثلاً وقتی که يك بنگاه آبیاری داریم چرا باید سازمان برنامه يك بنگاه مشابه آن بوجود آورد؟

اگر باین سازمانهای متعدد و متفاوت که دارای رنگ و بوی متفاوت اما وظائف مشابه هستند این واقعیت را نیز اضافه کنیم که هر کدام اینها عملاً نوع خاصی از حقوق به کارمندان را معمول ساخته‌اند و کارمندان يك وزارتخانه واحد در ادارات مختلف با مقامات متساوی حقوقهای کاملاً غیر متساوی دریافت می‌کنند و باین مجموعه در هر دو بر هم حقوق‌های گزاف و متنوع ادارات که از اصل مشتق شده‌اند و شرکت نفت و سازمان خدمات شاهنشاهی را اضافه بکنیم معلوم می‌شود که از لحاظ تشکیلاتی و مسئله تسامین حقوق کارمندان و تبعیض بین آنان و تلاش عده‌ای که کلاه خود را پس می‌دانند چه هرج و مرجی بوجود آمده است آیا وظیفه کار مطابق نقشه سعی و کوشش برای ایجاد نظم در این بی‌نظمی، ایجاد وحدت در این کثرت، و دادن سازمان باین بی‌سازمانی است یا اینکه سازمان برنامه هم باری بردوش این بی‌سازمانی و بی‌سامانی گردد؟

آیا نمی‌توان سعی و کوشش جدی برای توحید این تشکیلات متفاوت در تمام کشور عمل آورد؟

فقدان تربیت کادر فنی

یکی از بارزترین علائم نبودن برنامه صحیح عدم توجه به تربیت کادر فنی است.

مثلاً کارخانه سیمان ساخته می‌شود و قطار وری که احتیاج بوجود کادر فنی هست باین نقیصه پی می‌برد باید از هم اکنون در فکر آن بود برای تهیه کادرهای فنی که

تعلیمات زیاد لازم ندارند و یا فقط معلومات محدود تکمیلی لازم دارند کلاسهای مخصوص بوجود آورد و یا افراد مورد احتیاج را بعنوان کارآموز در موسسات مشابه و ادار بکار کرد و درباره کادر فنی که تعلیمات اساسی لازم دارند سازمان برنامه و دیگر موسسات باید همفکری و همکاری دقیق و منظم با وزارت فرهنگ و دانشگاه داشته باشند و احتیاجات خود را با نهادهای واقع خاطر نشان ساخته و در عین حال نظارت و پیا لاول اطلاع از چگونگی تهیه کادر فنی داشته باشند.

متأسفانه نه آن اقدامات موقتی برای تأسیس کلاسهای خاص و نه این همکاری با فرهنگ و دانشگاه وجود ندارد.

امروز که مسئله کارشناس و تهیه کادر فنی یکی از اصول مسلم و حیاتی مملکت داری است متأسفانه نه در سازمان برنامه و نه در سایر موسسات کشوری توجه لازم و کافی بان میشود.

در ایران و کشورهای عقب مانده در اغلب موارد اعتباراتی وجود داشته است که بمناسبت فقدان کادر فنی و اداری توانسته اند از آن اعتبارات استفاده کنند و یا آن اعتبارات عملاً حیف و میل شده است.

در ترکیه ادارات مربوطه با دانشجویان ترك در خارج تماس مستقیم دارند و از اولین روزها یا سالها که دانشجو در اروپا و یا امریکاست معین کرده اند که او پس از مراجعت در سرچشمه و شغلی خواهد بود و از هم اکنون دانشجو خود را برای تصدی آن پست معین آماده می کند.

آیا با این وضع در ترکیه ممکن است کسی باین فکر باشد که پس از خاتمه تحصیلات بکشور خود بازنگردد.

گویا اخیراً در سازمان برنامه نیز این فکر شده و اقدامی بعمل آمده امید است بطور منظم پیش برود که هم کادر فنی تکمیل گردد و هم جوانان مایوس نگردند. بعضی ها می گویند پولی که دانشجویان ایرانی در خارج خرج می کنند می توان دانشگاه خیلی مجهز مانند دانشگاه های اروپا بوجود آورد.

مثلاً نفت یکی از بزرگترین صنایع و مهم ترین منبع عایدی ایران است و میدانیم که در گذشته بمناسبت فقدان کارشناس باچه مشکلاتی مواجه شدیم.

پس از تصویب قرارداد نفت با کنسرسیوم می خواستند دانشکده نفت درست کنند حتی یکی اکتفا کرده و چندوزیر برق با هم یک دانشکده در آبادان و دیگری در تهران می خواستند بوجود آورند. نشنیدند و گفتند و برخاستند و حتی اقداماتی کردند یکسال وقت چند صد و یا کمتر و بیشتر جوان را تلف کردند اما بالاخره دانشکده نفت منتفی گردید و اقعاجای بسی تعجب و تأسف است در دنیائی که کارشناس مقام اول را در اداره جامعه ها بدست آورده چرا بقدر کافی بفکر تهیه کارشناس و استفاده از وجود آنها نمی گوییم. صرف نظر از کارشناسان درجه اول و دانشگاه دیده کادر فنی زیاد متنوع و متفاوت از درجات مختلف لازم است.

تأسیس مدارس حرفه ای جدید وزارت فرهنگ با احتیاجات صنایع و کشاورزی

که در حال رشد هستند کفاف نمی دهد. اولاً از این لحاظ که متأسفانه درجه معلومات فنی معلمان و هیئت مربیان مورد شک و تردید است. مثلاً یک دانشسرای کشاورزی

را در خوزستان بنام دانشگاه کشاورزی تغییر نام داده اند در صورتیکه عده ای از آن معلمان و هیئت مربیان همانها هستند که بودند عدم کفایت این مدارس ثانیاً از این لحاظ است که درجات مختلف معلومات هر صنف در نظر گرفته نشده مثلاً کارگران تعلیم یافته یک مرحله است تکنیسین ها مرحله دیگر و کمک مهندسين هم باید در مدارس خاص تربیت شوند و بالاخره مهندسين که در دانشگاه های ایران و خارج آماده کردند شرکت های تعاونی موسسات کشاورزی و تربیت اجتماعی دهات و قصبات یک عده کادرفنی لازم دارند که متأسفانه از طرف سازمان برنامه و سایر ادارات توجه کامل و عاجل بانها نمی شود، آیا بمورد نیست که سازمان برنامه با مشورت کلیه مراکز صنعتی و کشاورزی و غیره با وزارت فرهنگ و دانشگاه تماس بگیرد و یک برنامه صحیح تر تربیت کادرفنی را در نظر بگیرند و احتیاجات سالهای آینده را از روی مطالعه صحیح و دقیق تعیین کنند و برای تربیت کادرفنی صحیح و کافی تقسیم کار کنند؟

برای تربیت کادرفنی عده ای مکرر بخارج اعزام میشوند اگر آقای ابتهاج لیست دقیقی از اسامی و سوابق آنها یکبه بخارج اعزام شده بخوانند ملاحظه خواهند فرمود که بعضی از نورچشمی ها بارها برای رشته های مختلف با اروپا اعزام شده اند و حالا هم در رشته ای که با هیچ کدام از آن مطالعات توافق ندارد مشغول کار و یا بیکارگی هستند.

یک مرکز طرح و نقشه برای تمام دستگاه ها و توحید

ادارات مشابه

در اول کار که سازمان برنامه تشکیل میشد عده ای از صاحب نظران با ایجاد سازمانی کوچک که جنبه اجرایی نقشه هفت ساله را نیز عهده دار شود موافقت داشتند زیرا تصور می شد که فساد و انحطاط ادارات دولتی در این سازمان کوچک جدید التاسیس نفوذ نخواهد کرد و چون تصفیه ادارات از فساد آسان بنظر نمی رسید باین مناسبت باین ثنویت در سازمانها تن در دادند. اما در ضمن عمل معلوم شد که تشکیلات سازمان برنامه نه تنها توانست از منتقل شدن رسوم و آداب مردود وزارتخانه ها باین سازمان جلوگیری کند و از لحاظ صحت و درستی کار تفاوت فاحشی بوجود آورد بلکه متدرجاً بعضی از موسسات مهندسين مشاور خارجی را نیز بمرض مسری فساد و رشوه خواری دچار کرد.

پیش از استنتاج نهائی علاوه بر نکته مذکور باین واقعیت عصر حاضر بار دیگر جلب توجه می کنیم: سرعت در عصر ما نه تنها در وسائل نقلیه و پیوند فضاء بین سیرات و در وسائل و تجهیزات جنگی نقش اول را بازی میکند، و نه تنها در تعیین سرنوشت ملل در ساعات و دقائق و حتی ثانیه های اول جنگ احتمالی عامل تعیین کننده است بلکه سرعت در فرورم های اجتماعی نیز عامل تعیین کننده برای سرنوشت ملل می باشد.

وقت و موقع اصلاحات اساسی نه تنها رسیده است بلکه دیر شده است. در صورتیکه اقدامات عاجل اما از روی دقت و مطالعه انجام نگیرد شاید برای همیشه فرصت از دست برود.

در انگلستان و فرانسه و کشورهاییکه کار مطابق نقشه را قبول کرده اند یک ارگان مرکزی بدون اینکه وظائف اجرایی داشته باشد در کلیه وزارتخانه ها و بنگاهها نمایندگی دارد و از پائین بالا یک نقشه و جزئیات برنامه اجرایی آنرا از روی مطالعات علمی تعیین می کند و دستگاه اداری موجود دولت مأمور اجرای آن طرح و نقشه است.

در کشور ما نیز عوض اگازنبای مختلفی که هر کدام یک سیاست خاص مالی و صنعتی و غیره تعقیب می کنند و عوض اینکه این سیاست های صنعتی و کشاورزی و مالی مکمل هم باشند اغلب باهم تناقض دارند، باید یک ارگان مرکزی طرح و نقشه بوجود آید.

بدون اینکه فعلا اجرای نقشه و برنامه خاص متوقف شود، باید یک ارگان مرکزی طراحی و نقشه ها بوجود آید و تنها ارکان مرکزی باشد که تمام دستگاههای دولتی و بنگاههای تابعه مأمور اجرای طرح و نقشه آن مرکز باشند. بنظر ما حتی شرکت ملی نفت هم نباید از آن مرکزیت مستثنی باشد.

این ارکان مرکزی طراحی و تعیین نقشه و برنامه باید در کلیه وزارتخانه ها و بنگاههای تابعه نمایندگی داشته باشد و طرح ها و نقشه های اساسی بامراجعه پائین و بالاخره بادر نظر گرفتن تمام ظرفیت صنعت و کشاورزی کشور با در نظر گرفتن مسائل اجتماعی تعیین گردد.

در اینصورت باید سازمان کلیه و یا قسمت اعظم وظائف اجرایی خود را به دستگاه واحد دولتی احاله کند و ارکان مرکزی که همان سازمان برنامه باشد طرح ها و نقشه ها را مطالعه و بان اکتفا کرده و با اختیارات لازمی که برای این مرکز تصویب شود نظارت دقیق فنی در کلیه دستگاه دولت و صنعت و کشاورزی بوجود آورد و راهمائی و نظارت در صحت اجرای فنی و اداری را بعهده بگیرد.

باید سعی شود صرف نظر از سازمان برنامه سایر سازمانهای متعدد ناشی از اصل ۴ و غیره نیز با سازمانهای دولتی و جدتی تشکیل دهند و در موارد لازم منحل شوند و یا ضمیمه سازمانهای اصلی و مربوط گردند.

مثلا چه عیبی دارد دستگاه آبیاری نوعی توسعه یافته و تکمیل گردد که کلیه عملیات سد سازی را عهده دار شود و یا مثلا چه لزومی دارد برای مبارزه با مالاریا و دفع آفات و عملیات مشابه غیر از وزارت بهداشت و کشاورزی سازمانهای دیگری وجود داشته باشد.

همانطور که وزارت دارائی رساء حسابداری وزارتخانه ها را تعیین میکند ارکان مرکزی طراحی و نقشه ها می تواند با وسیله مشابهی در هر وزارتخانه ارکان طرح و نقشه را بوجود آورده و باین وسیله ارتباط و نظارت فنی و غیر فنی خود را بر اجرای نقشه ها و برنامه ها اعمال کند.

در صورتی که ما در تمام رشته ها مهندسين مشاور و سایر مستشاران معتقد هستیم چرا در مورد مدیریت سازمان برنامه که اصلی ترین مرکز است و مطابق پیشنهاد ما مرکز کلیه طرح ها و نقشه ها حتی مربوط به صنعت نفت است باین اصل معتقد نباشیم.

از طرف دیگر چون سپردن این پست بیک نفر خارجی صحیح نمیباشد ممکن است مدیر کل سازمان برنامه فعلی که شاید یکی از با صلاحیت ترین افراد ایرانی برای این پست است يك یا چند نفر معاونین خارجی متخصص در امور مدیریت و تشکیلات برای خود انتخاب کند.

تاحالا اغلب از رسای ادارات سازمان برنامه در مسائل اساسی اداری و فنی یا بمناسبت فقدان وقت و یا بمناسبت دیگر نمی توانند درد دل های خود را با مدیر کل سازمان به میان بگذارند.

در صورتی که معاونین واقعا صلاحیت دار خارجی انتخاب شود و اختیار و میدان عمل بآنها داده شود در عین حال زیر نظر آنان می توان رسیدگی بصلاحیت علمی و فنی کلیه افراد خارجی که مستقیم یا غیر مستقیم در خدمت دولت هستند رسیدگی کرد.

سازمان برنامه با این تغییرات و تحولات اساسی و کوچک کردن سازمان فعلی اما توسعه بخشیدن به اختیارات و نظارت بی شک بطور موثر می تواند وظیفه طراحی و نقشه کشی و نظارت در اجرای دقیق و صحیح را عهده دار شود در صورتی که تمرکز و توحید ادارات نیز عملی گردد با آسانی و بلااقل خیلی آسانتر از گذشته می توان قانون استخدام مجتدالشکل واحدی برای کلیه کارمندان دولت بوجود آورد.

تثمت که فعلا در اداره جامعه وجود دارد موجب مشکلات فراوانی می شود. يك شورای عالی اقتصادی شورای عالی سازمان برنامه سایر ارکانهای مشابه که هر وزارت خانه و یا موسسه و یا شرکت برای خود دارد با اوضاع حاضر ادا متناسب نیست باید يك ارکان مرکزی طرح و نقشه يك برنامه و يك سیاست واحد در هر رشته تعیین کننده این برنامه و سیاست اقتصادی و صنعتی و مالی برای تمام دستگاه اداری دولت و موسسات ملی روشن باشد.

پرواضح است که اگر در این مرکز طرح و نقشه و شورای عالی آن صلاحیت افراد مانند موسسات حاضر توجه لازم نشود نتیجه مثبت گرفته نخواهد شد.

آنچه در باره انتخاب معاونین برای مدیر سازمان برنامه گفتیم شاید از راه دفتر فنی سازمان برنامه میشد بآن عمل کرد.

اما متأسفانه بعضی از مشاورین مانند آقایان پرو دوم و وزیر ار میدان عمل کافی پیدا نکردند و حتی آقای وزیر ار در ضمن آخرین سخن رانی تودיעی خود تلویحا عدم رضایت خود را از اوضاع و عدم توجه به تودیه مشاورین ابراز کردند و مراکش را که در آنجا موفقیت های بیشتری نصیب گردیده برخ ایرانین کشیدند. در حالیکه به بعضی از مشاورین که صلاحیت بآن اندازه ندارند اما مطیع و فرمانبردار می باشند کارهای مختلف و متنوع ارجاع میشود و این خلاف اصول است.

از مضار این تثمت در موسسات و مقامات که از کار هم بخبر ندانست که اقدامات آنان ممکن است برای هم دیگر مضر قرار گیرد. مثلا اعتبارات مختلفی که توسط وزارت صنایع و معادن از محل ۳۵۰ میلیون تومان داده میشود در صورتیکه از روی مطالعه و همکاری نباشد ممکن است بعضی از آن صنایع بضرر کارخانه هائی باشد که سازمان برنامه آنها را اداره میکند و از طرف دیگر زمینه در صنایع دیگر خالی بماند.

يك مثال دیگر کارخانه های روغن کشی است که بمناسبت داشتن سود از طرف

سرمایه های خصوصی نیز اقدام شده و حالا از لحاظ فقدان تخم پنبه در مضيقه هستند . یا میبایست اجازه کار خانه های متعدد داده شود و یا کشاورزی نوعی هدایت میشد که پنبه دانه کاف و بموقع تهیه کند.

در حالیکه کشورهای صنعتی بزرگ دارای نقشه واحدی نه تنها برای موسسات دولتی حتی برای سرمایه دارهای خصوصی می باشند و آنها را هدایت میکنند آیا ضروری نیست که يك از کان متمرکز طرح و نقشه بوجود آمده و کلیه فعالیت های صنعتی و بازرگانی و کشاورزی و مالی را در کشور باهم هماهنگ ساخته و از این هرج و مرج و بینظمی جلوگیری کند.

ممکن است سازمان برنامه جنبه اجرایی بعضی از اقدامات را که تا حالا سابقه در ایران نداشته مانند بندر سازی و یا ساختمان فرودگاه ها و در صورتی که اصراری در کار باشد بعضی از آحاد سد سازی و غیر را برای خود حفظ کند.

اما پر واضح است که این اقدامات استثنائی بوده و متدرجا سعی شود که همان دستگاه های موجود دولتی نوعی قابل اطمینان باشد که کلیه اقدامات اجرایی بآنها واگذار گردد تا سازمان برنامه که از نو سازمان داده شده باشد بتواند به يك مرکز طراحی و نقشه تبدیل شود و کلیه فعالیت اقتصادی کشور را طرح ریزی و ممیزی و نظارت کند.

دومو وقعت در مقابل تاریخ : در انتظار وقوع حوادث

یا ابداع آن

عده‌ای از مردم در اطای اشتهار مر اکز قدرت نیمی از عمر خود را صرف میکنند، عده دیگر که زیرک ترند بمناسبت آنکه امکان شرکت در قدرت حاکمه ندارند و یا به علت شامه تیزی که دارند حس و یا تصور می کنند که آینده از آن این و یا آن قدرتی است که پایدارتر خواهد بود با قدرت حاکمه مبارزه کرده و یا لاقل در انتظار نیروی مقتدر تر با قدرت حاکمه همکاری نمیکنند. وجه مشترک بین این گروه‌ها آنست که برای آنها اصولا ارزش و یا صلاحیت این قدرتها مطرح نیست آنها ایدا در این فکر نیستند که آیا این قدرت حاکمه و یا آن قدرتی که آینده را از آن آفتدرت می‌دانشد برای جامعه مفیداست یا مضر ، این گروه‌ها از خود نقشه و برنامه و اراده‌ای ندارند آنها تسلیم حوادث اند آنطوریکه هست و یا آنطوریکه خواهد بود ، این گروه‌ها خود را عاملی در تعیین سرنوشت جامعه نمیدانند . گروه دیگری نیز نه آن و نه این را می - پسندند و نمیخواهند تسلیم جریان حوادث بشوند ، اما اراده و تصمیم کافی برای انتخاب راه خود ندارند گذشته از این گروه‌ها در طی تاریخ عده معدودی و یا شخصیت‌هایی وجود داشته‌اند که نه تنها هیچ قدرت را نپرسیده‌اند بلکه در مقابل قدرت‌ها مقاومت بخرج داده و عوض تسلیم شدن در مقابل حوادث خواسته‌اند آن حوادث تاریخی را در جهتی که به نظر آنان مثبت است و ارزش دارد تغییر دهند .

این عده با شخصیت‌ها از روی آگاهی بر ضرورت‌های تاریخی خود درصدد ایجاد قدرتی و یا تقویت قدرتی هستند که آنها از روی مطالعه و دقت با ارزش تشخیص میدهند. اینها بعکس گروه‌های دیگر اقلایکی از عوامل ایجاد و ساختن تاریخ هستند . در برخورد قوای امروز جهان و نتیجه‌ای که از آنها حاصل می‌شود این عده وزنه خود را در جهت مطلوب وارد کرده و در حقیقت عوض تبعیت از جریان تاریخ آنها می‌سازند آنان در انتظار وقوع حوادث و اینان درصدد ابداع آن هستند.

بهشت موعود !

خروشچف : چطور است که توده مردم پس از دو هزار سال که بشما ایمان دارند هنوز هم بشما اعتماد دارند ، امپس از ۴۰ سال دیگر ایمانی بماندارند .

کاردینال ویزینسکی : این مسئله خیلی ساده است ، برای اینکه ما بآنها بهشت را فقط وعده دادیم در سورتیکه شما علاوه بر آن بهشت را به آنها نشان هم دادید .

نمونه و سر مشق دیر و زبرای جوانان امروز

مردی که در عین حال در چند جبهه جنگیده و بارها از
صفر شروع کرده است و امروز در حالیکه آفتاب عمرش بلب بلم
رسیده با همان حرارت ایام جوانی مبارزه را ادامه میدهد .

مدارسی که به جرم داشتن میز و صندلی نارومار میشدند - از مکتب سیاسی
مرحوم نفع الاسلام شهید - مبارزه با روسیه تزاری و ترکها در آذربایجان -
نظری به مهاجرت آزادخواهان ایران - همکاری با شیخ محمد خیابانی - حمایت
از دهقانان - زندان - دوران پس از شهر بور .

قرن نوزده قرن شخصیت‌های بزرگی بود که در مقابل کارهای کوچک قرار
گرفته بودند قرن بیست قرن شخصیت‌های کوچکی است که در مقابل «مسائل» بزرگ
قرار دارند ! این گفته تا چه اندازه بحقیقت نزدیک و پاز آن دور است مورد بحث ما
در اینستور نمیباشد . آنچه مسلم است اینست که پیدا شدن يك فرد اجتماعی انقلابی
در قرن بیست موجب شده است که گروهی از شخصیت‌های برجسته عالما و عامدا به
اصطلاح لجن مال و از لحاظ اجتماعی در نقطه خفه شده و از رشد و نمو آنان جلو
گیری شود و گروه دیگری که شاید فی حد ذاته استعداد اینک شخصیتی شوند نداشتند
بطور مصنوعی به نیمه شخصیت‌ها ارتقاء داده شدند .

این نمود اجتماعی که از طرفی مستلزم کشتن شخصیت‌های طبیعی و از
طرف دیگر تقاضای ذاتی آن ساختن مصنوعی نیمه شخصیت‌هاست ظهور کمونیسم در
انقلاب روسیه است . پس از مرگ لنین شخصی قدرت را بدست آورده که روان
شناسان نزدیک باو اورا يك «انسان متوسط نابغه» نامیده‌اند . هر چند «متوسط» و
«نابغه» متضاد بنظر می‌رسند معذلك روانشناسان اصرار دارند که لااقل در شخص
شماره يك شوروی پس از لنین این اعجاز بوقوع پیوسته‌است . شخصیت بزرگ ستالین
لازمه‌اش این بود که در تمام قلمرو و امپراطوری او انسان‌هایی که لیاقت شخصیت
شدن داشتند با شکال مختلف تحت الشعاع او قرار گیرند و یا از بین بروند . بوجود
آمدن تیتو در اواخر حکمفرمائی مطلقه ستالین بزرگ اعجازی بود . احزاب کمونیست
دنیا ی غیر کمونیست نیز همین سیاست را بشکل دیگری تعقیب کردند . آنها دشمن
شخصیت‌های اجتماعی بودند و هستند که مستقل از آنها بخواهند و یا بتوانند در
شئون اجتماعی فرهنگی یا هنری کاری انجام دهند . ضرورت مکتب آنان
تقاضا دارد که آن شخصیت بهر قیمتی شده است لجن مال متهم و بی‌آبرو و کوچک

گردد و در عوض نیمه شخصیت هائی که یا از روی حرص و یا جاه طلبی و یا اشتباه تسلیم آنان می شوند بمقام شامخ نیمه شخصیت هائی ارتقاء یابند تا بتوانند در مقابل شخصیت شماره یک جهانی آنان تسلیم بلا شرط باشند.

علی اصغر سرتیپ زاده یکی از آن شخصیت های ممتاز است که نتوانسته ظرفیت فعالیت اجتماعی خود را آنطوریکه باید پر کند و ظهور کمونیسم و جلب توجه عامه بطرف آنان و شخصیت تمام عیار جهانی و نیمه شخصیت های محلی آنها موجب شده است که امثال سرتیپ زاده ها نتوانند آنطوریکه می توانستند برای جامعه خود مفید گردیده و آنطوریکه لازمست به جامعه معرفی شوند. معذک سرتیپ زاده از آن نوع شخصیت هائی است که در مقابل استبداد و آخوند بازی و کمونیسم هر سه مبارزه کرده و هرگز خستگی و یاس و نومیدی را حتی در سنین پیشرفته عمر خود بخود راه نداده و بارها از قله ای که صعود می کرده به دره پرت شده و بدون راه دادن یاس کار را از نو شروع کرده و امروز نیز با همان حرارت جوانی کار پیرا که عمری است دنبال کرده ادامه میدهد. کار این شخصیت در نوع خود مثلاً در هندوستان (که کمونیسم کمتر و دیرتر نفوذ کرده) تبدیل به نهضت تقسیم زمین بامیل و اراده خود مالکین شده اما در ایران زمین با میل خود مالکان متأسفانه از حدود معینی که با تشویق و مبارزه سرتیپ زاده عملی شده تجاوز نکرده است (باستثنای املاک شخصی) توجه بهمین نمونه کوچکی که در آذربایجان عملی شده نه تنها معرف شخصیت بزرگی است که نتوانسته از لحاظ تظاهر اجتماعی تمام بزرگی خود را پر کند بلکه سرمشق و نمونه ایست برای اصلاح امر کشاورزی و تربیت دهقانان برای مبارزه و جلب ملاکین برای تفکر و ملاحظه عواقب کار.

اشخاص و مقاماتی که علاقمند به رفورم یا اصلاح کشاورزی هستند در موقع مطالعه جدی این مسئله حتماً باید این نمونه از لحاظ چندی کوچک و از لحاظ چونی بزرگ را مورد دقت و مطالعه قرار دهند.

شرح حال این شخصیت ممتاز علاوه بر آنکه بخودی خود دارای ارزش است از این لحاظ نیز مفید و ضروری بنظر میرسد که میتواند موجب عبرتی برای نسل جوان باشد. محیط بی ایمانی و بی عقیدگی مانند شبخ مخوفی به جامعه امروزی ما حکومت میکند. عده ای از نسل جوان ما بمناسبت اینکه فریب خورده اند و در ضمن مدتی از عمر خود را به مبارزه بیهوده و بعضاً بی نتیجه صرف کرده اند و عده دیگر بمناسبت اینکه به بند و زنجیر و تازیانه دچار شده اند و عده ای برای اینکه بآن سر نوشت دچار نشده و از رفاه و آسایش برخوردار گردند ایمان و عقیده را نسبت بهمه چیز از دست داده اند اغلب تصور می کنند که با چند روز یا ماه یا سال مبارزه و زندان وظیفه خود را نسبت به جامعه و میهن انجام داده اند بدتر از همه اینکه عده ای از نسل

جوان و روشنفکران که شاید از با ارزش‌ترین آنها باشند از زور یاس و نومیدی دانسته خود را در دامن غول و قدرتی میاندازند که تاحدودی خود نیز متوجه اند که این قدرت مخوف‌تر و هولناک‌تر از آنچه‌ی است که از ترس او خود را در دام این یکی گرفتار می‌سازند .

بنظر می‌رسد که هدف خوب زندگی کردن و بگفته حافظ مانند « حیوان خوش علف » خوب چریدن و زنده ماندن تنها برای نسل جوان و روشنفکران و بخصوص برای آنهاست که خود را مافوق متوسط میدانند ایده آل‌بزرگی نباشد. انسان امروز میتواند در همین زندگی کردن و تهیه وسائل آن به‌دفعه عالیه‌تری که تهیه شرائط زندگی مناسب ارزش انسانی برای تمام جامعه است خود را مشغول دارد و در عین حال درباره ارزشهایی بالاتر از زندگی حیوانهای خوش علف که فقط « پار و دم » خود را دراز می کنند بیاندیشد .

خلاصه هویت

علی اصغر سرتیپ‌زاده اصلاً اهل طالش است و جد چهارم ایشان مرحوم حسن بیگ که در خدمت ارتش بوده تبریز منتقل و مقیم شده است . خدمت در ارتش در خانواده او تقریباً عمومیت داشته و اغلب اجداد او به درجه سرتیپی و امیرتومانی وغیره رسیده‌اند که از جمله محمد آقا سرتیپ جد ایشان است . انتخاب نام خانوادگی سرتیپ‌زاده نیز بهمین مناسبت است .

شرح حال

سرتیپ‌زاده فرزند دوم مرحوم عباسقلی خان است که در سال ۱۳۰۷ هجری قمری در محله نوبر تبریز متولد و در سن چهار سالگی یتیم شده است . مدت ده سال سرپرستی او از طرف عمویش که با پدر او جمع المال بودند به حجة الاسلام نامی واگذار شده است که خاطرات خوشی از این سرپرست و امانت او ندارد ولی از سن ۱۴ سالگی بی‌عده تحت سرپرستی رادمرد بزرگ ایران مرحوم ثقة الاسلام شهید قرار گرفتند و هنوز هم به این ارتباط خود افتخار می کند و اولین درس مردم دوستی و شرافت را در مکتب این مرد آموخته است .

وی از همان سنین صباوت ناگزیر می شود که در برابر تجاوزات عموم قیم اولیه خود قد علم کند و همین جریان او را به فساد اجتماع آن روز و نفوذ ملاماها و فاسد آشنا و بسختی متاثر می سازد .

شروع تحصیل او در دبیرستان کمال واقع در کوچه ارک بوده است که به وسیله طلاب متعصب و جاهل و بجرم استفاده از میز و صندلی تار و مار و بسته میشود . پس از چندی جوان پر شور در مدرسه‌ای که میرزا علی رشیدیه در مغازه‌های

مجدالملك تبریز دایر کرده بود در عین حال به تحصیل و تدریس می‌پردازد سر نوشت این مدرسه نیز بهتر از اولی نبود و در اثر انتشار کتاب کفایت تعلیم که بقلم مدیر مدرسه منتشر شد و کتاب کاملاً ساده فرهنگی بود مورد بی‌مهری آخوندهای متعصب وقت قرار می‌گیرد و محکوم به تعطیل می‌شود و از این پس زندگی پرماجرایی سیاسی او جای تحصیل منظم را می‌گیرد . . .

فعالیت های سیاسی

دوران صباوت سرتیپ زاده که مقارن با بیداری و نهضت آزادیخواهی و مشروطه طلبی بود طبعاً هراسان حساس و ذیشعور را بطرف سیاست و مبارزه جلب می‌کرد ولی بدون شك فشارها و تجاوزاتی که وی از عمو و قیم خود دید و همچنین نفوذ ثقة الاسلام شهید در بیداری زود رس وجدان اجتماعی او تاثیر زیادی داشته و باعث شد که وی از سنین ۱۷ سالگی در حزب اجتماعیون عامیون که بوسیله آزادی خواه معروف کربلائی علی مسیو در تبریز بوجود آمده بود رسماً وارد فعالیت شود . مبارزات علی مسیو و یاران او چنان در مذاق مستبدین و مامورین روسهای تزاری تلخ و ناگوار بود که در سالهای بعد حتی فرزندان صغیر وی گناه آن را در مرد توسط سالداتهای روسی بالای دار رفتند .

سرتیپ زاده چندی بعد از عضویت در حزب اجتماعیون عامیون مجبور بمسافرت به تهران میشود و در تهران با معرفی میرزا حسن واعظ تبریزی با حاج میرزا ابراهیم آقا مشروطه خواه معروف در تماس و وارد فعالیت میشود ولی متعاقب توپ بستن مجلس تحت تعقیب قرار می‌گیرد ولی پیش از توقیف موفق به فرار بمشهد میشود و از آنجا باردیگر از راه روسیه به آذربایجان مراجعت میکند و خود را با مشکلات زیادی به تبریز می‌رساند و فعالیت خود را باجمعی از آزادیخواهان در جمعیت (۱) وطن خواهان که به رهبری بادامچی و امیر خیزی و دیگران اداره میشد از سر می‌گیرد .

در پیش آمد زرد و خورد و جنگهای شهری بین روسها و آزادیخواهان که برهبری امیر حشمت رئیس شهر بانی وقت صورت گرفت فعالانه شرکت می‌کند و در صف مدافعین ارك به جنگ می‌پردازد .

از خاطرات قابل ذکر ایشان در آن ایام روزی است که مرحوم ثقة الاسلام برای دیدار کونسول روس عازم کونسولخانه میشود . سرتیپ زاده در نزدیکی ارك خود را باو میرساند و قصدش را سؤال میکند . آن مرحوم اظهار میدارد که : (قصد ما از مبارزه و مقاومت این بود که دنیا بداند آذربایجانها تسلط روسها را بمیل و

(۱) این جمعیت بعد ها به حزب دموکرات مرکز ملحق شد

رغبت نپذیرفته‌اند و برای اثبات این حقیقت قربانی‌هایی که تاحال داده شده کافی است و با اینکه مجاهدین با نهایت شهامت می‌جنگند و تلفات زیاد به قزاقها وارد کرده‌اند امکانات آنها محدود است و با توجه به اینکه روسها به وسایل وحشیانه دست زده و انتقام دلاوری مجاهدین را از زن و بچه بی‌گناه می‌گیرند دیگر مقاومت صلاح نیست و قصد من از رفتن به کنسولخانه قرار ترك مخاصمه است. چون هر دو راهی که به کنسولخانه منتهی میشد بواسطه نبردهای محلی مجاهدین، سالداتهای مدافع و قزاقها بسته بود ثقة الاسلام ناچار می‌شود مدتی معطل شود تا این که مجاهدین، سالداتهای مدافع یک بنای بزرگ را وادار بشمار و عقب‌نشینی میکنند و ایشان موفق بر رفتن کنسولخانه و مذاکره میشوند...

عصر همان روز سرتیپ زاده و چند تن از طرف امیر حشمت با مقداری مهمات و به عنوان ادامه نبرد در محلات دیگر احضار میشوند ولی در آنجا می‌فهمند که امیر حشمت و ابراهیم بیگ و دیگران در صدد خروج از تبریزند تا گرفتار انتقام روسها نشوند و در این جلسه آقای دکتر رضازاده شفق نیز حضور داشته است. جمعی با ترك تبریز موافقت و حرکت می‌کنند و عده‌ای از جمله سرتیپ‌زاده با قلبی شکسته موقتاً در شهر می‌مانند.

شب منحوس را بیاد دارد. می‌گوید هنوز هم سرتیپ‌زاده خاطره آن که در آن شب شهر تبریز گوئی ماتم گرفته و در سکوت مرگباری فرو رفته بود و تنها صدائی که سکوت شب را میشکست صدای نعل اسبهای روسی بود که صاحبان آنها در طی جنگهای روز پیش بقتل رسیده و اسبهایشان در کوچه‌ها سرگردان مانده بود



آقای علی‌اصغر سرتیپ زاده

روسها قرار ترك مخاصمه را محترم نمی‌شمارند و چند روز بعد قصابی و کشتار آزادیخواهان و مردم بی‌گناه شهر شروع میشود تا حدی که رادمرد شهید ثقة الاسلام و دیگر جان‌بازان راه آزادی و استقلال حتی اطفال صغیر علی‌مسیو با سرفرازی و شجاعت بر سر دار می‌روند... خانه سرتیپ زاده نیز غارت و نابود میشود. در همین روزهای تاریک سرتیپ‌زاده دست از کوشش برنداشته و به همراهی عده‌ای از آزادیخواهان جریده انصاف را باژلاتین منتشر می‌سازند و در همین

روزنامه بود که حکم جهاد سید کاظم مجتهد نیز چاپ میشود.

ورود عثمانیها بـخاک ایران از لحاظ وحدت عقاید مذهبی و مخصوصا از لحاظ اینکه بر علیه روسهای تزاری در جنگ بودند باعث خوشحالی آزادیخواهان میشود در حالیکه شجاع‌الملک و موفق‌الملک و دیگران بجنگ با آنان میپردازند.

جمعی از مجاهدین از جمله شیخ محمد خیابانی و بادامچی و سرتیپ‌زاده و علی هیئت در گوگان (تزدیکی تبریز) با آنها تماس می‌گیرند ولی مشاهده رفتار خشن و غارتها و بی‌انضباطیهای سربازان عثمانی آنها را متاثر می‌سازد مرحوم خیابانی تاکید می‌کند حالا که روسها با ورود عثمانیها شهر را تخلیه میکنند هرگز نباید برای تنبیه خائنین از قوای آنان کمک خواست و تنها استفاده ما از تماس با آنان باید این باشد که رفتار خشن آنان را تعدیل و از قتل و غارت جلوگیری کنیم. در این راه تاحدی هم موفق میشوند.

عثمانیها که به پیشرفتهای اولیه خود مغرور شده بودند با عده ناچیزی به ساخلوهای مجهز روسها در صوفیان تاخته و شکست سختی می‌خورند و تبریز را نیز تخلیه می‌کنند.

با بازگشت روسها به تبریز باردیگر عرصه بر مجاهدین تنگ میشود و سرتیپ‌زاده و جمعی دیگر خود را به تهران می‌رسانند ولی دیری نمی‌گذرد که دوباره از طرف اقتدارالدوله علی‌آبادی و سیدامیر مستعان که از رهبران جمعیت مدافعین وطن بودند مامور بازگشت به آذربایجان میشود تا قوایی برای بر خوردهای آینده با خارجیها فراهم سازند و این دوره از فعالترین دوره‌های کوشش او بشمار میرود که شب‌وروز در تلاش بود...

تا اینکه نامه‌ای از سرتیپ زاده بدست مقامات روسی می‌افتد و چون از سوابق او نیز آگاه بودند پس از چندی بازداشت و به تهران تبعید می‌کنند. در ضمن این تبعید بود که جریان مهاجرت پیش می‌آید.

مهاجرت

چندماه پس از اقامت در تهران از طرف حزب دموکرات رهسپار زنجان میشود و در آنجا در اثر ورود قوای روس با عده‌ای ژاندارم بسوی همدان که مرحوم کلنل محمدتقی‌خان پسیان با درجه ماژوری فرماندهی داشت رهسپار میشود ولی در اثر یورش روسها به کلیائی و بعد به کنگاور و کرمانشاه می‌رود و بمهاجرین می‌پیوندد.

جریان دودستگی مهاجرین در تواریخ بتفصیل ذکر شده است خلاصه اینکه عثمانیهای آن دوره بمناسبت ادعای خلافت حاضر بشناسائی ناسیونالیسم ایرانیه

نمودند و از فعالیت آزادانه سلیمان میرزا و سایر دموکراتها جلوگیری و مخصوصاً نسبت به شخص سلیمان میرزا مشکلات زیاد ایجاد میکردند و در مقابل نظام السلطنه استاندار بروجرد را تقویت میکردند ..

مهاجرین در جریان اقامت در بغداد کوشش میکردند که از راه موصل باردیگر با داخل ایران ارتباط برقرار و قوائی فراهم سازند ولی موفقیت عثمانیها در فتح کوت العماره که طی آن ۸ هزار اسیر هندی و انگلیسی بدست آورده و توانستند کرمانشاه را نیز فتح کنند این کوششها را بی نتیجه و ناتمام گذارد .

باسقوط بغداد بدست انگلیسیها و عقب نشینی وسیع تر کها جمعی از مهاجرین از جمله مرحوم سرلشگر پورزند و سرلشگر بقائی فعلی و سرتیپ زاده و حاج امین التاجر اصفهانی و نصراله جهانگیر و دیگران بایل سنجاب می روند و چندماه مورد پذیرائی و همکاری و همراهی میهن پرستانه سران سنجابی سالار ظفر سردار مقتدر - سردار ناصر پدر آقای دکتر سنجابی استاد دانشگاه) و افراد امین ایل قرار میگیرند .

در طی حوادث بعدی باز سرتیپ زاده خود را به تبریز می رساند و به همراهی شیخ محمد خیابانی بر علیه قرارداد و ثوق الدوله قیام می کنند که سوابق این قیام و جنبه های مثبت و منفی آن در تاریخ ثبت است .

(آمارشناسی، آمارشناس و اداره موسسات)

آمار عبارت از وسیله کسب اطلاعات و درعین حال وسیله توضیح و تشریح بوسیله اعداد و همچنین يك وسیله تخیل انتقادی این اطلاعات میباشد. آمار، مانند فنون دیگری از نوع: دانش مکانیسم، خودکار کردن و تحقیقات مربوط به اعمال فنی، که آنها نیز بنوبه خود مربوط بآمار میباشند، در چارچوب عمومی ترقیات فنی ثبت و ضبط میشود.

این متناسب و یا منطبق با تکامل اقتصادی است که بوسیله رشد و وسعت یافتن موسسات فنی مشخص گردیده و همچنین از مشخصات آن تکامل سازمانها نیست که رفته رفته پیچیدهتر میشود، و تنوع بی نهایت کالاهای ساخته شده، و وسعت یافتن میدان توزیع بوسیله موسسات بزرگ، هم آهنگ گردیدن مساعی عده زیادی از کارشناسان را ضروری میسازد که هر کدام فقط قسمت محدودی از میدان فعالیت مجموعه موسسه را می شناسند، که مجموع آن موسسه نیز بنوبه خود مرتبط با فعالیت اقتصاد کلی است. بنابراین مدیریت کل موسسه بیشتر از پیش مواجه با مسائل پیچیده و اطلاعات و قضاوتها و تصمیمات بغرنج میگردد. آمار جمع کردن منظم (متدیک) اطلاعات داخلی و خارجی را برای موسسه مربوط اجازه میدهد و همچنین از نو گروه بندی آن اطلاعات و تجزیه و تحلیل و تغییر کردن آنها را در چارچوب موقعیت اقتصادی عمومی مجاز و ممکن میسازد.

این وظیفه نوین که نزدیک و یا مشابه به مدیریت کل موسسه است، در زمان حال يك واقعیت موجود و مهم است. با اعداد زیر میتوان اهمیت آن را قضاوت کرده و دریافت: از هر یکصد نفر آمار شناس که بوسیله «مدرسه تطبیق دادن موسسه ملی آمار و مطالعات اقتصادی» از ۱۹۴۳ باینطرف تربیت شده اند در حدود سی نفر از خدمات دولتی صرف نظر کرده و به موسسات خصوصی مختلف ر و آورده اند: صنعت اتومبیل، الکتریسیته، گاز، صنعت ذغال نفت، مکانیک، صنعت فلزات، بانک سازمان، و مطالعات مربوط بیازارها.....

مقداری از محل های شغلی عرضه شده بمناسبت فقدان کارشناسان ذیصلاحیت خالی ماند. تکامل فن نوین الکترونیک و تحقیقات مربوط به عملیات فنی نتیجه ای غیر از بالا بردن تقاضای کارشناسان، برای شعب کاملاً تنوع دربر نخواهند داشت. برای راضی ساختن این تقاضاها باید آمارشناس بیشتر تربیت کرد، که درعین حال دارای معلومات کافی و قوی اقتصادی باشند، که برای «کارشناس اقتصاد دان» و همچنین برای همقطاران رسمی آنها کاملاً ضروری و لازم میباشد.

من خیال میکنم که فلاسفه بد تاثیر مسمله ی بتوانند داشته باشند، و فلاسفه خوب هر گز !

تراندراسل

نمایشگاه بین‌المللی نقاشی سوررالیسم

سوررالیسم مکتبی از نقاشی که امروز در اروپا و امریکا طرفداران بسیار دارد در بیست سال پیش که نمایش داده شد با عدم موفقیت روبرو شد مقاله زیر خلاصه از مطالبی است که ژرژ هوئیة یکی از مبتکرین سوررالیسم و از همکاران صمیمی سالوادور دالی **Salvatore Dali** درباره نمایشگاه سوررالیسم در بیست سال قبل نوشته است مقایسه چگونگی و عدم موفقیت آنروز نمایشگاه با موفقیت‌های کمونی نشان‌دهنده این حقیقت است که چگونه افکار نوعی رغم محافظه کاران و افکار عمومی و نقاط ضعف حامیان آن فکر بالاخره راه خود را که همواره پیروزی است پیدا میکند *

در اوائل پائیز ۱۹۳۷ رایموند کونیا **R Cogniat** که در آن موقع مدیر هنری گالری هنرهای زیبای پاریس واقع در خیابان فوبورگ سنت هونوره بود با جمعیت نقاشان سوررالیست که در آن موقع پل الوار (**Paul Elvard**) ریاست آنها را داشت تماس گرفته و با نهایی شدن آنکه در نمایشگاه نقاشی ۱۹۳۸ شرکت کنند زیرا قبل از آن در نمایشگاه لندن و نیویورک پیروان سوررالیست موفق نشده بودند کارهای خود را به معرض نمایش بگذارند آندره برتون (**A. Breton**) این موضوع را غنیمت شمرده و فوراً مذاکرات محرمانه و جدی برای شرکت در نمایشگاه شروع شد. نمایشات آثار سوررالیست‌ها در مقابل سری‌های نمایشگاه‌های دیگر از قبیل فوویسم و کوبیسم یک مسئولیتی بود که در این موقعیت استثنائی می‌بایست بگردن گرفت. متصدیان گالری مسئولین امور سوررالیست آزادی مطلق دادند که بکار خود شروع نمایند. نمایشگاه که نمایشگاهی بین‌المللی بود و اقلاً ده کشور در آن شرکت میکردند و تقریباً ۵۰ نقاش بزرگ آثار خود را به معرض نمایش میگذاشتند.

— بزودی کاتالوگ‌ها و اعلانات لازم تهیه شد — شروع نمایش یک مکتب جدید در نمایشگاه بین‌المللی برای مسئولین این خطر را داشت که در صورت عدم موفقیت مانند یک شمشیر دود هم مسئولین مکتب و هم مدیران نمایشگاه و در نتیجه اهمیت بین‌المللی گالری را به خطر بیندازد.

با این توهّم و ترس و امید بود که در ضمن چندین ناهار و شام و کنفرانس‌های دوستانه و اجتماع‌های متعدد ستاد سوررالیست تشکیل شده و نقشه آنها تنظیم گردید.

پل الوار و برتون مدیریت تنظیم گالری را به مارس دوشان **M. Duchamp** واگذار نمودند.

تهیه این نمایشگاه با وجود ضیق بودجه با فداکاری‌ها و کوشش‌های بی‌نهایت سوررالیست‌ها در پیشرفت بود برای اکثر هزینه‌های کاملاً ضروری با خشم و عصبانیت برتون مصادف میشدیم ولی خونسردی و کاردانی و سیاستمداری پل الوار که همه کارها را با پشت کار و تبسم دائمی خود دنبال میکرد و وجب میشد که کارهای خسته‌کننده ناپذیر



تاکسی بارانی - از سالیادوردالی



مانکن: از اندره ماسون

دوشان برای مایفتاد .

هفته‌ها گذشت آخرین میخ‌ها کوبیده می‌شدند و آخرین رنگ آمیزی‌ها انجام میگرفت در بیرون نمایشگاه باغیان‌های مجرب روزها را در باغچه کل می‌نشانند و چمن‌های سبز را در اطراف فواره‌ها میکاشند مسئولین هر کاری معین می‌شدند یکی برای پخش کاتالوک دیگری برای توزیع چراغ‌قوه‌های جیبی و یکی برای مدیریت کتابخانه انتخاب می‌شد . نقاش‌ها تابلوها را روی پایه‌ها و دیوارها نصب میکردند و عکاس‌ها برای تنظیم اخبار بزرگترین نمایشگاه نقاشی نیمه اول قرن فعالیت نموده و از گوشه و کنار هر نوع اقدام و فعالیتی عکس میگرفتند برحسب پیشنهاد دالی (که امروز یکی از موفق‌ترین معلمین سوررآلیست است و هر کار کوچک او در امریکا به چندین هزار دلار معامله میشود) ناشدیک (کمیسر عمومی تفکر همگانی) تشکیل گردد که نمایشگاه بزرگ نیمه اول قرن قوام با سوررآلیسم را اداره کند و نیز پیشنهاد نمود که یک تا کسی که از سقف آن باران چکه می‌کند تهیه شود و در نیمکت عقب آن مجسمه بانوی مسافری که باران او را خیس کرده است قرار داده شود (خود دالی این مجسمه و تا کسی و محتویات آن را تهیه میکرد) و بنا شد این ابن تا کسی در بیرون نمایشگاه در جنب درب ورودی قرار داده شده و تا کسی بارانی (Taxi Pluvieux) نامیده شود . تا کسی را میان حیاط آورده و در سقف آن منبع آبی قرار دادند که با تعبیه سوراخهایی قطرات آب مانند باران بروی خانم مسافری که در نیمکت عقب قرار داشت چکه میکرد و ۲۰۰ حلزون و ۱۳ قورباغه و مقداری خرزه نیز در تا کسی قرار گرفت .

— تابلوهای نقاشان معروف و مبتکرین مکتب سوررآلیسم در جاهای خود نصب میگردد و نمایشگاه برای گشایش حاضر میشد.

— دالی (Dali) آخرین رنگ آمیزی‌های تا کسی بارانی خود را انجام میداد و کاتالک حاوی این مطالب بود :

نمایشگاه بین‌المللی سوررآلیسم ژانویه ۱۹۳۸ تنظیم کنندگان : آندره برتون و پول الوار

مهندسين : آندره برتون و مارس دوشان معاون کلود لوژامیش - مشاورین وغيره ۰۰۰

بالاخره روز نمایش فرا رسید و آثاری از قبیل :

عصبانیت — کارنا نام — خروس‌های پابسته — زیباترین کوچه‌های پاریس، تا کسی بارانی وغيره بمعرض نمایش و تماشا درآمد.

ولی متأسفانه از روز اول با مخالفت شدید تماشاچیان و انتقاد بدون معنی روزنامه نگاران روبرو گردید و اکنون بعد از بیست سال در مارس ۱۹۵۸ است که به آن فداکاریهای بدون خدشه و شکست بدون منطق میاندیشیم.

آلبرت کامو و مسئله الجزیره

نامه ای از يك معلم مسلمان الجزیره ای به آلبرت کامو

Actuelles III

آلبرت کامو ، این نویسنده الجزیره ای فرانسوی اخیرا کتابی زیر عنوان بالا منتشر کرده است که محتوی مقالات و نشریاتی است که خود نویسنده از تاریخ ۱۹۳۹ به بعد منتشر کرده و قسمت های منتشر نشده کتاب مزبور بعد از ۱۳ مه ۱۹۵۸ است. در مدت نوزده سال این نویسنده که معلوم نیست بیشتر الجزیره ای باشد یا فرانسوی شاهد و منقد اوضاعی بوده است که شکاف بین مردم الجزیره و فرانسه را بوجود آورده. قسمت های اول این کتاب يك رپورتاژ دقیق و محکم و نافذ از آن تیره بختی بزرگی است که علائم آن امروز در الجزیره برای تمام دنیا آشکار شده اما این نویسنده در همان تاریخ ۱۹۳۹ آنها را بخوبی تشریح و تجزیه و تحلیل کرده و بعلا آنها پی برده و چاره را نیز ذکر کرده است.

کتاب از ۱۹۳۹ شروع میشود اما بدبختی مردم الجزیره که نویسنده را تحت تاثیر قرار داده خیلی قدیمی تر از تاریخ مذکور است. حقیقت اینست که فرانسویان مقیم الجزیره در این مدت دراز مانع از این بودند که افکار عمومی فرانسه با حقایق الجزیره آشنا شوند اما يك ژورنالیست جوان و در آن زمان گمنام موسوم به آلبرت کامو صدای خود را بپهلو بلند کرده و داد زده اما متاسفانه گوش شنوایی پیدا نکرده است.

نویسنده بدبختی انسانهای محکوم به رقیق و تیره بختی را در ایالات موسوم به قبیله را تشریح میکند که سکنه آن قسمت از مسلمانان را نیز قبیل می نامند. خوراک مردم آنجا اغلب گیاه ها و محصولات طبیعی و خشنی بود که با کمی جو و امثال آن مخلوط می کردند و گوشت مخصوص اعیاد بزرگ بود که بعضی از خانواده ها از عهده آن برمی آمدند. در ایالت قبیله زندگی سکنه از راه تحصیل زیتون و در ایالت اورس مردم از کله داری زندگی میکردند که آنهم سال بسال بمناسبت حاصل خیز نبودن صحاری از بین میرفت.

در همان زمانها يك بچه شش ساله يك قلوه سنگی را نوارش کرده و بان سنگ می گفت :

« بره کوچولو خواهش میکنم کمی شیر بمن بده » اما بگفته نویسنده زمزمه این طفل معصوم از جنوب تا شمال الجزیره طنین می انداخت.

نویسنده اوضاع محلی آن زمان را با قدرت بی نظیر تشریح میکند و از جمله نشان میدهد که کارفرمایان فرانسوی از باز شدن مدارس عمدا جلو گیری میکنند زیرا در جاهائیکه مدرسه هست و مردم با سواد میشوند بمرکز صنعتی بزرگ مهاجرت میکنند و در نتیجه کم شدن عده مزدوران مردها بالا می رود. باین کار فرمایان محتاط که سود خود را در جمل و فقر مردم میدانند يك دولت غیر محتاط قدرت بسی نهایت

بخشیده بود *

نویسنده نشان میدهد که احتیاط کاری محیلانه کارفرمایان با ضعف و بی حالی دولت ترکیب شده و از همان اوقات آشی برای ملت فرانسه می‌ریخت که پس از ۱۵ سال «بیات ملی فرانسه را مسموم می‌ساخت».

در قسمت دوم کتاب که مربوط به سال ۱۹۴۵ است چند روز پس از قیام خشن و بی رحمانه الجزیره‌ها که با وسائل خشن تر و بی رحمانه تر خفه می‌شد آلبرت کامو در کومبا نتیجه تحقیقات خود را منتشر می‌سازد:

«معقد باشیم که در الجزیره مانند سایر نقاط نمیتوان فرانسویان را بدون نجات بخشیدن عدالت اجتماعی، نجات بخشید» «این ملت (الجزیره) عقیده خود را نسبت به کاریکاتور دموکراسی، که بملت عرضه شده، از دست داده است».

«..... اینست که افکار عمومی اعراب الجزیره نسبت به سیاست جذب آنها در تمدن فرانسه، اگر تحقیقات من صحیح باشد یابی تفاوت و یا نسبت باین فکر دشمن است».

در ۱۹۴۵ جنگ واقعی شروع می‌شود. جنگی که اسم آنها جرات نمیکند ببرند جنگی که هیچگونه قانون نمیشناسد يك جنگ وحشی و شرم‌آور و بی‌نتیجه. نامه‌هایی که به يك ژورنالیست الجزیره‌ای نوشته شده و مقالات که در روزنامه اکسپرس نوشته شده قسمت سوم کتاب است.

نویسنده با صراحت تمام حقیقت را بدون ملاحظه هموطنانش می‌گوید و می‌نویسد در عین حال بفرنج بودن مسئله الجزیره را نیز نویسنده درك میکند و روز بروز آزمانی که باین دنیا در الجزیره چشم گشوده بآن توجه داشته است.

از ۱۹۳۹ او شاید تنها صدای فرانسوی بود که وضع را درك کرده و بلیه عظمی را پیش‌بینی می‌کرد.

او بی‌عدالتی بزرگی را که ملت الجزیره دچار آن بود محکوم می‌ساخت و نتایج شومی را که این بی‌عدالتی بار خواهد آورد پیش‌بینی می‌کرد اما هیچ گوش شنوایی پیدا نمی‌کرد.

حالا که بلیه عظمی رخ داده بود او دیگر قناعت به دادن پیشنهادات و راه‌حل نمیکند و می‌داند که از نوشته‌های او سوء استفاده می‌شود. اولین پیشنهاد او يك «میزگرد» است که با مشکلات موجود عملی نبود.

پیشنهاد دوم او «ترك مخاصه سیویل» بود یعنی طرفین درباره غیر نظامی‌ها خشونت نکرد و جنگ فقط به جنگجویان طرفین محدود گردد.

پس از این پیشنهاد که مورد توجه جنگجویان قرار نمی‌گیرد آلبرت کامو مدت دو سال سکوت اختیار میکند با انتشار کتاب Actuelles III مجدداً کامو سکوت را می‌شکند در مقدمه و فصل آخر کتاب علت سکوت و علت شکستن آن را تشریح میکند. برای فهمیدن علت سکوت و شکستن آن باید با آنچه که کمپلکس الجزیره و کمپلکس فرانسویان نامیده شده است در خطوط اصلیش توجه داشت و در عین حال با آنچه که از اختلاط این دو کمپلکس بوجود می‌آید نظری داشت.

ژرمن تیون منقد کتاب مذکور در مجله پرو که ما خلاصه‌ای از آنرا اینجا می‌آوریم سعی برای فهمیدن واقعیات الجزیره را در کتاب مذکور شرح میدهد و از جمله می‌نویسد:

«هر حرفی که زده میشود در دوسلسله انعکاسات مضاعف می‌گردد که هر دو بیک اندازه بدو مضر هستند - زیرا از طرفی جنایت‌ها توجیه میشود، از طرف دیگر مخالفت انجام گسیخته را تحریک میکند. انسان باید يك قلب سخت و قدرت تخیل کوتاه داشته باشد تا نسبت به درد و طرف و طرفی که در جستجوی تکیه گاهی است که از او مضایقه شده و طرفی که از روی اشتباه تصور میکند که مورد حمله است، همدردی نداشته و متاثر نشود. از طرف دیگر خیلی تلختر از آن این واقعیت است که تمام مساعی برای مبارزه با کینه و نفرت بالاخره نتیجه‌ای غیر از تقویت آن نداشته است» وقتی مسئله الجزیره را از روی واقع بینی مطالعه میکنیم انسان متقاعد می‌شود که راه حل «خوب» یا کاملاً صحیح اصلاً وجود ندارد بلکه راه حل‌ها یا خیلی متوسط و باید و یا مهملکه آمیز است برای اختصار، تنها يك مورد را تجزیه و تحلیل میکند: تنها یادآوری میکنیم که بفرض ارتش فرانسه از الجزیره عقب نشینی کند.

هموطنان فرانسوی الجزیره حکمفرمایان مطلق شهرهای بزرگ و مهم سواحل خواهند شد و در عین حال شاید حکمفرمایان غیر مطلق شهرهای دیگر در حالیکه می‌دانیم فرانسویان الجزیره دارای واحدهای زره پوش نیرومند هستند. سکنه تنها شهر الجزیره دو مقابل تمام اروپائیان است که در تمام تونس متفرق هستند آنها مسلح و متشکل اند.

از طرف دیگر جبهه نجات بخش الجزیره بفرض عقب نشینی ارتش فرانسه در مدت چند ساعت حکمفرمای مطلق تمام قسمت‌های غیر شهری خواهد شد. در صورتیکه نه دهات بدون شهر و نه شهرها بدون دهات می‌توانند بزندگی خود ادامه دهند. در حالیکه نه اینها و نه آنها در خارج از حوزه اقتصادی فرانسه نمیتوانند زندگی کنند (میدانیم که طبقه دهقان الجزیره فقط در نتیجه مهاجرت مستمر و دائم به کارخانه‌های فرانسه قادرند که زندگی عادی را ادامه دهند)

پرواضح است در صورتی که این دو قسمت بحال خود گذارده شوند هم آندو میلیون نفر که می‌خواهند با فرانسه سر نوشت واحد داشته باشند و هم آن هفت و هشت میلیون که این بلند پروازی را دارند که می‌خواهند مارا ترك کنند هر دو عکس العمل‌های غیر عاقلانه و لجام گسیخته از خود بروز خواهند داد...

البرت کامو در فصل آخر کتاب باروشن بینی اما مایوسانه و در هر حال از روی ایمان و عقیده تصور میکند که بالاخره از راه ضرورت باید يك راه حل مسالمت آمیز پیدا کرد او در حالی که کورمال کورمال و با زحمت آیند را در نظر می‌گیرد شجاعانه از يك راه حل عاقلانه دفاع میکند.

این راه حل عالی همان «فدرالیسم شخصی» است که مسیو اوربول حقوقدان الجزیره آنرا پیشنهاد کرده است... اما اشکال کار در پیدا کردن يك فرمول و راه حل نیست. اشکال کار در قبولاندن آن به طرفین دعوا است.

مالان جنگ سخت و زشت و مخربی را دنبال میکنیم که علاوه بر بودجه معمولی وزارت دفاع روزانه یک میلیارد فرانک خرج دارد و «هدف جنگی» مانیز اینست که الجزیره ای هارامجور بقبول روزانه یک میلیارد فرانک دیگر بکنیم تا راه حلی را قبول کنند که الجزیره جزئی از فرانسه شود *

باین شکل شرط میدهند که در مدت دوازده سال کمتر و یا بیشتر توده الجزیره ای هاز دور و بر جبهه آزادیبخش ملی متفرق خواهند شد * اما خیلی ممکن است که این شرط را ما بایزیم *

جبهه آزادیبخش الجزایر جنگ را در شرایطی تقریباً ده برابر زیان بخش تر از لحاظ مرکومیر نسبت به ارتش فرانسه تعقیب میکند و عده آنها تقریباً برابر کمتر است. آنها هم شرط میدهند و اصرار در این شرط بندی دارند که وضع و تسلط خود را حفظ خواهند کرد و فرانسه را مجبور به ادامه مساعی جنگی خواهند ساخت باین وسیله از بهبودی بخشیدن بوضع الجزیره ، که فرانسه آماده برای آنست ، جلوگیری خواهند کرد *

در هر حال کسی یا کسانی هستند که در این میان میبازند : ملت الجزیره . ما بطور دیوانه وار با ارزشترین ذخائر خود را بطور اسراف آمیز اتلاف می کنیم : نسل جوانان ، موقعیت بین المللی مان ، توسعه صنعتی و اقتصادی مان و تعادل اقتصادی مان را از دست میدهم *

اما آلبرت کامو یک راه حل مسالمت آمیز را بالاخره غیر ممکن نمیداند * زیرا در عین جنگ مخوفی که دو طرف را باهم مواجه ساخته است ، هرگز آنها از این که دوش بدوش هم هستند صرف نظر نکرده اند و نمیتوانند بکنند :

همان کدم که هر دو از آن تغذیه می کنند ، هر دو طرف از همان چشمه واحد می آشامند ، و طرفین همان کتابهارا می خوانند هر چند که هر خنایت هر عمل تحریک آمیز و هر اقدام دیوانه وار دوسلسله اشکالات زلزله مانند مضاعف بوجود می آورد اما هر اقدام تعدیل کننده از طرفی موجب مسالمت آمیز شدن نسبی طرف دیگر می گردد . بنابراین در صورتیکه از فکرهای عالی و شجاعانه و سخاوتمندانه پشتیبانی کنیم و مایوس نشویم می توان برای آینده امیدوار بود

اما افکار و نقشه ها وقتی نتیجه مطلوب خواهند داد که حسن نیت و اراده و سعی و کوشش برای فهمیدن طرف وجود داشته باشد .

نامه یک نفر مسلمان الجزیره به آلبرت کامو

منشاء بدبختی مشترک ما

نامه زیر را آلبرت کامو به اداره مجله پروتسلیم کرده است و متعلق به یک معلم الجزیره ای از جنوب است که پس از خواندن کتاب مذکور نوشته :

شاید من از خود شما کمتر متعجب از سکوتی باشم که کتاب اخیر شما را احاطه کرده بود و بالاخره بآن غلبه شده .

آیا حقیقتاً بخیمال خاموش کردن آتش سوزی، در حالیکه در آتش شریک هستید می‌باشید، آیا قصد دارید خودتان را در میان دوصفی که می‌جنگند قرار دهید و بجای اینکه کسان خودتان را تشویق کنید در عین حال سعی به ترساندن کسان من دست بزنید؟ آقای محترم تصدیق کنید که اگر موقعیتی که شما در مورد الجزیره اتخاذ کرده‌اید مورد اعجاب است، استقبالی که از کتاب شما بعمل آمده موجب برای تعجب نمیباشد زیرا اگر از ۴ سال باینطرف، عقیده شما را با التماس و اصرار پیوسته خواسته‌اند، پرواضح است که عقیده شما بالاخره می‌بایست عقیده همه باشد، و این عقیده می‌بایست بطور پایدار و محکم در کله‌ها در قلب‌ها و حتی می‌خواهم اضافه کنم در تن و جان همه جا گرفته و بدل نشیند.

عده‌ای انتظار داشتند که شما طرفی را محکوم و طرف دیگری را تایید کنید و دلائل مردم‌پسندی نیز برای نظریه خود پیدا کند.

دلائل مردم‌پسندی که تاحالا انتظار پنهان می‌بود، زیرا شما یک روح و فکر بزرگی هستید، و این شانس بزرگی برای فرانسه است که مردانی مانند شما داشته باشد، و موقعیت مناسبی برای سیاستمداران است که بتوانند به نظریه و اسناد و مدارک شما تکیه کنند. از شما چیز دیگری نمی‌خواستند. شما چه کرده‌اید؟

نه تنها شما آنچه را واقعا فکر میکنید آشکار و با عراحت، درباره آنچه مسئله الجزیره نامیده شده می‌گوئید بلکه شما صحیح فکر کرده و خوب تقریر می‌کنید * و همین فکر صحیح و عدالت جویانه بطور دقیق و مشخص شما را وادار کرده است که طرف خودتان را تأیید نکنید و مال مرا نیز محکوم سازید.

برای همین است که من از این الجزیره که رنج می‌برد، و شما شخصا اقلا او را دوست دارید، سلامهای دوستانه خود را برای شما می‌فرستم، سلامهای من توأم با اعجابی است که نسبت بروح و فکر روشن بین یک مرد شجاع باید داشت.

چون من هم فاقد استعداد و هم فاقد شجاعت مخصوص شما هستم اجازه می‌خواهم که ناشناس باقی بمانم اما با کمال اختصار و سادگی در عین صراحت و صحت عقیده خود را راجع باین مسئله برای شما بنویسم. بدانید که من یک معلم «عرب» هستم و همواره در قلب این کشور و از چهار سال باینطرف در مرکز این صحنه غم‌انگیز (درام) زندگی می‌کنم *

چون کلمه «عرب» درباره امثال من خیلی دقیق نیست چرا صحیح‌نگوییم * فرض میکنیم که شما نامه‌ای از یک نفر اهل قبیله موسوم به قبیله Kabyle دریافت میکنید این معرفی دقیق‌تر و صحیح‌تر از اصطلاح «عرب» است.

می‌دانم که در ۱۹۵۸ بیشتر درباره الجزیره ذی‌نفع هستند نه الجزیره‌ها اما متأسفانه فقط ذی‌نفع به الجزیره هستند با اضافه صحرا! البته توجه می‌فرمائید * اما در هر حال نسبت با عرب، نسبت بقبیل‌ها ذی‌نفع نمی‌باشند، مگر از این لحاظ که آنها را بکشند، آنها را زندانی کنند آنها را وادار بتسلیم کنند، و یا آطوریکه از مدتی باینطرف معمول شده روح آنها را با جامعه فرانسه هم‌رنگ و فرانسوی سازند، البته تا حدودی و تا جائیکه آنها اصلاحی داشته باشند، اما کاری بکار جسم نحیف او که بالباس پاره پوره نیمه برهنه و نیمه پوشیده شده ندارند.

آقای محترم من زمانی را که سر نوشت سکنه مسلمان الجزیره مورد توجه شخص شما قرار گرفت بیداد دارم در آن عصر، من که بسن شما هستم تنها بدرس و کلاس خود مشغول بودم و بی شک بیشتر از شما عایدی ماهیانه داشتم آنوقت شما جوان بودید و صدای آنروز شما هم ضعیف بود خوب بخاطر دارم. وقتی که من نوشته های شما را در روزنامه مریدان در این روزنامه موسوم به «الجزیره جمهوری خواه» می خواندم بخود می گفتم: «این است مردی که می توان او را شجاع نامید» من استحکام شما را در این مورد که مصمم بودید بفهمید و کنج کاوی شما را که ناشی از ستمپاتی و یا شاید ناشی از دوست داشتن بود تحسین میکردم.

من در آنروزها شما را چقدر نزدیک بخود حس میکردم چقدر نسبت بشما که فاقد سوابق ذهنی غلط بودید حس برادری داشتم!

اما باز هم اطمینان میدهم که من بشما ایمان نداشتم، بخودم نیز مومن نبودم، و بتمام آنهایی که نسبت به ما ذینفع بودند، که عده شان در آن زمان معدود بود نیز ایمان نداشتم، زیرا تمام آنها هیچکس شواست از شری که از دیگران عاید می شد جلو گیری کند:

در آن عصر بالاخره ما از شرائط موجودیت خود از اینکه مامغلوب و موهون هستیم آگاه بودیم، و مدت زمانی بود که ما غیر از زبان مغلوب ها و محکوم ها زبان دیگری را بلد نبودیم، در حالیکه کسان شما طبیعتا بیشتر از هر وقت زبان غالب و پیروزمندان را داشتند. نه این که ما بهر نوع امید ی پشت پا زده بودیم، نه، بلکه رهائی از قیود را از آنچه نمیتوان پیش بینی کرد و یا از معجزه و یا از جریان زمان انتظار داشتیم...

اما در مقابل زبان غالب شما ما باز زبان مغلوبان آنچه که بعنوان جواب نهائی در مقابل شما داشتیم، تقاضای اجرای رفورم ها و تساوی حقوق باشما و شباهت پیدا کردن به شما بود. همانطور که خود شما دریافته و حساب کرده اید،

آقای آلبرت کامو صدای رسا و موثر و رفت انگیزان، که برای ابد افتخاری برای شماست شنیده نشد. نه تنها نخواستند صدای رسای شما را بشنوند، بلکه شما را از این کشور راندند، از کشوری که خود از آنجا هستید، زیرا شما خطرناک شده بودید. حتی خطرناک تر از مغلوب ها شده بودید همان مغلوب ها که در آن روزها کسی آنها را جدی تلقی نمیکرد.

بین ماها عده ای از طبقه نسبتا ممتاز بودند، اینها را که میتوان نیمه مترقی و یا مترقی نامید و بالاخره روشنفکران ما بودند، آنها بین راه شخص شما و کسان خودشان بودند همه میدانند که آنها غیر از اینکه بطرف شما بیایند خواسته ای نداشتند، آنها حتی حاضر بودند بقیمت چند فداکاری و از خود گذشتگی و تحقیر شدن نهائی خود را هم رنگ کسان شما سازند، در هر حال انسان وقتی باغوش خانواده ای که او را بعنوان متکفل عضوی پذیرد وارد شد، کمی حوصله اوضاع و احوال را سر و سامان می دهد، و در نسل بعد کومپلکس و یا حس زیبونی بکلی از بین میرفت و اشخاص می توانستند خود را از هر نوع دورویی و یا دودلی آزاد سازند و شاید شخصیت خود را از دست دهند و بکلی همرنگ گردند.

اما در جنب این بورژواها و تربیت شده ها، کارگران سن دنیس و دیگر موسسات، دست فروشان و لگردی که تمام فراسه را می گشتند وجود داشتند یعنی

توده‌ای وجود داشت که از شما بی‌خبر بودند و شما با آنها خوبی می‌کردید.

این توده غیر از بیخبری از شما خبری نداشت؛ چهل حالت عمومی او بود.

آقای کامو در آن زمان مادری که اهل جبل ویا اهل بلد بود وقتی میخواست بچه اش را بترساند او را ساکت کند باو می‌گفت «ساکت! اینست بوشوداردمیاید!» بوشو عبارت از مارشال بوژود بود که يك قرن پیش آمده بود (ویس از علیه فرمانروای الجزیره شده بود) در سال ۱۹۳۸ و پس از يك قرن از غلبه مارشال بوژود هنوز مادر آنجا بودیم که بچه ها را از او میترساندند. البته شما شخصاً بنوبه خود در آن زمان صفحه‌هایی را مینوشتید که من نمیتوانم چند کلمه‌ای از آنرا در اینجا نقل کنم!

صفحاتی که بهتر و عالیتر از آنرا هیچ مرد صاحب دل و قلب مهربانی نمیتواند بشکورد خود تقدیم و کسان خود را بهتر از آن بر حذر دارد:

«قبیل‌ها (سکنه ایالات مسلمان نشین الجزیره) مدرسه میخوانند و همچنین «نان شب مطالبه میکنند.. قبیل‌ها روزی که سرحدات ویا خطوط مصنوعی که تعلیمات اروپائیان را از تعلیمات محلی هاجدا میکند، حذف شوند مدارس بیشتری خواهند داشت «روزی که بالاخره، در روی يك نیمکت مدرسه، دولت که برای فهمیدن همدیگر ساخته شده‌اند، پهلوی پهلوی هم بنشینند، شروع خواهند کرد که کم‌کم همدیگر را بفهمند. کفتم «شروع خواهند کرد» زیرا هنوز این عمل شروع نشده است.»

در بیست سال پیش شما اینطور می‌نوشتید، دو جامعه از یکصد سال پیش پهلوی به پهلوی هم زندگی می‌کنند اما هر دو پشت بهم کرده‌اند، کاملاً فاقد کنج‌کاوای برای شناختن همدیگر بوده‌اند، حساسیتی برای شناختن همدیگر نداشته، فقط از لحاظ بی تفاوت بودن به همدیگر و از لحاظ کله شقی درباره تحقیر همدیگر و همان تجارت غیر انسانی که ضعیف‌را بقوی و کوچک‌را به بزرگ و غلام‌را به ارباب مرتبط می‌سازد، وجه مشترك داشتند.

وضع اینطور بود و بدون تغییر و همینطور تا شروع خصیمان باقی ماند آنها نیکه از کسان ما قابل تحلیل رفتن ویا «هم رنگ» شدن با کسان شما بودند، آنها از خیالپرستانی بودند که تصور می‌کردند با قبول شرایط زندگی شما از شرایط سر نوشت خود فرار خواهند کرد.

اما نه کراوات و نه کت و شلوار اروپائی موجب فراموشی و متروک شدن ششیا و سروال (نوعی کلاه و لباس مخصوص الجزیره) که غیر از آنها چیزی در این کشور پیدا نمیشود نشد.

..... زیرا این وحدت افریقای شمالی، که افلاآب و هوا و محیط جغرافیائی آنرا تحمیل می‌کرد، وجود داشت، ضرورت تحمیل شده بوسیله آب و هوا، و محیط ضرورت زندگی کردن باهم در این جزیره دنیای «غرب» که نه فنیقی‌ها و نه اهالی رم و نه واندال‌ها و نه اعراب موفق به تفرقه آن اتحاد نشده‌اند.

تمام این فاتحین بالعکس خود را با آفتاب «مغرب» منطبق ساختند، خود را با آفتاب «مغرب» و با زندگی سفت و سخت کوهستانی انطباق داده و با هم ملقمه‌ای تشکیل دادند، در بی‌نظمی و فقر و فاقه در هرج و مرج باهمدیگر ذوب شدند بنوعی که فرانسویان فاتح در موقع رسیدن با آنجا فقط بایک ملزروب و روگردیدند.

بی‌شک آنها می‌توانستند همدیگر را دوست داشته و یا از هم متنفر باشند می‌توانستند

باهم متحد باشند و یا با خشونت بی نظیری که انسان همواره مستعد آن است همدیگر را پاره پاره و محو کنند.

بی شک در آنجا کاستها و طبقه ممتاز و غالب و مغلوب وجود داشتند، اما تمام این اختلافات بین خودشان بود، آنها باهم کنار می آمدند، حتی درحالی که برضد همدیگر قیام و اقدام می کردند آماده برای اتحاد بودند.

مسائل داخلی نام و عنوانی است که سترانه های بزرگ و درگاه در سازمان ملل متحد باین مسئله می دادند!

در حقیقت تحلیل رفتن و یا «همرنك» شدن نوع دیگری غیر از اینكه ترازو رسیده ها بوسیله قدیم ها هم رنگ شوند ممكن نبود، و این همرنك شدن و یا تحلیل رفتن برحسب طبیعت اشیاء یا اشخاص بدن اینكه ما متوجه باشیم و علی رغم شما انجام گرفت. متدرجا و در طول قرن آن قسمت ملت الجزیره كه از منشاء اروپائی است از اروپا جدا شد تا جائيكه بعنوان اروپائی شناخته نمیشود و فقط بخودش شبیه بود، منظور من از خودش یعنی به ملت الجزیره كه كسان شما آن ملت را تحقیر می كنند در صورتيكه خودشان از لحاظ لهجه و ذوق و احساسات با آنها وجه مشترك دارند.

امروز من هم مانند شما ایمان دارم آقای البركامو كه فرانسویان الجزیره «بمعنی واقعی كلمه محلی هستند». فقط من آرزو دارم كه آنها این را حس كنند و از آن آگاه باشند، آنها فرانسه را كه ممكن است آنها را فراموش کرده باشد زیاد ملامت نكنند، زیرا هروقت كه «مادروطن» یعنی فرانسه می خواهد بدعوت فرزندان گمشده اش جواب دهد، این بمنزله مذمت كردن شدید سایر سكنه محلی خواهد بود كه فرانسه هرگز تكفل آنها را در خانواده خود نپذیرفته، و اینكه اصلا به يك اشتقاق نژادی غیر ممكن ایمان نداشته اند.

چرا گفتم غیر ممكن؟ زیرا شرائطی كه موثر لازم بوده است هرگز عملی نشده است: شرط لازم و كافی این بود كه بطور سهل و ساده تمام الجزیره ایها را به فرانسه ببرند تا بتوان از آنها فرانسوی ساخت زیرا يكفر الجزیره ای در خود الجزیره، از هر نژاد و منشاء باشد نمیتواند غیر الجزیره باشد.

بنظر ما اشتباه بزرگ فرانسه در اینست كه بیهوده سعی کرده است كه از الجزیره، فرانسوی برحسب وظیفه بسازد. ما كه مغلوبها هستیم مجبوراً در مقابل این تقاضا خم شده و تسلیم می شویم، اما شما كه فرزندان اوهستید، امتیازات طبیعی خود را اعلام داشته و تقاضا میكنید و شما خواسته های خود را بخرج ما و ضرر ما دریافت میكنید، و شما آن حقوق مسلم خود را درباره ما حكمروا می سازید، و این دمو كراسی كه شما را ذیحق به این تقاضاها و خواسته ها میكند، درباره ما تبدیل باستبدان مطلقه میشود.

منظور من امروز این نیست بر علیه رژیمي كه همه نواقص و معایب آنها بخوبی می شناسند ادعا نامه نوینی صادر كنم و شما آقای كامو تاحدی كه موضوع مربوط بشخص شماست کسی هستید كه در تمام زندگی و آثار خود این جنبه های رژیم نامردانه را محكوم ساخته اید. حتی من نمیخواهم سایر هموطنان الجزیره را كه از منشاء اروپائی هستند بیشتر از آنچه هست مورد اتهام و تحمیلات قرار دهیم زیرا علی رغم ظاهر خشن و حتی بیرحمانه، من آنها را مانند سایر سكنه این دیار از هر منشاء باشند خیلی بخود نزدیک حس کرده و فكر میكنم.

اما باید این حقیقت را شناخت، که آنها پیوسته از يك ایهامی که عالمو اعمدا و با دقت آنها بوجود آورده و حفظ کرده اند، سودمیرند و ماهر گز امكن اعلام این جرم و كشف آنها نداشته ایم، فقط باین اکتفا کرده ایم که باشدت کم و بیش و یا تخیلات کم و بیش که بخود راه داده ایم و یا باخوشوقتی کم و بیش سهم خود را از این سود که قیمت و ابستگی (اجباری) ما بفرانسه است، تقاضا کنیم. این ایهام غیر مجاز بنظر من منشاء بدبختی های مشترك ماست.

و قتی که الجزیره ایهای از منشاء اروپائی بما میگویند که آنها الجزیره هستند، ما میدانیم که آنها اول فرانسوی و بعد بطور غیرعادی الجزیره ای هستند. این همانست که مامی فهمیم و آنها دائما خواسته اند اینرا بمابقیه مانند، یعنی بنابر این آنها را بابان هستند. هروقت که ما این اربابی آنها را در معرض شك و تردید قرار دهیم و نگرانی تولید شود آنها را متوجه کشور مادر (متروپل) میکنند و کشور مادر نیز که بوظیفه خود آگاه است برای استحکام وضعیت آنان اقدام کند ..

لازم نیست که مسئله زیر را فرضیه ای تصور کنیم بلکه تمام حوادث نوعی واقع میشود مثل اینکه تمام اروپا رسالت نگاهداری از فرزندان خود را به فرانسه واگذار کرده است، مثل اینکه فرانسویان در کشوری که اکثریت آن مسلمان است موظف اند از مسیحی ها و یهودیها محافظت کنند.

ما بنوبه خود خواهان آن نیستیم، زیرا هر چند که این رسالت ارزش فرانسه را نزد ما کم کرده است اما در جنب این فرانسه يك رسالت بزرگ و خیلی زیبایی را در نزد ما انجام داده است، رسالت عالی و شریفی که بمناسبت آن برای همیشه و علی رغم همه چیز، ما بنوع خودمان فرزندان فرانسه خواهیم بود.

اگر موضوع مورد بحث را تاحد اعلاي آن ساده کنیم میگوئیم يك جامعه بزرگ در الجزیره هست که می خواهد اگر عملا هم نباشد از لحاظ حقوقی فرانسوی بماند، از طرف دیگر جامعه مهمتری نیز وجود دارد که میخواهد همانی باشد و باقی بماند که واقعا هست.

مسئله را که اینطور طرح میکنیم ممکن است بنظر بعضی ها بیپوده و بی معنی باشد و در نظر بعضی دیگر دعوی غیب و انگور و یا ملائقطی بودن باشد، اما همین مسئله از چهار سال باینطرف ما را در يك صحنه حزن انگیز گرفتار کرده است که همه ضرر آن را می پردازیم.

بلی آقای کامو، در مقابل وسعت و عظمت این صحنه حزن انگیز (درام) و بیعدالتی های ناشی از آن در مقابل رنجی که ملت ما میبرد، در مقابل خرابی که ملت ما - متحمل آن میشود و ممکن است بمعذوم شدن او منجر شود، انسان میخواهد از فرانسوی الجزیره بودن و یا بطور ساده از الجزیره بودن و یا حتی از فرانسوی بودن صرف نظر کند و بطور ساده انسان و انسانی باشد، از کشتن صرف نظر کند، خراب و منهدم کردن را ترك گوید، دوباره شروع بدوست داشتن کند. در مقابل خشونت و دروغ لجام گسیخته که انسان را در معرض حمله قرار داده و او را تبدیل بمعصومی کرده است که قادر بدرك قبح آن نیست، انسان مایل است که از همه چیز صرف نظر کند تا اینکه انسان بچووان تغییر شکل یافته بطور نهائی ساکت و خفه شود و ارزش و حیثیت

انسانی اواز نو تجدید و برقرار کرد.

اما به هر طرف که نگاه می کنیم روشنائی در خروجی این تونل پریچ و خم را که همه در آن گم شده ایم نمی یابیم.

ممکن است که بالاخره سترائرها حق داشته باشند تسخیر و یا از نو تسخیر کردن را با اعمال قدرت حتی بقیمت انهدام و محو کردن کلی انجام دهند.

اینطور ممکن است که توده ملت در شهرها، در جبلها، در صحرا و دهات، که آنها در عین حال هدف و میدان جنگ افکار شریفه ای هستند که آن افکار را طرفین در مقابل هم نگاه میدارند و بنام همان افکار عالی و شریف میخواهند لگدمال کردن بدون ترحم زندگی را توجیه کنند، ممکن است همین ملت که از شهید شدن اجباری یا اختیاری خسته شده باشد، روزی مصمم شود و رنج بردن را رد کند. اما هرگز این عمل این معنی را نخواهد داشت که ملت، افکار شریف طرفی را قبول کرده و افکار طرف دیگر را رد خواهد کرد، بلکه مسئله لاینحل خواهد ماند و نسل های آینده مجبور خواهند بود از نو مسئله را طرح کنند.

آیا بهتر نیست که از فریقن خود و فریقته شدن اجتناب کنیم و بطور قانونی وظیفه مبارزه کردن را بدستی خودمان را خود عهده دار شویم. آیا بهتر نیست که کوششی برای تهیه مقدمات و شرایط یک صلح برادرانه واقعی بعمل آورد که از وضع ۱۳ مه کاملاً متفاوت باشد؟

حل این وظیفه بعد از سترائرها نیست انجام آن مربوط بخود مردم الجزیره است، بعد از آنها نیست که مدعی داشتن افکار شریف و عالی هستند. اما لازم است که آنها مقدمات آزمایش دقیقی از وجدان خود بعمل آورند.

تنها شاهکار سیاسی آمریکا

صرف نظر از مطلوب و یا نامطلوب بودن پیاده شدن نیروی آمریکا در لبنان، اغلب مفسرین سیاسی غرب این عمل را تنها شاهکار سیاسی آمریکا در دوره پس از جنگ در خاور میانه میدانند که با موفقیت توأم گردیده است: استفاده از نیروی ناوگان ششم برای هدف سیاسی: اولاً با سرعت بی مانند تصمیم گرفته شد و ثانیاً از لحاظ فنی استفاده از قدرت نیز با سرعت بی سابقه اعمال گردید. اما آنچه از همه مهمتر است اینست که حضور ساده قدرت، بدون استفاده عملی از آن موجب تعدیل طرفین دعوا در لبنان گردید و این شاهکار استفاده از قدرت است که بتوان بدون اعمال قدرت نتیجه گرفت. اگر با وجود این موفقیتها سیاست امریکایی میکرد که در ضمن اعمال قدرت سریع و عظیم یک «راه حل امریکائی» بدلبنان تحمیل کند. این عمل را نمیشد شاهکاری نامید. خوشبختانه راه حل کاملاً محلی و مطابق مقتضیات و طبیعت جامعه بود و ترک کردن فوری خاک لبنان نیز این تنها شاهکار سیاسی دوران پس از جنگ آمریکا را بعد کمال رساند. مفسرین این واقعه را با ورود ارتش سرخ بمجارستان و نتایج حاصله از آن مقایسه کرده اند و الحق اختلاف این دو اقدام معرف اختلاف سیاست غرب و آنچه شرق نامیده میشود نسبت به ملل ضعیف و کوچک جهان است.

نیوتون وارد کرده بدون اینکه ارزش کلی آنرا از بین برده و انکار کرده باشد. اهمیت مارکس از لحاظ پیش‌بینی‌های او نیست. اهمیت مارکسیسم در اینست که امروز هیچ جامعه‌شناسی بدون در نظر گرفتن تئوریهای اوقاد و بدرك و حل مشکلات اجتماعی نیست، اهمیت ما کسیمی نه از لحاظ حل نهائی مسائل است که هنوز دنیای امروز با آنها روبرو و مواجه می‌باشد. شاید هیچ زمانی در تاریخ بشر وجود نداشته باشد که مانند امروز توده‌های بزرگ بشری از لحاظ حل مشکلات زندگی روز مره خودشان را بطور دانسته و آگاه احتیاج به درك تئوریهای اجتماعی يك جامعه‌شناسی به بینند که توده‌های بزرگ جوامع بشری امروز خود را محتاج به درك و شناختن مارکسیسم می‌بینند صرف نظر از این موضوع و مسئله ناسیونالیزاسیون و مسائل تولید و توزیع که کهنه نشده است بلکه در دستور روز دنیای حاضر قرار دارد بنظر می‌رسد که مولف محترم، شاید بمناسبت بی‌عدالتی‌هایی که ملت او متحمل شده و می‌شود، در مسئله ناسیونالیسم و بین‌المللیسم تعیین حدود تصادم این با آن به ناسیونالیسمی که بنظر ما صحیح نیست تمایل نشان داده است. همانطور که در بالا اشاره شد در صورت لزوم بحث مفصل درباره نکاتی که مورد تأیید ما و یا اختلاف نظر ماست بعمل خواهد آمد.

هدف و روش ما

بقیه از صفحه ۱۰۰

قرن اخیر و بخصوص بازمایشهای تاریخ و اجتماعی معاصر جهان امروز و کشور خودمان رجوع کنیم. مکتب وایدنولوی ما عبارت از تاریخ بهت ما، تاریخ آزمایشهای تلخ و شیرین ماست باید تاریخ گذشته جهان و ایران و بخصوص دوره‌های اخیر را مطالعه کرد و عبرت گرفت همانطور که برای فیزیک‌دان و شیمیست آزمایشگاه و تجربیات آنجا منبع وحی و الهام علمی است برای جامعه‌شناس هم مطالعه و نتیجه و عبرت گرفتن از تاریخ بزرگترین سرمایه است که بقیمت شکست‌ها و رنج و آلام گذشته بدست آمده است. ما به جنبه‌های اخلاقی و بی‌پیرایه مذهب اهمیت خاص قائلیم. تحلیل علمی جامعه باضافه جنبه اخلاقی مذاهب منهای اوهام و خرافات و آنچه با مقتضیات زمان وفق نمیدهد و با علم و دانش بشری منطبق نیست می‌تواند مکتبی را بوجود آورد که خلاء فکری خطرناک را پر کند. ما هر وسیله را برای رسیدن به هدف مشروع نمیدانیم. از اصول خرابکاری متفره هستیم. عقیده داریم بوسیله دموکراسی و روش پارلمانی و قانونی میتوان و باید به هدف انقلابی رسید. بنابر این اصول کار مخفی و غیر قانونی را در شرائط امروز جهان و ایران بی اثر و غیر منطقی میدانیم. بنظر ما دوران عوام فریبی و منفی بافی، بمعنی واقعی این اصطلاح‌ها نه آنطور که بعضی هر اقدام را بانها تعبیر می‌کنند، سپری شده است. نباید در انتظار روزی که وضع بطور معجزه آساعوض شود نشست. توصیه ما به روشنفکران و نسل جوان اینست که عناصر جامعه ایده‌آل آینده را از هم اکنون و متدرجا و با استفاده از امکانات موجود باید بوجود آورد. هرچند که این کار در ابتدا دشوار و بطئی باشد بی شک می‌توان بزودی شرائطی بوجود آورد که سرعت تحول اجتماعی خیلی بیشتر از آن باشد که به خیال بعضی‌ها خطور هم نمیکند.

پرده دار پرده در و راهروان

یکی از هزاران هزار «راهرو» در ایران و یکی از صدها هزار بایشتر در جهان که بالاخره چشم خود را باز کرده و بیراهه بودن آنچه را که «راه» می‌پنداشته و سراب بودن آنچه را بامید آب با تسو میرفته، دریافته، هزاران هزار امید از دست رفته را اینطور نوحه سرائی میکرده:

«فقس خالی است و مرغ پریده داستان دل و امید رمیده»

پس از آنکه پرده دار در کنگره بیستم پرده را بیک سو می‌زند و خدای هزاران هزار بلکه میلیونها راهروان راه طریقت را بی‌پرده و عریان آنطوریکه هست نه آنطوری که مینمود، به پرستندگان نشان میدهد، در آن زمان آنهایی که شک و تردید بدیشان راه یافته بود اما جرات تصمیم گرفتن نداشتند یکباره سقوط میکنند و دنیا را و هر چه در آن هست «مرده و ماتم زده» می‌بینند *

راهروانی که باشور و شوق و پایکوبی خود دنیا را با عجب واداشته بودند نه تنها خود و همراهان را دل مرده و افسرده می‌بینند بلکه بعزت هزاران هزار آرزوهای بر باد رفته خود زندگانی را محکوم بزوال می‌بینند: «زندگی مردو کشت...»

آنهایی که تا دیروز در مقابل هیچ مشکلی و مانعی ایست نمی‌کردند و بهر قیمت که شده است و به قیمت خون میلیونها انسانی که ریخته شود میخواستند دنیائی از نو و انسانی از نو بسازند، آری برای همین «اسانهای طراز نوین» دیگر زنده هانده نبودند حتی خود «زندگی» می‌میرد و با مردن خود همه «کارو کس» آنها را نیز میکشد

مهیّب و مخوف بودن پرتگاه تصور مردن زندگی را در خیال سراینده پدید آورده اما بدون اینکه خودش متوجه باشد هنوز نمرد و زمزمه میکند «مگذارید مرغ یاس بخواند» و از اینکه «امید بمیرد» دلواپس است و بالاخره خطاب به خلاء نه تنها از «من» بلکه دم از «ما» میزند: «مگذارید در دودیده ما اشک بزند حلقه راه گوشه بگیرد» *

معلوم نیست که مخاطب این استاد جوان دانشگاه از «مگذارید» کیست چون ایمان و عقیده را به هر چه هست و نیست از دست داده و در جستجوی پناهگاه و تکیه گاهی بهر سو می‌دود اما غیر از خلاء نمی‌بیند:

خلاء

پیرامن ما جز خلای نیست
یاران بخلاء نمی‌توان زیست
گویم در هر خانه بصد شوق
کس نیست که گوید از درون کیست؟
کی بسته در از درون بما سخت
این پشت بخلق کردن از چیست؟
ای یأس حکومت تو کافی است
ای ضعف بمیر! است کن! ایست

دکتر دنا

مقدمه‌ای بر آئین دادرسی

مدنی و بازرگانی.

تالیف دکتر احمد متین دفتری .

«... اگر سرعت کارخانه قانونگزاری دلیل ترقی بود ، ایران می‌بایست یکی از متمدن‌ترین کشورهای جهان محسوب شود ...»

«... در کشور ما کدام مقام یا مقامات مستقل و صلاحیت‌دار باید از زیاده‌رویهای مجریان جلوگیری کند ، آیا مانند کشورهای متحده امریکا یا اقلان مانند هندوستان یک دیوان عالی داریم ؟ ... آیا ما یک پارلمان داریم ؟ ...»

«... آیا ما یک دیوان کشوری داریم که ... و بالاخره آیا قوای انتظامی ... مطابق سیره کشورهای متمدن ؟ ...»

«... ما متأسفانه در عصری زندگی میکنیم که بر اثر مبارزه بین کمونیسم و بین‌المللی و مخالفین آن آزادیها در اغلب کشورهای دموکراسی محدود شده ، سبب و بهانه اینست که کمونیستها از آزادیها در این کشورها برای تبلیغات دنیا و فعالیتها سوء استفاده میکنند ... ما آن ایام خیال میکردیم اگر آن قانون میگذشت و در انتخابات فقط مردم باسواد پای صندوق من آمدند و اسامی نمایندگان را بخط خودشان محرمانه مینوشتند و در صندوق میریختند ... ولی وقتی محاکمه تجربه بمیان آمد و برای اولین بار در بهمن ماه ۱۳۳۲ دیدیم در دومین انتخابات مجلس سنا چگونه عمل میکنند و چاقویشان را چگونه بجان رای دهندگان باسواد انداخته بودند و انجمن نظارت در انتخاب کسانی که میبایستی تکلیف قرارداد نفت را معین کنند ، در روز روشن با کمال بی‌پروائی چه فعل و افعالهائی کردند و یک مرجع قضائی مستقلی وجود نداشت که اکنون که در کشور ما هم سیستم دوحزبی اقتباس شده منتظریم که نتیجه آنرا عملاً مشاهده کنیم محاکمه آن موقع انتخابات خواهد بود ! اما اگر برعکس همان عناصر گرداننده بعضی انتخابات نشکین دوره‌های گذشته وارد این دو حزب شوند و با پرچم حزبی و همان وسائل دولتی اعمال سابق را در انتخابات تجدید نمایند جای تأسف بوده و از این دوحزب چیزی که عاید مملکت خواهد شد همان بد عادت کردن متنفذین دولت است که از روابط حزبی با روسای خود سوء استفاده میکنند و بدون استحقاق بمقاماتی برسند و ...»

اظهار نظر درباره جلد سوم آئین دادرسی بازرگانی و مدنی مربوط به اهل فن و اشخاص صلاحیتدار در آن مورد است؛ منظور ما در اینجا جلب توجه خوانندگان به مقدمه قابل توجهی است که آقای دکتر متین دفتری به تالیف مذکور نوشته‌اند و علیحده نیز منتشر شده است این مقدمه حاکی از شجاعت اخلاقی و وسعت نظر قضائی بی نظیر و یا کم نظیر است.

از مطالب مهم و مختلف که بطور موجز در مقدمه مذکور با آنها اشاره شده بدون آنکه بطور مختصر در اینجا قناعت می‌کنیم: در مورد اینکه بمناسبت مبارزه بین کمونیسم بین‌المللی و مخالفین آن دموکراسی محدود شده و «مسبب و بهانه آن اینست» را باید تجزیه کرد یعنی «مسبب» را از «بهانه» جدا ساخت. اول در ایران و مصر و بعدها در دوره حاضر در پاکستان و برمانی و سودان و غیره و حتی در کشوری مانند فرانسه، هرج و مرجی را که کمونیستها بوسائلی حفظ و متأسفانه بدست احزاب آزادیخواه ایجاد می‌کردند «مسبب» روی کار آمدن حکومت‌های نظامی و محدودیت دموکراسی کردند. هر چند خاصیت اجتماعی این حکومتها با هم از لحاظ کیفی ممکن است متفاوت باشد اما محدود کردن دموکراسی وجه مشترک همه است. پیدایش کمونیسم یک نمود نوین قرن ماست آنها از آزادیها سوء استفاده کرده و امنیت اجتماعی را بخطر می‌اندازند و متأسفانه احزاب و عناصری که بدموکراسی عقیده داشته و از آن برخوردارند چون عملاً نمیتوانند به تشت و تفرقه پشت یازند و نمیتوانند در مقابل کمونیستها نقشه و برنامه داشته باشند و اغلب بالعکس دانسته و کاهی ندانسته آلت فعل آنان می‌گردند، علاوه بر «سبب» بودن عملاً «بهانه» هم بدست عده‌ای میدهند که نه تنها کمونیسم بلکه ارزش‌های واقعی اجتماعی را نیز بنام کمونیسم لگدمال کنند اغلب بازرپرها و قضات دادگستری ما سازمانهای مربوطه با اصول نوین کمونیسم نا آشنا هستند و بهمین دلیل کمونیستها با زیرکانه ترین روش ازدادگستری سوء استفاده کرده‌اند و موجب پیدایش دادگاههای اختصاصی گردیده‌اند مسئله قابل توجه اینست که چگونه میتوان در عصر حاضر با این نمودهای اجتماعی نوین آزادی را با امنیت اجتماعی سازش داد و ثانیاً چگونه میتوان قضات و بازرسان و ضابطین دادگستری را تربیت کرد که کمونیستها بنام عالی‌ترین اصول بشری و انسانی از دستگاه قضائی برای ارتکاب پست ترین اعمال سوء استفاده نکنند؟

نکته دوم مورد توجه ما اینست: بعضی از شخصیت‌ها که تحریر در قانون و تدوین آنها دارند باندازه در پیچ و خم قوانین و تکنیک آنها غوطه‌ور می‌شوند که یک موضوع اساسی را فراموش میکنند. در تکامل تاریخی ممکن است رژیم حاکمه به مرحله‌ای رسیده باشد که باتغییر و اصلاح قوانین توان کاری انجام داد. با وسعت نظر تاریخی باید تصدیق کرد که دروضع حاضر کشور ما، صرف نظر از نقص و کمال قوانین، مجموعه آنها در رژیم اقتصادی و اجتماعی باید مورد توجه باشد. باید دید که مجموعه این

قوانین آلت و انزاری دردست و دستگاه کدام رژیم برای ادامه حکومت به طبقات دیگر است؟ اگر منظور ایجاد و احترام نسبت به قانون باشد و اگر نظر این باشد که نه وکیل دادگستری و نه دیگران از موارد معین قانون برای طولانی ساختن محاکمات سوء استفاده نکنند و روح قانون نزد عامه محترم باشد باید با یک تحول اجتماعی مجموعه قوانین در خدمت عامه گذارده شود. در کشوری که عملاً از مجموعه قوانین و بنام آنها همان پارلمان و سنا و دستگاه اجرایی که مورد بحث مولف محترم است بوجود آمده ایجاد و احترام نسبت به قانون غیر ممکن است، مولف محترم در مقدمه مذکور چنین آورده‌اند: «سألها باید موعظه و مبارزه کرد تا قانون در جامعه مانند عادت مسلم بخودی خود جاری و ساری شود» نظر ما جوامع بشری زمانی به مرحله‌ای میرسند که بدون یک تحول جدی حتی سألها «موعظه و مبارزه» نیز قادر نخواهد بود که قانون را بعنوان عادت مسلم بخودی خود ساری و جاری سازد. اما اگر در نتیجه یک تحول اجتماعی قانون و دادگستری و قانونگزاری در خدمت عموم قرار گرفت و طبیعتاً مردم به آن امان داشتند بدون «موعظه و مبارزه» و بدون احتیاج به سألها، در مدت کمی می‌توان قوانین را خیلی زودتر بشکل عادت ثانوی در آورد و خود بخود ساری و جاری ساخت. اگر زمینه مساعد تاریخی وجود نداشته باشد نه قانون و کلای دادگستری و نه «اکثریت هیئت حاکمه که از عقلاء تشکیل شده باشد» نمیتوانند از بهترین و کامل‌ترین قوانین استفاده کنند، تنها کاری که «اکثریت هیئت حاکمه عاقل» میتواند بکند ایجاد یک تحول و یا تبدیل بعدی دادرسی اجتماعی است که زمینه را از لحاظ تاریخی برای اقدامات و اصلاحات قضائی و حقوقی مساعد سازد.